




شماره ۱۱۳۵۹

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۸۷۸۴۴ ۸۷۸۴۴
کتاب: جهان نامه		
مؤلف: محمد طاهر و همکاران		
موضوع: تاریخ		
شماره قفسه: ۱۰۴۱۴۱		

بازدید شد  
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۴۱۲۱	







بسم الله الرحمن الرحيم **وتم بالبر**

نیایش خالق را در است که زبان محمدت کمال را از کلمات  
 بکنن کسوت آل طاوسی در برگزیده که در فضای حدائق سخن آ  
 بر قضا حست گشت اند دل معرفت سرشت را بمصطفی قدرت طای  
 آینه گیتی نماداده که نشان در رضا و تسلیم درین مرآت الهی جلوه طهر  
 نماید بساط احتیاج امکان را بدست کی نیازی در هم چیده و فلک  
 کرسی را از اطلالش غایت بر برد کشیده از خطوط اشعاعی جو رشید  
 عالمه بطنایهای قورق کشیده که بیک نگاه شوح خیمان از آن  
 در مگرد کو اگر سپارش ریکیه دوان مادیه چاه و جلال و ضحایف

لیالی و ایام شرک و ورق از دیوان عفت و اجلال **نظم**  
 زین چاه و زین نشان و زین فریاد تنالی نشانه الله اکبر زبان  
 بلغای فصیح بیان در توصیف از سر و آستین کند انعامت را ساجو  
 های در دام مانده و دلهای تخر و نشان امکان سیر را چون  
 دار و دین دام افتانده چمن بیزی انقش قوت در آرز  
 آب الش کسوت کل غنا بوشانیده خاصیت مشغولی دیگر  
 زبان موسی را بر سر تاج اعتبار نموده خواب بیلان را از آ  
 دیده بیدار بشوق تماشا کی کار را در گریبان چرخ و دینیک  
 بران قدرت از سر و آستین آری و خواست ادر هم آینه  
 دست قدرتش از سر و بر فاخته تنوع عاشق نواری کشیده و بخت  
 عدا ایت کیش مردنش بمکافات حایره صبر عذیبان شیب  
 کلکهای چمن از هم دریده **نظم** ساخته از لطف بی خاکین چار  
 حدایچ کین کلان کشیده این باغ بر از رنگ دیو و کین کل  
 رعناست شمع روز او چون قدس لب نخل در آن اول ارد



مانع و سکنایه یک برق از دفر و زور کار یک کل خود دوست  
بخش بهار و قدرش آورده برون بی تعب و یوسف روز از خمار  
شب گوه چو سر خط و ناله ها در کمالش که اهل دود و فل  
بر فرار منبر شاخ از منعم عنبر اکین بطیب خلق آورده و چه آسمان  
مانند طلبکاران ماه تو از شب بام گردون جمال جهان ابرای در  
با گشت خطوط شعاعی مردم نموده خواب را عینک دور نمای میرا  
دلان ساخته که مان خرمناش اقلیم افنادگی و تسلیم را توانست  
و ازین ملک از نو دلی بود کلهای اعتباری چیزها در دوان  
کالبدات را بستوان استخوان و طبایع نفس را فرات  
مرامی بکلیات ظهور نقاب محاسن و پیش چهره جهان اراد  
یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند بای غرت خاکستر  
میسازد و دیگر را مانند سیای داغ از دیده اعتباری انور و زو  
درین مال اگر خاتمه قاصد باین باز این چوبین در معرض بدیج میسازد  
در آید عیوب پوینده خود را با گشت مردم نموده باشد و زور لکا

بمنبر شاخ

عیب یونشی را ازین آینه نقض تمام بمصیقل سعی زد و ده بدرگاه  
عظمت که عزت حقیقت نمای است است از لفافیس محبت  
چه تحفه نرم که چون نگاه از آینه باز من بر شود بیت ای حیرت  
صفت تو بند زبان ما در گشت حیرت است زبان در دمان  
با شوق دل مجازم که با آنکه چون جاب زبانه را آب کرده  
بازم بر گشته بحر شکر است این از رو میانه زده و زبانه وصف  
او چون بوی در برگ گل است میتوان از من شدن نام  
جانان بی سخن زبانی و بی غمت حقیقی که بوسه از روز و شب  
انوان گسترانده و زنت دور و نزدیک را از مایده احسان  
بیک نسبت رسانیده خاک را در حلقه غارت طینت آدم پیر  
از لعین صبا جامه طهر غمازب سرار و بدایع آثار گردانیده از مایه  
دلت و خاکساری با وج سعادست و صاحب اعتباری رسانیده  
و اجر آبی بریشان این عیار فرسوده را از درک برسانت تیرا  
جمعیت سب و با شماره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در



یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه را که دست پروردید قدرت  
 او بود از خطاب انسانیّت باج و قحار بر سر نهاد و جاقب  
 خلقت عظمی از عباد او بود و می پوشید و زلال موت و ز  
 را که از پیوست حکمت ای خوش آمده بود در جدا اول عروق و  
 اعصاب انبای مرسلین جاری ساخت و چون نوبت  
 جریان این زلال حیوان در کلار وجودات آن میبار خرب  
 الازمانی باشم رسید شعیب بخله اش در هم پیوسته صورت  
 و حدانیت پذیرفت و از حوض قله مطهر مطبکی سر آورده  
 و این حوض بر سر از دو جانب بیک می پیوست یعنی وجود  
 کرامی روشنی بخش دیده باریک بین او را که با صدق معنی کولاً  
 نما خلقت الافلاک چمن طراکشت علت غائی ایجاد تصباح  
 ابواب رسیده و ده قلاع سبع شده اظفار بلند بر و از سرده لمستی  
 بالادرس ان حیرانه بر نشت وجود بلند و بسبب انقباض جوی  
 بیش از مدین صبح ایجاد و مکون در طلوع و شریعت مقدسه

اش خورشید انبار متوجه اصول و قروع منب محو بخش را مانند ردا  
 از صبح علم انقباض بیک بر سر و از پنجم درختان در کوه کفار فتح و  
 بر دوزی و از یک بر کفار ان نمکهای حوادث را بوسعت آید خلق خوش  
 دلیل و در سفر لا مکان خیال هستی باز نامه ذرات خجاست جبریل  
 دن می دید رخسار جهان آری او نکتست اول و تماشای  
 پیرایه ای او چشم ماه شبگرد را که در دلقد قروع خورشید  
 افزون است با شماره اگشت عدالت ایتر چنان ترسانند که  
 هنوز رنگ تمامیش از چمن میریزد بسمله فرقان عرفان و حق  
 تمیزش رس بورتان گشت نور یا آدم بن الما و الطین  
 خطاب خود را بیک باج ملکیش مایده امتیاز نشسته صفرا و کبر  
 انجام و اعزازیت محمد صقیل مراتبش نظر برای چشم او نشسته  
 صلوات الله و سلا علیه و آله و مرئوس مجموعه ولایت و امامت  
 نقد کامل عیار کجسته شجاعیت و شهادت یک نام فخر ابراهیم  
 لافقی جلوت نشین بوسعت مغفول تا مدینه العلم و علی باها



کتب و حضم الکلی و عدد کداری شیخ هر فروغ لکن مجلس افزونی  
 و بزم طرازی قیمتی گوهر در بانی منتهی وجود عام حیایای ابرار شود  
 ازاده سرو چمن است می عمره بار اول من موسی سدره الجنتی خلایق  
 اجتناب و ارتضا که در فوق ایدیم را تفسیر شهنشاهی بهیم ملک  
 بیوت در بستر و در بر هفتان مزاج امال خلایق منظور انتظار است  
 خالق فرغام احایم فتح و طفر بیخ زلال شیرین لای که کنگران  
 سیل مصاحبتی در قابی صلح کل اسد الله الغالب غالب کل عالم  
 مطلوب کل طالب مطهر العجایب و منظر العزایب علی ان که در  
 علیم و لیست دو عالم دو کف کریم و بی اولاد و اظهار  
 علیهم الصلوة من امکات العجا رب العجا بیضمون صدق منجون  
 انا و علی من نوز و احد متصل گردید و ریاض ایمان اضافی هم  
 و کافیتی آدم ارین ما معین بر سیر و بیان شد امید که این کم  
 کت به حاجی صلی و اسیر سلبه با در کلی را بر این سبیل  
 و این شیره بار غنقی نصیب کرد و محمد و علی و ابیها الطین اطهار

و بهر مرآت خواطر مساحان جداول با یک پستی و در صد میدان  
 نلک معنی افزینی که متوسط مصالح انوار تحلیات شایسته قبول  
 تمامی مختلفه گردیده منقوش منطبع میکرد اند که چون تحقیقانی نظام  
 سلسله فریش افراد کانیات از دزه تا نور شد دست احیای  
 در دنان ارتباط یکدیگر میزد و مستحکم است بر آن پس حال و  
 این مقال که چشمه ای صغیر امین نوسل با بنهار عظیم در دمای بر  
 موس و صول محیط پیوسته در کاشش بقاری دارد و چمن بر  
 این نهبت آباد اعنی سیلی خوار موج بحر طوفانی هم و امید محمد طاهر  
 و صید پیوسته در از روی ان بود که در امان و دوات صاحب  
 شوکتی تفتیت نماید که بهمت مغرور خاک رویه اتالش بر کل  
 انجوا هر دیده اعتبار و بندی جاگر انش را از برای افتخار در  
 سالک مسالک ابا و اتقاع نمودند همانا در یکم سکا شش  
 این مرام دیده بخت بد از دانه ز کداری بود که دعار احوال  
 در آغوش و تنال طالع اثمار حصول مطلب را بردوش کشید و علی



حضرت فیروز زمان فرمان فرمای ممالک ارواح و امان کو هر چه دقیقه  
 یابی و اکاهی دره التاج سلطنت و پادشاهی های اوج سعادت ایشان  
 بلند می عایج معارج برتری و ارج <sup>نی</sup> کل عهت بهار کشتن خلافت عظمی  
 نهال برومند حد لوقه است بی منتی ابروی کوهر مردمی و مروت  
 شیشه ابدار بر روی و شجاعت نور دیده بنیادی قوت بازوی  
 توانائی معلم در سر خوانان علوم و ادب و طرز دانی تحت قاطع و بر  
 ساطع صاحبقرانی گمراهی دست طغیان و نصرت روشنائی دیده فتح  
 و فرصت شسته و ریزید جهان کشائی پیرایه عیسی و ادب جنتی ملک  
 آرائی مکی و نجیب و سان زبیر عدالتش نهت نو سر دانی کمرین  
 خاک ز تیش همکار ری سر نه سلجانی برتری باز گشتن مایه قدر بلند  
 سروری اولین پدیده معراج قدر از جندش بعلیم قسط ذاتی دارد  
 خوان تاج العت غیب و سهود کج کادی اندیشه عالم خدای  
 اسرار و دجینک دور نمای ضمیرین رنندگان اقلیم سستی بر  
 از وصول بش هر مکان در راه دیده و طاست کوشش برادرش

مدای

صدای طفلان حراست را در مشبه شده مکان غیش مرامی بکلیات  
 بهروز اسرار پوشیده اش نرم آرای محفل حضور کوهر صدف و لایق  
 مرشد متابع هدایت برگزیده در آسمان و زمین حاکم مطلق العنا  
 و سعت آباد و وطن معراج و بدین صاحب طبع رسا و عقل سلیم قوت  
 بال طایر بلند پرواز رفیع رلع مسکون سابه رحمت خالق بخون دم جان  
 بخش مسیح روح بر روی بدیهضای موسی اعجاز بستره بی ساطع  
 کردون را شاه فرزند پخته نوای عطمت و اقبال را آیت فتح و طفر  
 مجمع البحرین تنجاعت کرم مظهر السعادتین باز و نعم نور سال بر  
 است و دانش برورد و الایست نفس صبح صادق اکامی حیات  
 جاودان قالب پادشاهی تا شرا لویه سعادت غنمی عایج معارج  
 یاب بلند می منکی و ساد و تمنا می سابه برورد و عیانت لایزال  
 سوهادی دل مقبلی ابودی حراست روشندی سحاک کوهر تیش  
 بهمت موجد در بای حراست اعتدال شش مزاج امام مداور کردن  
 افلاک تبر کرد و خوشتر اقم حامل کوکب عدالت طرازی نایل شوه



وادری و مظلوم نواری شهر شاهین تبر مال خصم اناری صدای کوس  
 بلند از سر افرازی درج مبین بزم بخت روح مقتول دین و دوست  
 شیرازه الفت قلب بریشان شاه بیت محیفه سینه امکان  
 بنود اگر نیکوشت در نظر فاخته برون کشد از طوق سر دبدبه خورشید مکن  
 اوست کل سخن غالبه کردن اوست آنکه کند حرفت سنجایش  
 رویش از پنجه خواص درم کرد اگر زیر یوایش قرار سایه زخورشید  
 بخود قرار جفتش اگر خود برانش بندد و در خور خرم کند بیکه بود  
 عارض او نور فام بانی هر جا که بندد و خرام از نظر جان در بر  
 عینک از آن خاک توان ساختن عدل دی از یک که کشد از جو  
 نسبت هم جیتی ظالم خطاست که کشد شبیه بعضی چمن رنگ  
 از رخ سنگین سک که گری نمود در گلش شیشه نبود بیک  
 که از دین دین عالم اسرار عقید و سیاه شاه فلک مبه عباس  
 که به بنوای اندیشه و استادی فطرت علم استوار بر افراشته  
 قامت قابلیت دستور العمل ادا فرکان قافله سالار ساکنان

ایقان

ایقان انتخاب مجسمه انفس و افاق جالس مسند اجتناب و ارتقا  
 به سخنان دانی علوم مکنون و ظهور واقف و قاین ظلمت و نور  
 دانش نور حدقه نبش نوبت باز دی علم و عمل اگر کمال عیا  
 دین و ملل فروردین گلشن شکفته روی از دی است از ناز بهار  
 کوئی حامی لی دست و پا بان بقوت دینداری باقی نقوش  
 بیکانه دین همین بکر لک خدا شای و بر هر کاری سرانگشت خانه  
 اش کرده گشای عقده در هم در جای رسوم و ادب بتری  
 منجر طرازی عینی من مرم با سبب حرمش بعضای خامه و اسطی  
 ظلم را از نرم امکان برول کرده نرم آبی محفل عقیدش را جاسوس  
 او که راه زد و مسدود خانه خامه را از تاملش مرا فخر نمید  
 و مرغ که بعد از حسن خطش چون سج تابه لطف شاه خواب  
 شیشه قلوب ارباب ظلم از نرم سنگ ساستش از طیدن نفس  
 در انداز کشن و خیل لمن امان جایران از تزی تیغ بهشت خود  
 خود و چون رسته نفس در کار کسب بهشتی بعد از خلاص از کمبای عقاد



کمال یار در تحصیل عای خیر روز و شب مانند دل ارباب بنوق مر از  
شاد فقر و محنتی فقر فخری و از ناس و دولت نقاب بر چهره نشسته  
و پیوسته در گمان این سر الهی بجان کوشیده با آنکه غبار کوب  
برده پوش ماه و خورشید است بر دمان بخروش کرد و تعلق  
و هر چند است و نشاد امور موقوف تجرک معراج خامه اوست  
بحر لطف الهی دولای حضرت شایسته ای دل بگریخته ماه  
بدور عهدش از بیم کج اصلی در بونه که از دو خانه از از فیض  
راستی دست تسلط بر عالم درازست در معرکه خصم افکنی افلا  
را چون تپان خاصیت جالستانی و در و دشمنی  
دوستان میلی است بر از سر مره سلیمانی نظم قدرت او  
چون بگفت آرد قلم بر ورق شعله کنار در قلم که مود خامه  
او ملک شوق شسته شود ز آب معالی ورق  
بالا نشین گری خوار باده جشیان فردک دیده نیای اثر  
کردان غلام قدیم استان خلافت نشان سلطان العلماء

اعمال الله

اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان عظیم  
لغالی من اصابت عین الکمال و محمودیه بمرایه وزارت اعظم  
از استه جنانی از افراد و ناس امتیاز معنوی و استند معنی  
لطایق لفظ و معنی بحسب طلب هر نمر  
ممدار فرمود و در این  
مستبان میقرار خدمت گذاری در سلک جا کران سره سینه  
اکسرت انظام یافت نقد ناس عیار بلیمیا و قطره دریا  
رسید مانند سنگ بی قیمت که از حسن الطاف رسید  
کسوت لعل درختان و با قوت زمان می پوشد از عین  
خاص منظر عین عنایت و التفات شد و از خصیصه صف  
نعال که در حقیقت در ده جابه و جلال است مایه محاسن  
مجلس قدس بر و از نمود رفته رفته از پنجاب اخلاص و از  
طرف الهیات در ترقی و تزیید بود تا بکجوری نفوذ سرار  
از الفا امتیاز یافت چون فلک که زخم این مجسمه سلسله  
و عدم بکار نی خاتم عبرت حاتم ان که بگوید ادوار و از



مان در مقام قرطاس جولان می نمود و در تلیق استعارات تملق  
 عبارات با وجود رتبه بلند و بی تعلقی و خداوند کار بی عیبضای الگو  
 دلی و میده نوازی زاده کان طبع را بر پایه اصل حق می پوشیدند و خدا  
 خود بیکان این از عهده شکر گذاری افلاک و انجم بر وزن آمدن  
 مستعد نیست که با این کردش شایسته ام بهین منت دار و ای  
 کاش در آغاز حال که نه بر وزن مامول و در میوه جهان را از سگای  
 بریز مگردانیده راه صلیح میگردانم که از آن راه اکنون  
 امکان بازگشت می بود مگر ما بروی آن میزدیم اجل رقم عفو  
 بر زلات و جرایم که نشسته گشته جان الله نویسن خام که نده  
 ذاتی مانع آواز وطن میگرد و چه غایت برکش و یک خرام  
 است که غنان سخن را از دست این شالک به قوا مطلب  
 نگاری گرفته با این صحرایی بی متهای رسانیدن به که برودنی  
 تا سید الهی عطف غنان نواد می مطلب تحت نماید حاصل این  
 سده نیز از او لغقات و توارشات که از آن حضرت باحوط

میگرد

میگردید مانند سایه که عدم انفکاک از نور امریت لازم و معنی  
 متعین خدمت نبان روزی را بر خود از واجبات دانسته بود  
 در بندگی آنحضرت می بود از آنجا که حضرت ایران مداری خدا  
 کاری در کلیات و خسریات امور از کتاب امری بی عرض  
 علیحضرت ظل اللهی می نمودند پیوسته در درگاه اقبال که جمع  
 بادشاهان نفوت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعم است می  
 بودند خواجه اشباح را به توسط امرات صافی روشنائی مردم  
 دیده حاصل میکرد و بنیای میبکی و خدمت آن والایت  
 صافی طیت مطرح بشنو انظار کنما انا حضرت ظل اللهی کردید و  
 یون همه از خاطر انرفت بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف  
 متعلق بودند خواهش آن داشتند که لای واقعات زمان آید  
 تو امان رشته البیاق و انظام در آید امر و احوال اذعان و  
 فرمان قضا جریان لغات و نایب که این دزه بمقدار که از بد و  
 خلوع تیر عطف و کامکاری حرامتال دیده بهش از اسطرلاب



بسیار ارتفاع این آفتاب مناسب نموده و از هر جری از جری  
بنیاد اطلاع تمام دارد و در سنگ تخته برود آورد و ازین حجره  
از هر کان بر اطراف دیده سرگشت قبول کردید و قطره بودم  
در با شدم و زده بودم افتاب گشتیم و غنای طهر را قفل گشت  
از زبان شمس برای کشیده کردید سلطان آرزو در کاخ و  
تخت مراد نشست و از کفر و از آینه خاطر رخواست و  
مال آرزو را در و گشتش با غشای مقصود مار و زشت از خد  
خام آب معانی بگشتش حایف جریان یافت و انفاط در نرم  
یکتا دلی و دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود  
بار اقامت گشود و آرزو نهت کمرسته خدای سبحان  
الوان معانی صلا در داد و نیامان نگارش اوصاف حمیده  
بیرون از انداز و شافعی حاصل شود و رفعت آسمان  
نمکن کوه فروغ خورشید مدار دلی ناهید و انانی اب دور  
کردی خواهشش بی خرم و درستی بی خرم و مرغ پروانه

رنگ

رنگ نبات قدم در رنگ و بدن شاری در عروق رسیدن  
دعای مستجاب یعقوب راست کوی میزان امتداد بقای  
و دوران از مبدای قیاض شخص فکرست و خیال انعام شد  
در کج معانی را کشادیم زمان بادل بمعنی غوطه دادیم چون  
قربان لازم سرشت اطلاق کنش مینا شد با وجود بهمانه کی  
و فرد مایه کی یک برای این امر شکوف شد اکنون امری که چمن  
آکشاف این مرام تن آن ناکر برمی نماید است که چون بزه  
داراد و آداب از این مامنت که بهر شکست خامه از چهره  
اسامی سامی بر کردید کان نرم برتری اعنی فرمان روانان این  
سینه طایفه در هر جا که نفوس سخن و اجنبی بار و بر کرد  
بهتر از دوزخ است مطلب نگار و احراست که بعبارتی  
که نشد لبان قیافی خواش را از آن شفی حاصل تواند شد  
برده کشای ابهام اصبعی کرد و رنگ زوای ایه صفت  
نمای ملت معفری با سخاوت چنگیزی و اسکندری غبار



هناك همیشه بهار این سلطنت و الا معدن گوهر خورشید فروغ  
دارای کبری محی و معرکه خصم اندازی سرافراز شیوه کردار  
فاج مدینه جانی نیرودی تیغ اکنون فردزان گوهر صدف اودا  
دست و قانع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه عدالت  
مسطوفی و صوابت رب بیل جانس اورنگ برتری شاه  
نارنگ برمانه را صاحبقران کیتیستان و اطمینان بخش خیر  
طوفان ملک این اعتقاد سلطنت و استظها معالم مداری  
ششم کلهای دولت و اقبال نامیه و از مار  
چمن سعادت و اجلار کیمیای نفوذ آرا مشرب و اطمینان  
شاه طماس علیار رحمت و الرضوان را الوان  
و جوهر ملاک افلم کشتی فارس مضامیر کوی دولت  
ربانی سفیده مسیح فتح و فقر مطلق غریب و مظفر اثر شفق  
طراز علم صاحب کلامی و تاجداری ممتاز شیوه خردی و کجاست  
صدر بشین موفق غلبی طغزانی مناسیر برزکی و الای

مرد ملک دیده بیدارد دولت اقیاب جهاناب آسمان شوکت  
نیز زده کتاب عیش و عشرت سواد خوان رموز صحیفه ملک  
ملت نقش بدیع ملک غایت کفایت قضا طرح غریب معمار  
بدیع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم قلاطی  
داعت صدق قابل کلمه معجز طراز سلونی ملک آستان امیر المومنین  
حیدر مروج مذهب بخت ائمه اثنا عشر شهیدان امداد قوی  
دستگاه عباس شاه ماضی طالب تراه را الوان کیتیستانی  
فردوس مکانی و شمع بزم کمالات از حد و حصر نفوذ چاشنی  
طراز نعم الوان خوان سپهر نو قلمون دایره مرکز سلطنت کبری  
مرکز دایره اقبال رسالت را ائمه انور ای ادراک و طیف خوانان  
شعور قانع مبانی مشیده فنق و فخر محیی اسم ابراهیم و هم  
قطاس عدل البصاف و کرم و زفق رموز جلی و خفی شاه  
والا ایا شاه معنی را نه از باب عاقان رضوان مکانی و اعلی  
نصرت جهانابی رافع اللهی رسیده ملک مطلق کجا میگرد



و با بعد التوفیق و علی التوکل شرح **توبه علی حقه تظان الهی** درین کارخانه  
سبب یازنی بمقتضای اتساق و انتظام است و گشتا و امور پر  
نماید و دیده بصیرت ارباب معرفت شود و هر رشته کاری در  
دست دارد اگر خاست بنافذ کی هر یک متمم است و اگر کلمت نه  
ساعتی کلام برقرار است چون سخا بنیان رحمت  
جاوید میکند بناچار صدف آسمان را هر خط حامل کوهر شایه بود  
نیاید شد است که او را سپهر نظر غریب شمار و نسیم  
آردی هبت مراست از غمای اغضای اشجار است با حدیث  
مسافت که در میان زمین و آسمان است میشود که در هر  
نرگانی فصل بارل شود و با انهمه کوتاهی مال **ان**  
نراد که هر نفس دعائی بر آسمان عروج نماید جمیع جویس  
هنگامه بر هم زن و حشت در رشته نسیم شب افروز شرازه بر زم  
صحبت است هر گاه جز نامت منته امور کلی توانند کلمات  
درین معنی الم و اکمل آینه شود و درنی که خاک از این افتاد

مصدر الوان ریاحین باشد سپهر بند بر تر بطریق اکمل علت ظهور  
امور تواند شد و قرآن کوکب ثابت و سیاه چون اتصال جود  
هر این منته معانی و احکام روشن نمایان عالم بالا جهت تدبیر  
از استن بر م اشجائی است در حالتی که این اجتماع در رخ  
مرغوب و فروع یابد و کوکب سید باشد مانند ارباب کمال  
که در بند برائی از شکرت بار لای صابرا عاقل هم نمایند که  
از ترکیب اجزاء این مفرح روحانی حاصل گردد و مزاج سقیم نام  
را خواص نونند و نخبه و کام از روی خشک است از لال  
بقا رسانند اما بمقتضای بیکانه خوبی این  
خود پسندان افلاک خرم بر که میبایخی فن این از بنا طند  
عری برگشته باید گشت که این کوهر های درخشان و رسلک  
اجتماع انتظام نمایند **الحمد لله** که در سنجی اصل مطابق هر ار  
چهل و یک هجری نفس مراد و خیم و افلاک که از بد و فطره  
در طلب مقصود و دوری نمودن مطابق مابول شکست و کوهر جود



حضرت ظل الهی از صلب مطهر نواب خاقان رضوان اشیائی  
بعده از رحمت حضرت مریم مکانی بفرست از کشتن تاج و تاج  
نقل مکان نمود. و در آن کشتن تاج صورت بمقامی نفوس  
قدسیه منازل موالید را طی نموده قامت قابلیتش برآید  
و بعد خلفه الایمان فی حسن التقوی یوشید و در همین سال  
فرخنده فال مسود قدیم عهد ظهور گذشت. عاقلان  
دارا خلافت ماسوت بمبارکبادی بکرم نشط گشتند و مشور  
جهان کشتی آن خدیو کیتی بر در را بمهر قبول مکنح ساختند  
قوت نامیه که اوقات خود را صرف شوه تربیت نموده  
درین علم علم است. زور بارایی خدمت بر درش آن مطمح کما  
قدس معین کردید چون هر اندامی را لباس خاصه  
باشد بجای عقل موالائی کسوت عقل استفاده مان و قص  
دقایق اکامی غنایت شد. و در سایه مهر بان که  
عبارت از وجود حقانیت سرشت نواب خاقان رضوان

مکانی

مکانی بوده باشد. هم در اغوش آمو و کی می بود. تا اگر در بود  
نهاد یافت اقلیم رضع را طی نموده و در کاشتن صبی است تمام  
روایح غطوت از کلام کو هر نظام نواب خاقان رضوان  
کافی می نمود. بشقهای گوناگون. از حد و حصر افروخته. حقا  
می یافت. و چون بارقه غنایت از بی این نایه احوال این خدیو  
حد اشائش ظاهر بود. پیوسته نواب خاقانی را با اشاره علم  
یعنی بزبان الهام ترجمان میگفتند که غنویت بهر سلطنت  
و تاجداری را بخت هراده و الایمان تقویض نموده. خود به  
شغل عبادت که عادت دل خدا شناس است. اشتغال  
خدا هم نموده. جمعی از طرزدانان محفل انس و مجتهدان مسائل  
ادب امقر فرمود که همواره ملزم رکاب اقبال علیحضرت  
ظل الهی بوده. هم بجایابی آن مردم دیده ملک و ملت تمام  
نمود. و هم در نفاذ امر و حصول مرام آنحضرت سعی موفور نمود  
رسانند. اندک آنکه منتهاش را در دامت حال مارت امور



که بان فایز میگردند از لوازم طبعه **ه** این **ع** علیحضرت ظل الهی عجب  
 پیر و سگاری بود چه در نظر کاراگان عوالم ملک و ملت صحیفه صحرایی  
 لوح تعلیم انور بادشاهی و کیفیت بخت و گشادان بختوان  
 چری منظور دیده اکاهی است حکم بر اطلاق جوارح سگاری کردن  
 نشانیست از ارادت کردن گرفتاران **ب** مکر و صید نمودن طیور مکر  
 از تسخیر گشتن به **ب** ماکلی همت و الا با مینظر بقصد و  
 تحصیل خواص علوم بادشاهی **ب** و بان عنوان مدارج بر دست  
 طی میگردند تا به کامی که **ب** زوی دولت از همه امور در گرفت  
 اختیار و اقتدار آن خشنود و عالمان گذشتگان **ب** الهی در  
 جهان چندان بجای که بر خاک فلک بگردد وانی  
 بر دست گزافان مراتب قلوب حقانیت شری  
 پوشیده نیست که نیز هیچ امری بی تحصیل اسباب آن صورت  
 نمی پذیرد تا مشق دست در دنیا **ب** کوه را بدار امکان  
 ندارد و تار پش از پیشانی ترا **ب** خواص از صدف در

نمی آرد

نمی آرد که آن یثربانی زده روی عدد از قبال بر می نماید و  
 مبارزه بجراح منع درختان نقد را و خویش می باید که بگویند  
 و ستیاری نیست معترف تراش است و شیرین نیرودی جنبش  
 ترکان دل کو بکن خراسان کاتب ابی و سگاری علم مفیاح  
 امان قفل مطلب کناری و شمع را بی ریشته بی قاتوس  
 خل و جور بیلی جوز صر صر قرار است **ب** کلها بنفوز و  
 شمع صغیر عند لب بنوزد اگر مومیایی آب روان با عصار  
 اشجار برسد رنگ کلهای بهاری نکشته بر آید و اگر با  
 ریح نبرد غنچه گل دمان بعد از خوابی نکشاید که انما بایستد  
 رور را چراغ نوزاد **ب** کرم روی آتش سبدر آب  
 خاموشی ترانه از باب و جید نشوده نشود اگر منافق سبک  
 آهمن ارتقا عاید **ب** شمع و بر واد با هم صحبت در یکد **ب** آتش  
 از و نامیرد **ب** سوسن ترک تعلقات بخت مجال است  
 و با طبع دقیقه باب **ب** استماع کلمات ارباب حکمت



هم کسوت ترانه اطفال بی سارنگشده دلی باده معرفت نتوان  
کشید و بی سایی دیده بینا جمال جهان را راسی از روز روشن <sup>چون</sup>  
تا کلید و خانه باشد در ای اجابت کشوده کرد و ناکندت کل <sup>در</sup> پناه  
کند صوت بیلان تا بمع خوش نشینان چمن نرسد اگر  
آیه انهار گلستان عصای دست نشود از خاک طلعت بر  
و اگر طبع بخت نسیم بهاری نباشد چهره کله ابرنگ نگیرد  
چون نیل مقصود در نشا را جتمندی باین طریق میراست  
مرا که آرد وی نگارش احوال فرخنده مال اعلی حضرت ظل الاهی  
منظر نظر <sup>س</sup> عروج آسمان معنی در نظر است <sup>بخت</sup>  
نسل بلند باده بعد از سبب الاهی انحضرت تشییع نمودند مگر  
با نظری از نقای مراتب آرزو نمیکرد و این روز ساطع  
الهی که روز کارش بجهت اخلاص بزم امکان آتشکوه شود  
وزنالت اقباس نموده نشسته شعله اندر فروغ داد  
ایمن امامت طور سنای ظهور گشت و کرامت واسط

ابداع اقلیم وجود صدر نشین بزم ارسته عرفان و شهوان  
مهرن جواهر زده علوم قوت بازوی افلاک روشنی دیده  
بجوم محرم خلوتیان حجر <sup>امرار</sup> مطاف بقرار لیل و نهار  
شیرازه ارتباط و حور امکان خلاصه مضمون آیات  
رحمت قرآن <sup>نسا</sup> کیست مفاقر اقباس نشینان عالم  
ماسوت قوت بال بلند پروازان کله <sup>بخت</sup> راهبوت سنا  
رحیق توقیق قانع عقده تدقیق <sup>س</sup> ستون حمد <sup>نکار</sup> کون  
افلاک <sup>نکار</sup> نکرنگن با بر جایی مرکز خاک طوی زامت را  
نشاخه بارور <sup>عقد</sup> لالی کونات در زمین کوهر کلام <sup>طین</sup>  
رایانی <sup>منظر</sup> بیت سجالی برده کثی عزایش عجاز  
سیاح وسعت آباد انجام و آغاز <sup>کتاب</sup> لوح محفوظ  
را شرح مبسوط استخراج معانی معصرت را قاعده مضبوط  
در شان کوکب صبح ازل اقباس <sup>ناید</sup> حضرت عز و جل  
منش <sup>صح</sup> و در روحی امام مقرر الطاعه امام موسی



الرضا علیه السلام میرساند نفس این اجمال آنکه سخاوتیانی  
وجود و اقرار وجود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی  
نورالدین مصحفی حامل این گوهر بوده و آن امیر کوهر بار از بحر خود  
شاهزاده معفور صفی مرزا عروج نموده و زلال مستی شاهزاده  
مربوز را به نوبت ذات اقدس نواب کتبی تثنائی شاه عباس  
رضی الله عنه نوبت در چشمه که رشک افرازی به اعدای  
است مبتغی از ارض مطهره وجود نواب سکنه در شان شاه  
خدا بنده طاب تراده است و ارض مطهره قطعه از گلشن بوستان  
نواب جنب مکانی شاه طهماسب نوزده الله و آن گلشن  
نازه بهار از نسیم اردی بهشت ذات مقدس علی حضرت عباس  
قرآن شاه اسمعیل با صفی عفر الله مشهور است و آن نسیم  
روح افرا طهور سوب از بحر شکر عالم معرفت و شوریده و  
دوستی حضرت عرش سلطان حیدر بن سلطان حبیب  
سج ابراهیم بن سلطان خواج علی بن سلطان صدیق

بن قریب

بن قطب ملک تجرود قطره دریای نفوذ بخار حرمین تعلقات است  
مزدیغ تجلات سرور مجاهدان لغز مغز و سر حلقه سیدگان  
عبیث در حضور رشک و آن بهشت گلشن شوق معلف کوی  
بقا آری مقیم میکاه مطلب بکار ری دم کرای ما نبرد عالم کدر ساری  
شوق سپهائیان جبرج دل افروختگی بر دانه بخت مبارزی و  
شوخلی سینه صد جاکی جاک کریمان به کی گفت دریای  
شور محبتش مغزری ماده حقیقت شمشیر حرم و ارتعاع علی بوسه  
پونده وصول خالق ماده نون مصلحه عرفان در دی کش میخانه  
ایقان بنوای ارباب و نایق شیخ صفی الدین ابن قطب  
الاولیای سید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمد  
بن عوض بن شاه قزوین حسن بن احمد بن داود بن علی  
بن موسی بن ابراهیم بن امام امام موسی کاظم علیه السلام  
ارست سبحان الله اکبر این آیههای سیه سخن بایل اسم سمو تقدیر  
در سلک سخنان و در در اندیشه طمانی نو که ایا خام







و سفید نیالی و امام را شیر از لیکن اتحاد داده بر یک  
ریزان شکوفه بهر تبار <sup>قدوس</sup> آمار و حال ستر نشینی آینه مرئی  
اودر اک صفای خنیا راست هر غری در آغاز عقده خاطر نشانی  
بظری آید و هر شیخوخت دل و در جوان سرشته می نماید عر افسر محالی  
روشنی جبین از بد او تیره پیرایه چهار و بر درازند و کاتبان  
دلبستان که از ششم موصیفات بر الواح شبهای تابان بکار  
گای این افشار است که بیرون از وسعت نیلایی سرشت نمود  
لقاب مجاریب از چهره میگذاید که عموم خلایق را که از تفاوت  
اودر اک در سیت و بلند رسائی و ماریائی مانده اند چون افتاده  
خورشید بهر افروز رنگ سبقت معنی مقصود جلوه گری  
مینماید کمی از آنجه خلوص حضرت ظل الهی بر تخت بلند ماه چهره  
و کشورش میرسد که بعد از وقوع رحلت بواسطه خاقان صوبت  
مکان در شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه هزار و پنجاه و دو که چهار روز  
از آن واقعه جا بجا گذشت بود و ساعت مسعود که رصد میداد

دقیقه شناسی و مکتبه دانی مساح جدا اول آسمانی محرم مهر ابر سلطانی  
مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع بنیم تعین نموده بود  
اتفاق افتاد الحی عربی حالتی بود که عموم خلایق را مانند لاله  
ما وجود تازی داغ درون است از خنده شادی فراهم نمی آمد  
و جاهلای سینه بجرع لعل سالیان دلهای طرناک کشفه  
بودا که تفریب و عای بقای دولت از افرون آن  
حس و عدالت منجون بودی مردم را درست از جا که میان  
برد داشتن امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت آباد چمال  
خواجه اهل محشر را از عالم رحمت برافت نجات آید رسد شود  
کان سر اسیر را در انش از غرده جلوس اطمینان خاطر مرده  
و دل مایوس بر روی کردید مانند آواز صاوق که شبش از طلوع شهر  
نیز صفی سپهر آینه مزاج را از رنگ ظلمت شبهای دنج می بردارد  
روی زمین را نور عدالت آن حسه و بقرین قبل از آنکه طلوع  
دولت واقع شود از تیرگی انقلاب در اخلاص محاطت



مینمود حوادث ایا چنین غوغای عامی دیده از خواب است  
و چه تفرقه خاطر ما بدارد و نوا سس کسی در از کردید بغیر از دعا  
دولت آن شهریار که با ملکوتی از شوق سرعت صعود و جدل داشت  
صدای بلند نمیشد در آن بلیه انقدر دولت که جهان را از غار  
خوشدنی و ابراهام و معنی بادشاهی و فرمانی روای را شب معراج  
بود و در حقی که سیر اگر گاهی آنحضرت در تنهین بیکه تمام عمر طبعی که کم  
اعتلا بود و عز را سایشین کسی بلند بایه صاحبقرانی کرد  
نیده و چنین بر آید که از بادشاهی پوشید لباس اسم سبک  
که اکنون چون سکه زریج دمانی از آن حالی است اول خبری که  
آمار لطف و حب از نهانجا بکشون به یکگاه ظهور رسید خوان  
کوس دولت جاویدان و زدن سبلی سکه زریج از آن دکان  
بر و کان بود پیش از شروع در بیت و کث در امور شمشیر جهان  
کشائی جدا مجد اعلی اعنی علیه صفت خاقان صاحبقران ترسان  
بست و دولت نوال بدادن نفوذ و اجناس کشود جمعی از ارکان

دولت

دولت و ایمان حضرت که جلیس بارگاه قرب و حضور بود  
بوسید بقیل باه و در یک سلطنت بای اعتبار بر ملا فلاک  
نهادند و چون هر سری را از آن سعادت میت که بی انتظار بود  
چپه سائی یونجاک آن استان که خواهر بر مدیده آسمان است  
سرافرازی باید به کام تبسح مایی که فرمان فرمای ملک بهرام  
بر چهار بالشت عنایه مکنه زن کرد و در آن قوت قاضی عارف  
دولتیانه دارالملکومین کاشان بر سر بر کرد و در نظر خلوس نمود  
طوائف نام از خواص و عام و انجیان خردوان و ذوی احوال نام  
در دربار اقبال حاضر بودند با قهر و جود و صبر و مهربانی یا قند و صاف  
لحم و افراذنی آدم هر یک بقدر مرتبه بویته آستان بوس قایم  
کشند و در جهان و در خطه بلوغ تمام نامی آنحضرت خوانده شد  
به تقایم اما لک مح و سه که قرین با بقدر هزار تومان میشد تحقیق  
بصدق مقرر گردید و المجدیان تدبیر جان نام شمل استعداء  
تعدد نسبت با کام قلیخان والی سابق کرمان که خیشم از



سلطنت پوشیده روی نیازمان استان عرش شان آوده  
بود بفر کتیا اثر رساند و در تمام و فرامین و احکام و مناجات  
باسم بکر مکان و امر و حکام و اعمال و لایات محروم بستی  
بر استقامت و حسن سلوک بار علایا و موازی در شستن  
و ازین عدل و انصاف صادر کرد و در قبی که درین ابواب  
اسم رستم خان سپهسالار که در وقت بقصد رستم کشته  
شد و استخلاص ملک پذیر از تصرف کرده چغهای مملکت  
بمکان و امر او عا که فقر توانان در ایکا افراسان تو  
داشت شرف صدور یافته بود و محاسب طاعت قلی ملک  
چغهای حاکم سابق آشور و در قول ارسال یافت و در آن  
چند روز که در لمومنین منور مقرر بایت دولت و اعلام  
اقبال بود هر روز بهنگام عصر با خاصان بقصد شکار سواره  
گیران صید و افکندن شکار را بمنین اعادی تعاب  
در عبت میداشتند چون در نظر بقیه تسایان عالم امکان

هر روزی از جزو بات آینه مظاهر امور کلیت بعد از شکار  
انسانی وقت ساعت کسان که انموج نیت و کتیا  
عالم ناسوت است کشته ان تامل بحان را از قبض نظر عا  
از سر رشته حرکات طبعی درست آوده بر کیفیت فیض و بظ  
عالم خشیان می نمودند بعد از فراغ از تمام قوا عد ملک  
دارای و فرمان رذای جوان هوای دار لمومنین منور رسب  
افراط حرارت از مستح اعتدال محرف بود در ساعت  
سعد که بقصد بقصد بصوب ابواب دار السلطه قزوین مجد  
نقص رفته مراجعت فرمودند و بعد از چند روز الویه دولت  
بجانب دار السلطه منور ملک بما کرده بیدار دار لمومنین منور  
تا بلده طبعه خم شب روز طی شد روز چهارم داخل بلده منور شد  
از گدازه بطواف آستان مقدسه منوره معصومه و مفتح منور  
خاقان رضوان مکان شرف کرد پیدند هر چند مایده الوان  
روژه انصرفت زیاده انداخت که هر ص و آرزو از ملاحظه



علاج کرسنه چشمتی ذاتی نشود اما بخصوص اطعام فقرا و مسکین  
که ثواب آن بی شمار است و روح مقدس حضرت خاقانی فردوس  
رسد اقسام مطعومات طبع فرموده در آن روضه میون نظام  
بمضمون صدق متخون و طم طیر ما بشتون صلاهی عالم درو  
و بجهت آنکه این خیر اعم و قاعده حسن اکمل باشد بواسطه کثرت  
احوال آن ملک و پذیرد در رو علی انجامین علی بکشت قبری  
شمیر نقوی پس ایضا امر فرمودند که چون این ارض مقدس بظهور  
منبع آن خاقان عدالت برور است و رعایای این خط  
حالی صید حرام دارند ایادی از باب جور و اعتساف را  
از گریبان و مله و قین کوتاه و کشیده داشته و در امور  
داد و ستی و حد و ترسی دقیقه فوت و فرو گذاشت نماید  
و بنا بر آنکه آیات نصرت آیات روانه دار سلطه قریب  
ایلیان و اتی ترکستان را نیز در همان روز با تعامات و  
خلع سر بلند فرموده حضرت الصراف ارزانی داشتند

ساروجان بنگ اخر او را امر فرستاد ایشان رسم صحابت روانه  
فرموده خود بر یافت دولت و هم گاهی تا میسر حضرت عزت روانه  
دار سلطه فرودین کردید و صاحبان طبایع موزون که مشاطکان  
ایکارا فکر اند و درین کارگاه صنعتی که رشک فرمای نقش از  
است آینه بی غبارند از آیات و کلمات به نایاب این دولت  
جملهای سنگ اند و نه نیست و اندکی از اینچنین معلوم است که ملک  
المنجین هرگز در اینجه ضبط در جات طلوع این نیر اید فرغ بخاطر  
رسید چون خامه کوتاه زبان را شعاعی عظیم که عبارت از نگارش  
احوال فرخنده مال علی حضرت ظل اللهی است پس آمده و آن  
نخال ندارد که در هر امری جنبه خاطر خواه است و حق تعالی  
بهدا بیکار نشستن یکی از آنها اکتفا کرده و این معنی نبوده اختصار  
اجتناب نموده روانه شدن آیات نصرت آیات بخانه فرودین  
چون دین سال خاطر اقدس از شغل زیارت استایه مقدس  
سوزده مظهر معصومه و در اکثر لایق و انوار آیات خاقان رضوان



مکان خردوس آستان کردید روز و شب از دارالکونین  
روانه دارسلطه قزوین شدند و در آنجا راه ببلده طبرستان که به  
تتول سلطنت پناه رستم محمد خان دالی ترکستان معزز است وارد  
گردیده خبر توجیه اعلام نصرت فرجام مدانصوب سلطنت پناه  
مومی لیه برسید با نوبی از بها در آن روز که در ملازمت آن  
سلطان حکمی بودند و جمعی کثیر از مردم بلده مذکور که مانند ماه نو  
خوایان رویت نهایی خورشید ضای علی حضرت ظل الهی بودند  
با استقبال شافتند و آن سلطان و اولادشان به تقبیل رکاب  
نصرت انساب استعدا یافته داخل بلده طبرستان کردند  
روز چهارشنبه هنگام صبح از بلده فرور عیان غنیمت نصوب  
صواب دارسلطه قزوین که مرکز دایره جهانگیری پادشاهی  
عظیم ایشان سلسله جلیله صفویه است معطوف داشتند و چون  
خاطر کمین متعلق آن بود که در ساعت مسعود داخل در سلطه  
مذکور کردند و چون ساعت را طی نموده روز دهم وقت عصری

آباد نزول احوال واقع شد شاهزاده والا قدر عالی  
شاه سلطان بلاتی نواده پادشاه مرحوم نورالدین جهانگیر شاه  
طاب مزه پادشاه هندوستان که بعد از فوت پادشاه مرحوم  
فرور منتقل از ادشاهی سواد اعظم هندوستان گشته بود و عاقبت  
بیکاربرد از ری اصف خان سر رشته آن امر شکرت را از دست  
داده روزمان سلطنت نواب حاکمان رضوان مکان رودی  
نیاز باین استان ملک توانان آورده بودند از خوان جهان  
انحضرت استلذادی نمودند و در آنوقت در دارسلطه فرور  
را تبه دانی داشت با سادات و فضلا و اعیان و حتی اطفال  
در عیای آن ملک پذیرا استقبال بیرون آمدن آنکه حساب  
انگلی خشنده بی محض است آن خلق کثیر را تمامی آرزوی ضمیر  
دایره خاطر آن بود که حیات ایشان اضافت عمر عزیز پادشاه  
اسلامیان پناه شود آن روز سلسله سلاطین فرور در مدتی  
اعلی حضرت خدیو زمان گوزانید و روز دیگر فرمان و حسب الادعا



بصورتیست که ارکان دولت و سادات و علماء و فضلا و صلحا  
و اعیان و ارباب سلطنت قروین در ایوانی چهل ستون اجلاس نمود  
چهار تریح روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان حفاظ و قرابه  
تلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند و انواع مطعومات و حلویات  
در آن روز که چهل نواب خاقان رضوان مکان بود طبع کنند و  
صبح روز دیگر با ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان بارگاه  
و بندگان در گاه از صقی اباد داخل شهر گردیدند و در آنجا  
مبارکی بنزد اجلال فرمودند و هر یک از بیکر یکسان و افراد  
مقربان و وزراء و عمال و حکام و ملازمان و مستوبان آستان  
عرش نشان را خواسته جمعی که بر دربار اقبال حاضر بودند و خوا  
جمعی که در ممالک محروسه و قنوق و لایات حکومت اشغال داشتند  
تجلیح فاخره جبهه و شمشیر و خمر مرصع و لباسهای فاخره  
از زر و نعلب و سمود اجناس قیمتی و اسبان نازنی براد با  
زین و لحام مکمل بخواهر گران بها برقرار فرمودند و هرگاه

بیان را از رتبه جلوس آن حضرت لباس حیات تازه عطا  
شده باشد هر اینه باید که بمقتضای تطابق صورت و معنی نموت  
ظاهر نیز تجدید باید الحاصل بعد از طعام و دادن خلایع و انعام  
نوازش جمعی از بندگان که متکفل شغلی از اشتغال بودند پیشنها  
و همت و الاهیست علیا گردیدند و هر دی سلطان عالم بآب  
الابواب در بند بر تبه بسادل ضحیی سرافرازی یافت و حکومت  
الکار خاف بریان سلطان موقوف شد میرزا مغیر و لدر حوم فرا  
قواما مستوفی الممالک بمصب کنایه بداری ممتاز گردید و چون  
میرزا قلی اعتماد الدوله و جانی خان فوزجی با ششی و غیره که در  
کلاهی مشهور با ششی را نیز بکنت قریب کلاهی و لدر حوم امر کردند  
نیز قانچا که در زمان خاقان رضوان مکان بخدمت بسا دل  
صحتی قیام داشت و تبارک شیطنت و بدذاتی و بداندیشی  
با خلیق نواب خاقان خلد بکان او را از نظر انداخته بود  
از راه او بود از خدمت آنجا حضرت اهل الی التماس تقصیر



و دلالت او نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی که ما و مقوم  
و مرجوع بوده بدو شرفقت نمود چون طبع مغلی و در یافت  
والای نواب همایون اعلی را از گنجی آری آن پیاده سیاه  
صدق اندیشی و سوار کمیت و خدمت و سرور اطلاع تمام  
حاصل بود و فرزند طبیعت را بهر جانی حواله امید و ند که شانه  
از نعل بنده حاج و التماس ایشان بیرون آید چون از دو  
جانب رخ بر خاک عجز نهاده طالب این مرام نمودند  
مسئول ایشان را بجز حاج مقرون فرمودند و متصرفان  
محبوبی تحت رایه عنایت شد و در جتن اشعاف بن نامو  
حکم فرمودند که این خدمت بشرطی و مرجوع گشته که بعد از  
سالک طریق عذر و مکروه تمامی و شخص خشنی نموده بجا  
باشد و اگر از مضمون آنچه تر زبان و می ترجمان جریان  
با قدر تحلف نماید قرین سخط و غضب بادشاهی حواله کرد و بد  
سعد و طاعت کند بمان امثال امر اشرف نمودند و موافق

البر در روی که جماعت فرموده بزمه با بوس منگشتند  
بر بزم زمین بوس سرازیر گردید امید که پیوسته مواضع دلت  
را چیده بیاثر بر این استان ملک تو امان بوده دولت و  
اقبال قرین حال این حسره و همال باد **بکیت نشین علیحضرت**  
**العلی و نشین نمودن** مواد خوانان خطوط مجیده صیفا مکان و نور  
و زمان اوج بر سینه و کنار خشت جان سلم عقل است فی را که مرزقا  
عروج قصر مولایی و دوم را ستفاد و سوم را ملک و چهارم را بقیع  
کردی که نموده است رسیده مستعد عروج این معراج کرده است  
احوال مختلف میدارند از آنجا بعضی نزوق و قیامت بر بدخت دل  
بر سر از آن پیمان نازل افتاده قیمت کوهر هستی گشته اند و  
این منزل را بایستی سعی می نموده در مرحله دوم و چهارم  
کنس بر دیده مقید بر بحر جراتی و در سیر سلبه بر کردگی گشته اند و  
جماعتی بدستگیری توفیق ربانی سلبه است و طبع این معراج را نه  
دوران با به بلند تماشای عالم تا سوست نموده اند و می پنهانی بلند



پایه که بال طور یک سیر را از طی هر یک رشته بردار که  
 بنشین از دو و حرکت می آید و چون هر برداری بخانه  
 در دو بال افشانی هوای این مرتبه بلند بشهر خامه و بال کاغذ  
 میسر میگرد و اگر قلم تحرطاس نباشد آسان این استوار نمیشود  
 و اگر زبان دانی این واسطی میلد و خوش بیان با در میان  
 مخزنات ضمیر اضافت انسان در قلوب میزد دل در پس دوم  
 میماند تعالی الدن چه مفتاح است که بدو دندان شوخ  
 قیل کشی حکایات بر نسبت جهانی نماید و کرده از مخزن  
 خاطر عالمی بدو کشی بی حس می کشد بدکای خضر مثال را  
 ساکنان تجدد اما بد معنی نشان گشت می کشد و زمانی  
 از مالیت حروف پریشان چهره بیاض را از پشت مرغ  
 دار حطمی آراید اگر جدا دل افلام تناسل از بیاض  
 صحیفه مبدن بنره خطوط می کشد و اگر دوام خط نمود  
 مرغابن طلاس رنگت اوان معالی مقدور نه نون و انقلم

اشاره

اشاره ایست که جزو اخیر علت نام ایجاد مملکت که از ترکیب  
 کائنات و نون قرص هستی گرفته خامه می کشد رقم و افتاب ایجاد را  
 مطلع ظهور کائنات کاغذ گرم کاغذی شمس است از بی فلت که  
 انکشت بر هر جوی از نصایف که نتوان مطلب نگار میگرد و  
 کاغذ است که آب بکشد استن اسرار مجده نقوش می ارد گوهر  
 گران بهای معالی را در محرن سینه ارباب البایه صحیفه نکست  
 و کاین این نوع و شان مقنع نقد پوش خرد مندان و مقوی  
 چون اقتباس انوار دانش بوساطت شمع قلم می کشد و  
 دنیا جاریض با فکانه میسر از فیاض خصوصاً با دشنامان نخست  
 بیان التفات باید نمود که گوهری چند که از سخا سخا نشان دشت  
 سدف قلب با کرده سرشت ایشان ترو دل نماید بختوران اسرار  
 پیار که فرامین و ارقام مطلق آن صدور باید و اگر از مخزن  
 سرای شخصی را بعرض مطلبی حاجت اقتدای وساطت زبان  
 اظهار آن مطلب بر ضمیر انوار آسان باشد لهذا علی حضرت



فی الهی که بمن فطرت ذاتی از بادشاهان است از درون  
 حصول این ابرام کشیده تباری روز چهارشنبه چهارم شهر ربیع الاول  
 سه هزار و پنجاه و دیو ست اسل که ملک المتبحرین و وزیر  
 بنین نموده بود در دربار سلطنت فرودین شروع داد و از آن نمود  
 دیانت و فضیلت بنیاد میر مرعفی اصفهانی بخت صلاح و  
 سداد و برهنه کاری از راسته بود و بر بنده محضت از خرد  
 اعتبار یافت اگر چه بظاهر معلوم بود اما در حقیقت در سلب اجد  
 خوانان دبستان دانش آن خرد و دقیق تناسل نظام داشت  
 در همان روز قلم را از زبان آن شهریار دانش پرور سرافقار  
 بلند کردید و از بنیر این خط آن ممتاز از قلم کتبی همه صفی از دانش  
 پذیرفت از طرز گردش قلم و جریان مداد و چون صحیح که از بسیار  
 نثره برمی آید ظاهر بود که روی زمین صغی قلم و این خبر  
 خواهد کردید و از سنگتن کاغذ شش صدای سنگتن خواه  
 کوشش بر رسید بر قلم با و از بلند کوشش ارباب بهوش بر می آیند

که عفو

که عند تریب در اقلیم کتب می خامه را با تیغ زبان می میکود و در ربع  
 نشسته و از قلم بر سر بر خطه نوای میداد که چهار بالش سلطنت  
 ربع سکون کیه گاه اقبال این حدیوزمان کشور کشا میشود و  
 ازین سواد اندر تواندن خط و طرز روش میشد امر و در از فروغ ادر  
 او سواد روش میشد و در اندک روزی که عبارت از شش ماه  
 باشد علمی که صاحب شوران را بعد تبار و در از اندازه هر  
 آنحضرت را بحصول نبوت و نقوش مشکین لباس در دیده  
 بصیرت آن خرد و اقلیم دانش بر سر سلیمانی رویت بری  
 جبر کان معالی منسوب کردید و از تعلیم سیادت و فضیلت بنیاد  
 فرور سغنی کشد زنده مهران را از و عکده مخلصان و مسانه  
 مقرب الحاقانی حق نظر ملک غلام خاصه شریفه که بر بود  
 و همبیدگی از اسکینی دارنده طرف کفکوی علوم گردیدند و روز  
 که چهار سال از ایام تحصیل انقلب گذشته در شوه شمع تعلق  
 که شکلترین خط طست دست اسناد اندر اما مندر خط تعلیق در



هم مجیده اند بی شایسته اغراق جمعی که اوقات عمر را  
خطا می نموده درین امر تمام بر آورده اند خطا کرده اند  
گوای این ابیات را تشاع ما شایسته علم غنی در وضعیت این  
سایه حضرت لایزال که مستجمع جمیع صفات کمال است گفته  
**رباعی** تا ملک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر از  
کفر بظن رواست هر دایره تر فلک حلقه کوشش از هر مدتی  
مدت ایام بهیاست امید که نادرست قضا بر ما رواست  
بین تنگ کردن احتشام ما **مشق کمانداری علی حضرت علی**  
**اللی** قدر از ما بجاگاه ابداع که رشته انظام عالم را سب  
چون زه بر کمان افلاک بسته در هر دوری از او دارا شد این  
که انرا به صرف اقتدار صاحب شوقی میدید که نادرست  
در است اندیشی دیده کج بنیان تا فرمان را دور زد  
آتش کافات اعمال از یکان بهیام عدالت خرم شستی  
انترار را بود در چشم خرم کمان را از فروغ شهاب

خدا

مدت دل و در میل حیرت کشیده هم تر از دوا حقن چو یک بیخ  
تو مرا مکند و از آن بسک بران کم مغر رسد محو ملک و سلطنت را  
در اغوش در آرد و خشم بر تر کند زو از باد بیمار از خون نادر  
زه دست از رشته امان جدا سازد و به سبب شکست یوست  
را بر اندام بران قوی زو چون کمان خشک نماید و کجایش  
خدا کند شکست رک اکل بر اندام شاخ از خون کشاید دیده  
زده را از عاشای عوسن صبح و لغت روشن کند و صبح می  
کار زار را از رخت خون عدو گلشن نماید بزم نادر کار زده  
آیات فتح باشد و به تیغ نظاره رنگ از چهره عدو ترا شدت  
شوق خوردن تیرش در حذب یکان خاصیت نفاطیسی  
و چراغ زندگانی و شمع از کداری برق بی امان شمشیرش در دست  
مهر و حکام کمانداری اگر بطایر وحشی نظر بسته از روز و زمان  
در روز صید افکنی محض کشیدن کمان پیش از انداختن نادر  
فانستان صید را در خون کشاند و روز که رشته ایام



در قبه اختیار و اقتدار علیحضرت بادشاه جیدم چاه سکنه  
چشم کد رشته اندر چند مجاهدت سعی و کوشش الهی  
مراتب جمیع تیردی جوهر ذاتی حاصل است اما بمقتضای طبع  
انسانی و طبع بشری اگر بی اثر اعمال شیوه متباین بقول آید  
محمول بر خرق عادت میشود و بنا بر این خاطر اثر و نفع را خواست  
کما نذاری و دقیق اندازی حاصل شد

در تالار عمارت میدان دار سلطه قزوین بزم اراسته جمعی از زندگان  
که بنا و کسب و شگافتی آثار نظاره مور را مانند نگاه احوال از هم جدا  
بسیار خند ام نمودند که باند احتق بقب اسپ امتیاز در میدان آید  
جولان دهند کردی را که قوت باز و جرات دل معاضد یکدیگر بود  
قدیم در میدان امثال فرمان کد رشته و بزدی رشتن سی که  
جولانی از می سهام بر سطح هوا خط شهاب و تیار کنگار  
طبق بر کشتن کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام شکاری  
بطریق قرض خورشید و خطوط شعاعی منمود عاقبت صفی قلی ملک

باز از حرم مبارک و سلطان در مضار امتیاز بر اقران سبقت  
حسبه بنان جوی خشک میوه حصول مراد حیدر علیحضرت ظل الهی  
بجایزه ان جا نگار سستی و قدر اندازی بر تریب ولی محبت و  
خلع قاهره را از فرمودند و بعد از انقضای ان بهنگام انقضای  
را از و سلسله ای از امیر خمیر بر تو افکن گشته امر فرمودند که در  
باغ حبس دار سلطه قزوین که بحسب طراوت سبزه و ریاحین  
و موزونیت و تنجاری و لطیف هوا آسایش با سستی است خیابانی  
طرح نموده بقی نصب نمایند که علیحضرت ظل الرحمن در ان مکان  
زیارت بنیان بنا حجت مکران و با حجت چوکان و دقیق اندازی  
سیر بیداری رشتن عال نمایند و مطلوب از جمعی بود که اگر در  
مستحق مهارت و دین نبوده بد طولی بکار رود و از اسب نظاره  
محرمان تماشا می کرد فاسد ان نعمتی تنای خرق عادت مند و اما  
عین لکمال محفوظ باشند تا آنکه در اندک وقتی و کم روزی معلوم  
راست اندیش در دست کرد و در غلام اخلاص علیحضرت



پادشاه هم اقتدار و شکافت غواصی و رانندگی و تیراندازی و  
مقاتله و تیراندازی و سرانجامی مقرب و نجاشی احمد یک غلام خاصه  
شریف بهارت بجای رسید که بطور را در روی هوا به کام بال  
افشائی تیر هوایی اش در خرمن هستی میزدند و کوه این نسبت را  
شاعر در وصف هانی شفت آن حشر و اقلیم شاکسته  
بنوعی کرم و سوزن میرود و از دل بروی تیرش که از بوی کباب  
افتد و کرم تیرش دور انداختن تر بود که در حقیقت بود  
کلهای شهرت بی اندازه است و مقتدر قدرت بر تحصیل فرمود  
که جوز را با توان مختلف کند کرده بطریق دایره بر روی خاک  
نماج در پهلوی که یک بر طبق نصب نمودند و از بیت قدیم است  
حکم میفرمودند که تخت جوزای سرخ رنگ را که هستند به آجوب  
تیر کشیده بعد از آن زرد راه بعد از آن رنگاری و غیره را  
نسبت از لباس قشربزارنده بنوعی که میکنند در عالم کردار  
بطور می آمد آری چه عجیب تحصیل این افراد و خبر در کار است

مهر

تخصصت بنیادی دوم قدرت توانائی و این دو معنی از  
فرزنی که در دم دیده هر ماه کنوت بنش پوشیده اند و باز و  
کردن و تاب و توان داده اند با عجز خاص این سلسله و الا  
است بعد از آنکه که همچنان تحصیل این کمالات بی از کتاب  
شیت و منفعت اصل میکرد و فتوحات بی اندازه تیرانی اگر فکر  
فرزنی اثر و سیاه بصرت بیا در مقرر سلطنت در حرکت آید که  
پریم اعلام اقبال انهمو بنسیم متحرک کرد و میسر میشود بفضل  
این اجمال است که در زمان دارائی و ملک اراکی نواحی خان  
رضوان مکان علیم و ان خان خدایان توانان و که کتبعلی خان که  
تیر کش با فکان نواب کیتی شان فردوس مکان از بار  
اساسی و سار بانی و پوبالی با علی و اراج ایالت و حکمرانی  
از اقامت در آنوقت بر تبه امیرالاعراشی خط فخر از جمله  
امتیاز داشت محقق هر اس بی اصل سبب است با این که در عالم  
خیال تصور نموده بود روی اخلاص این استثنائی که قبیله



مال جهانیا نیست تا فتنه در غلظت آباد و بسیاری بدست داده  
زبان قوت و همی گرفتار گردیده و بعضی نمود که چون من اینم است  
و باز خواست بادشاهی با پدر اس شده ام اگر صاحب صوبه تعیین  
شود بی توقفت قلعه را تصرف داد و داده خود هندوستان می آید  
و چون خیل مکر را با جمعی هندی روزی نمود لا محاله با مکر می که در  
نشانی باغی لی اختیار از جبار و تیره سیاهی خط ناقص بقدر مقدار نمایند  
والی انجا مقدر خان را با جمعی از هند و جغتو خط مکر نور قریبا و جندوری  
با است و در این ملک مخصوص گشت نواب خاقان رضوان گمان  
را از وقوع این امرالش غضب در اشتغال آمده فراموش و مناسبت  
قطری از اقطار و مصری از امصار و قری و احشام است صانع کرد  
که ملازمان خاصه شریف و بیکر بیکان و امرا و سایر بظان با هم  
احوال بر سر کرد کی رستم خاں سید سالار در خراسان مقبض نمود  
مها باشند و در بندرانی اسباب سفرستی موفوره بطور رسانند که  
بعد از چند روز مکر می نمود که عرض است که قیامت از ملا خطی

مستور و نادر رحمت و غضب و عفت نسبت به کس در خور امتثال فرمان  
و عمر و وطنیان بطور خواهد رسید و جهان نمایند که مورد شفقت بوده  
باشند و محیط غضب و محیط عالم سیاه و جهان جهان شکور  
خبر انسان حاضر آمده انتظار در دوا اعلام نصرت فرجام داشتند  
کشت منجم نظام کل در بلده کاشان غنان عمریت ان خاقان  
یکی گشتان را به سیح و ولایت بقای جادیدان موقوف داشت  
والی هندوستان از امصار و بجز خرم گشته با وجود شیر قوی و فرقه  
خواست که بشیوه کا و تازی شیر شکاران ایران را امتحان نمود و را  
شکوه پس کلان خود را و خاندوران خواهرزاده عبداله خاں  
بر بی با جمعی از جنود هندو که در حقیقت بغیر از بسیاری شکری از  
این بدیدار نیست بگویم صعدر خان فرستاد و در آن گوه خود  
در برین توقف نمود و خاندوران را که از عیدهای شکور و نود است  
و دوش از امرا و کفید بجاه تهر در سوار بقصد روان نمود و بقیه  
این نهفت حقیقت این جزات روز نیست و ده ویم حامدی لا اول



بسماع بار با فکاک سرادق چاه و جلال رسیدن قضا درین  
نفاذ یافت که شیخانه بجانب خراسان بیرون زده بهما که طهر  
تو امان آماده تو فرمان باشند و رقم اشرف بسم امرای عظام و  
رسم خان به سالار بید و ریوست که جو د مسعود را که از اجتماع  
قتله بلی نواز خاقان رضوان بکمان کمان کرده اند که سفر قمار  
در عقده تقوی خواهد ماند و برجهت هر یک بمنزل خود روان گشته  
بترجمه نماید که اراده و الاجاست که کشت بخلد و مقدار شاهین  
مال اقبال رسا را بخون را غان بزد که در فدا جمعیت دارند و بکن  
نمایند چون احتیای این قسم اراده ممکن نیست نهضت علمیه  
طلای نوساطت نهان معلوم در در اسکوه و خاندان رسد کرد  
و خط و خط را دست او بر رجعت نمود بابت که کتبت از کتبت  
پای را که در برینه بنو داشت است شعار خود ساخته جانی بسیار  
بیرون نیردند و هنوز لوی سعادت انما از در سلطه خردن  
نهضت نموده بود که خرجعت انقوم رطل طالع معروض است

کان

کان بارگاه فلک بنگاه گردید زنی اقبال روز افزون که شمع است  
اعادی بهر راه فرار کوش بر آوازه توجده حضرت نشسته و گردن  
طهر یک پیش از آن که قامت علم کند دیده عین دشمنان را برده  
عجیب حکم بسته چون امواج دریا کاروان فتح و لغت از دنیای هم می  
روی کار جهان عالمیان بنماید مویده یعنی انکه بعد از وقوع چنین  
فتی که با وجود غنودن سیوف خون آشام در بستر نیام روی بود  
خبر اتجا و علی حضرت سلطت و شوکت پناه زبده خلاصه و دوان  
چیکر خان امام قلیخان دالی ترکستان بعرض مقدس رسیده و طمک  
دالی که حستان و تبعه او بهو می که بعد ازین زیور بیان میوشد  
مقبور گشتند امید که همیشه اعادی دین و دولت ملکوت مغلوب  
و این درگاه مامن و معاذ و ملجاء و ملاذ و زشت و خوب طوایف احم و  
اصافت بی ادم باد نقش میدان تسخیرش فریب کار اکامان کار  
گاه امکان از روی برده شیب را بر قضا ویرد لید بر آوازه گشته اند و  
طلو تیان این سه ایرده را از نور و زینت بخت بر آوازه







سیراوج غنث جیفین و بال و کمال منتی سز و چون حضرت طل  
نوزان چراغ و قبا ی آن آفتابند مصنون صدق سخون الولد  
سز لایب متقارن اشراق نور عالم تاب دولت این بر کنده حسن  
مردم دیده فرمان روای ممالک ترکستان که بنزدی بازوی نوکست  
و اعتلا و همست و فور جرات قدده مستدار امان توران نو در خیرگی  
آن نور ساطع و جهرت آن شغش لامع سر رشته منیش از دست  
داد و پردای بنیالی بر نقاب توار و حجاب و غموده خول جا  
این استان بنور بخشی دیده محتاجان ضرب عقل سر و حواس چشم  
سباز برین کحل احوال صبار جهان نیان دوخته سلطنت آن ملک را  
بنور محمد خان را در خود نفوذ و خود دیگر از نظر از خاصان  
و بکجهان که با خود و عربانی آن خان دیشان از کبایس سلطنت  
همان دست اخلاص بر این دولت آن اقبال این دشمنه  
و جمعی کثیر از تجار و زواری و مغرب زمارت که معطر از ادالده  
شرفا و عطایا روی نیاز ما من قسبه امال که ما من شوکان مصطر

احوال است آورد و قبل زور و دوان با دشا بهر حد و لایت بکمال  
که ملایم و عدیت و با ماست نذ محمد خان حکایت احوال یوسف  
علیه السلام را سر خط تعلیم خود و رسته جمعی را از دنبال آن سرور  
مفقود و الحیر و البصر فرستادن کرده لغامی است از تعاقب  
معبوده از لغو و اجناس انچه با فذ غارت کرد ندانم فلان  
بار تعالی اسب و نازمانه قرار برقرار اختیار کرده داخل الکا  
خو کردید نذ کیفیت این واقعه و حقیقت این سادگی را بر می  
قلیخان قاجار که در انوقت بر تبه امارت مرد سر قرار بود و معروض  
سده و الا و پایسر بر معلی کرد ایند معضای ششم که برید نهان  
نوازی خان از قلی بیگ بول صحبت را بمها نزاری نفس فرموده  
فرمان قضا جریان تنسم بیکر بکیان و امرای عظام و حکام و وزراء  
و عمال و کارکنان ممالک محروسه از سر حد و الی باب بر سر خط  
میر تقی یافت بهر یک از احوال که با دشا بهر حد و لایت بکمال  
منسوب بشود و اگر در نذر و نوازم میزبانی و شرایط مهمانی و کلف



و انعام و دادن لباس و ظروف و فرش و ما بهیج و سایر  
مطلوب و مشروب و در سال بند و در معان و تحت و هدایا و  
تحصیل مکنونات قاطره مرغوت صحران خسرو و افراسیاب نظیر  
قوت و فرو گذاشت نمایند و توخی نمایند که در چین و رود  
درگاه خلایق پناه اظهار رضا و خوشنودی کنند مرتضی و لیکن  
مضمون مسطور عمل نموده و در بدل نفوذ و احسان و سایر مکلفات  
و تواضعات آنچه نمایان است که بماند بقصر نموده و جمعی  
از طرز و آمان خدمت اندوز را در رکابیان خسرو فی شان  
روان نموده که مادر اکای متعلقه او باشند همان دستور عمل  
نموده و در نزدش احوال و اسباب و ما بهیج هر روزه انجمن  
معنی نمایند و تا دخول مشهور مقدس که در آنوقت حکومت آن  
محال لغرضهای خان ولد مرحوم منوچهر خان مقوض بود و موافق  
مضامین فرامین که در آن ابواب صادر شده عمل نمایند و در حجاب  
خان نیز موافق مضامین فرامین و از قدام مطایبه با کردی ایچر

نقد و اوصی مرتضی با استقبال رفعت و بعد از مراجعات لوازم اعزاز  
و احترام و تجلیل و اگر ام مرتضی مناسب جهت سکونی او تعیین نموده  
در آن مکان مرغوب فرود آورد و هر روز یکی از اعیان ملکه طبرستان  
از افراد الناس امتیاز صوری و معنوی داشته و متکفل شغل مرتضی  
با و شاه مرور و تبعه او کرده و دیده تکلفات و لواضعات نموده  
با اگر ولایت ترکستان و طواایف او را یک در جهت ترنگ  
غبار عمارت و مرآت قلوب صورت نمای حق و یقین است و آنرا  
شعله طور امید می آید اقباس ضیاء هدایت نمایند آن با و شاه  
و الا حاه را از رفیقین جهت فانی و کرم جلی و احسانات که در  
حین تملک بر سر سلطنت نسبت بفقرا و قوای یافته بود و در  
مناقشه مذموب فی الحمله از پیش دیده بصیرت برخاسته طایفه  
زیارت استقامت ملک ایشان امام مقرض الطاعه نامن قضای  
علیه المنحه و انسا کرد و در بی خارق عادت که مانند آن گوهر  
در نقایب خفا آشکار شد و نهال آمال شده لبان با دیده نگار



از منزل عذیب سی مسرور دیان گردانید پیش این مفتاح اعجاز  
انحضرت قفل بسته چشم ظاهر نامهایان را میکشود و در غیر تبه دیده  
اعتقاد آن زنده دوده چکری را که کور ماوراء بود بمقابلید حیره  
باز نمود کیفیت زیارت نوعی بود که از خادمان روضه سنیه  
استند عا نمود که ریسائی در کرون آن ممتاز سلسله چکری که  
عافیت غور زلفت قلاوه سلطنت و دارائی را بر خود و شوال  
میدانست افکنده کشتان نشان بان آستان عرش نشان  
پیروند بعد از استفاضه فیوضات از آن مقام منبوه نظام روانه  
باید بر رخاقت بصیر کرد بدست خان بیبالا که با یکدیگر میکنند و  
امرای عظام در خراسان بود با استقبال آن خان عالیشان در  
حرکت آمده روی زمین از نشان سم کمان زده پوشش گردید و  
سیم را از از دحام و کثرت خلق ضیق بنفس حاصل شد طول آن  
را از عطف آن شکر رشته امتداد کو تابه و دیده آفتاب از سواد  
آن پناه سیاه کشت گذشتن روز از آن مکان نوعی دشوار شد

که بعد از غروب خورشید روشنائی بر جای خود بود و تراکم  
غبار بجائی رسید که از آمد و رفت انعام بر سطح هوا جدا  
نمود **میت** اگر سیاه باریدی جو باران ماندی بر سبزه  
داران چنان از خوش نشکر خطا بود که نقش سایه بر دوش  
هوا بود ایسان تازی را که وسعت گردون از شوی رفتار مانند  
چشم خانه بر نگاه تکیست بود و نمایه دل عشاق بر یک مکان جولان  
واقع میشد از صوفی است خدایا بنا که میداد و متهای نمود از  
ازل و این تواند بود هم میرسد تفرگرا و خوش کوس چون امواج  
دریا از آن معرکه قیامت اثر راه بیرون شد نمی یافت از یک  
درزی سوار و پیاده رسم حاجای صدق بر سیمی نماده بود و ظهور در  
قضای هوای آن صحرا از تراکم غبار چون تیر در تیرش بال کشوده  
بر یک مقام آرام داشتند اعداد دل نگران و خاطر پریشان که اگر  
کار سپاه بشمار رسید عنوان از بعهده بغداد بیرون اند زمین از  
میدان غبار بر جو در میا رسید که چارین از دحام کشت یکره خاک از



گشت ننان و زخشان سواران نمود از قرص خورشید جهان افروز  
گشت با جنبانان را از شوق تماشای آن هنگام بنیانی رفته جنبانان  
رجعت نمود آن سلاطین و دمان جنگه خانی را با وجود نقد آن بصیرت  
تماشای آن هنگام حاصل میکرد بدینجه از وقوع ملاقات آن پادشاه  
والا بجه و تقدیم اموری که لازم همان توارسی باشد بخیم که همه آن  
عالیجاه ترتیب یافته بود و نزل نموده جشن عظیم ارکسته مطلقا  
و مشروبات حاضر ساختند و بملغهای خیل و امتعه کثیر سلطنت بپا  
فرمود و رفقا تکلف نمود و شوکر قدم تقدیم نمایند و چند نفر از  
ملازمان کاروان را تعیین نمود که در رکاب خان مذکور روان  
باید بر خلاف مسیر شوند و امر او حکام هر محل باین آیین استقبال  
کرده تکلفات بنمودند تا بجوای بلده طایفه طهران رسید و حضرت  
خلی اللهی بجه فرمود اعزاز و احترام آن خسرو عالمقام کبیر خلاص  
منش تا بکتهای و نمکپور و شش عمارت عود بعضی طرز و زلی طرح  
اشراقات لطافت حقایق مرقعی تسلیمان اسکا فانی

باشی حاکم طبر از راه بهماننداری تعیین فرموده با استقبال و تسامد  
ان دقیقه شانس رسوم و آداب با سعادت تمام روان گردیده  
در منزل ابوان کیفیت ملاقات دست داد و از انکسیر اجناس  
و طراپیت امتعه به قدر آنچه سزاوار ارباب کرم باشند با برهان کرد  
و اتفاق روانه در سلطه فروین گردیده حقیقت را بعضی از شرف  
رسانید فرمان تضا جرایان بعد و رموست که بر کتا و شهر براد  
عظمت و اجلال بر پای گردیده جشن عظیم که روزگار را مناکل بیان  
نغم ساز و سامان نمایند خدمتگذاران فرمان بدینجه آن بزم خلوت  
مبادرت نمودند و بزم آفرین بوی بخت و دید کل تحصیل کلا میمان  
تکلیف بر سبب آوارگان بزم سرور و شور و زنگ دل ناهید را بملکود  
کرد و امید عجز از کلین احکام و فوخته در دست برون آمد بهار و خزان  
مانند کل رعنا بطراحی و رنگ آمیزی ابوان غراب بشت هم در او  
و قوی بختان را مانند دور ارق خیال که از یک شایخ مراد تحصیل  
کار و دست با هم می شد نقش اوتارم بطریق ترکیب کل که بیال



سپید با شمع عم برود از دست و زنده طلب اند هر دو آن را زمین اند  
در اندک فرصتی سیاه بتهای طلسم از یکدیگر که در طول و عرض مافک  
تو بخت لاف را بری میزد و دعوی می دادست میوه و پسته نهایی  
خند سبب کویره ندین بر مای شده و قابلهای گردن نهایی که از جادو  
کاذبی اسب و آن صفت که ختم را با چین در کل و مرکبشان است اما  
میشود و خورشید و ماه را با او نشانده که سوره کثرت نظاره  
رساند حضرت آن بزم و سنج که از انداز و پیش میرون بود  
بر خولش می بخیر و نسیم بهاری سهم را با چین در بغل مشک نمود  
ساختن هوای آن محفل میکرد و بر علی حضرت ظل الهی معصی بقصد  
قوانی که نشان حال جود و بزرگست بفرم استقبال شاه فرورد  
دیده رکاب را بنور اقدام بنیانی کشیدند و مرکبان صرصر غدا  
موجب همایون چون باد بهاری در حرکت آمدند و عجبهای بجم  
اعلام شکفتن اعلا بناد با آنکه علیجرت خدیو زمان با حضور  
و ملزمان رکاب سعادت در هر سلطنت ببول اجلال در شیشه

از کثرت

از کثرت سیاه دیده روزگار چیران در کثرت چهره تماشا بیان کبریا  
کردند و در حالی بدستان من اعمال دار سلطه فروین امام قلیخان  
سعادیت در یافت خدمت اشرف روزی شده و جلالت نواز شای  
شاهانه مرا فتحا بگو آن رسانید و مقام آن حال از اسیر فی و ادرا علی  
حضرت ظل الهی فرموده شده با یکدیگر معالقه نمودند آن پادشاه صاحب  
در یافت دیده بصیرت از در آن ملاحظه شان و شوکت و جلالت  
بزرگی آن مشرق انوار بر تری و میوه دلال سروری نموده قرین  
حیرت بی اندازه میکرد و چون چشم آن کار دیده امور سلطنت در ایام  
سلطنت پیش محقق انجمن اطری ندیده بود و در حین فداان صاحب  
توفیق ادراک این قسم عظیم یافت و بفرموده از بی حجاب خوانی  
که بر زمین اریست سکر موهبت از روی بقدیم میرسانید و با آنکه یک  
قرن بر سر سلطنت مسکن بوده و دولتمرد را به نظر در می آورده و در  
شکر عوافت حوادث از جامع غیبت از صدمه شکوه آن دست  
پرورد رحمت یزدان چون باز در حسی چشم دوخته از صدای طبعش



دل شرح اضطراب خاطر منجود چون از طریق تو ازم رسوم و آداب  
 بفعل آمد سوار دولت و اقبال عثمان لیسان در کاب بر کاب روانه  
 کرباس گردون آسایش کشند و تقارن هم در بزم شادی و دنیا باشند  
 مطوعات و مشروبات بیرون از قیاس کشیده شد و متغایر جلوت  
 از خود هم افزون جاف کرده بعد از برخاستن سفره از باب طرب پیش  
 نشند و از شتهای بطور و خود دوام بعدی تو در نعمت الوان کشیدند  
 و مطربان خوش نواز را بنیدن بطور اندوه صد بلند کردند ای جان از  
 اعجاز نفس استادان سر اسیر زبان کرده و داستان بر آبی آغاز نهادند  
 به بلند آوازی شاه لب خاموشی کشاد بعد از استغای این امر  
 غنیمت رکوب بخاطر اشرف تقصیر یافت معنی فرمان ادب گاه  
 خیام نادر و تخت مبارک که قریب یک فرسخ بود بای انداختند  
 بغایت طلسم و دیبا گسترده باطن تمام روانه گردیده بعد از ورود در  
 مبارک پادشاه مزبور را خلعت فرود آمدن نمود و چون خانوالا نشان نهادند  
 ضعف بقدر داشت و اندکی سوار بی علاقه آن شده بود و مرخص گشت که

یکی که ما نشان اختصاص یافته بود و دانسته کرد و و صدر و اعتماد و دل و قوی  
 باشی و آنکه قیاسی باشی و ناظر بگوشت بپاشی و تا منزل مرور فرستند  
 و در خانه پیاده شد سوار ای صدر مبارک از کان دولت در کاب آن خان  
 و الا نشان ما الوان عمارت رفت و خان را از اسب فرود آورده  
 مرحوب نمودند و در دیگر در عمارت هشت بهشت بدستور و در پیش  
 جنتی عظیم ترست و داده خانوالا نشان را حلقه فرمودند و درین روز  
 تا پیش ایوان هشت بهشت خود و نفس نفس استقبال فرموده بار  
 و مکر معالقه نمودند و دیدست مبارک دست آن خان عالی  
 نشان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دجلوی بیرون از را  
 اندازده کرده و نواز شات بیکران تماش فرمودند و روز دیگر  
 امرای حقوق را با میر شکار باشی بدین سلطنت نامه مرکب نمودند  
 ساختند و چون خان را خوانش زیارت کعبه مغلقه در قمر نمودند  
 و موسس زیارت بیکرشت حضرت طواف از رانی داشتند  
 و در آن چند روز که در بایه پسر بر خلافت مصیر بود و هر روز با نجاران



وخلع فاخره تمنا زبیکر وید حاصل که مبت هزار تومان از نقد  
و اجناس تکلفت آن خاندان ایشان در نقار ملازمان او مقرر گردید  
و به تنور احکام و فرامین باسم امر او حکام بعد و بر پوست که نزل  
و از معانی در هر منزل حاضر ساختند و در خدمت در رعایت ایشان  
لوازم سعی مقدمه ساختند و تا در در سلطه قزوین توقف داشتند  
چهار مرتبه بخش عظیم از اسب خان مذکور را هدیه نمودند و در مجلس  
که در خدمت یافتند روزانه یکصد و بیست و پنج نفر در خدمت ایشان  
خلع ای بر او انداختند و بعد از ورود و بقریه ششین قزوین علیهم  
جهاننای بقصد شکار سوار شدند بار دیگر آن پادشاه و الا حاکم را در  
قریه غریز ملاقات نمودند و در آن شکار گردیدند و خواه نمودن  
این شوه مستوده بجزیر شکر که از ری و اسیه جهاننایان قرین یکدیگر  
واری گردید و بعد که پیوسته بین درگاه اقبال پادشاهان  
ذی شان و معاذ سلطین عالی مکان در میان رستان قبیل  
امال و مطاف سعادت و اجلال باد و متوجه شدند **علیه السلام**

**ای شکار کلک** بالی شایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان  
مخفی سرافرازی یعنی سلاطین ذمی شان را که گامی و دولت بر تبار  
اقبال اعتبار سایه گسترده از صدقه میخ آتشین بال افتاد  
مخافت می نماید و شایان اقبال شایسته اقتدار بصیرت در این مطالب  
مارب می کشید و خاطر نمایان پیوسته جوایز است که در هر جای  
که باشند کیفیت او خلع سلطنت و قبض و بیطا امور جهانناری و  
اقلیم کشائی و حقیقت بینی امور معاین ویده بصیرت بوده باشد اگر  
تباخ که در حتم کشیدند از هر خطی سطر از تباخ سلیمان خوانند و اگر  
طوق قمری از خط دیده اعتبارشان کرد و آن روز در کستان نموده  
بهار حکمت نزل دارند اگر عقل را از باد بانی نکر کشی باد و مسامح  
باشد بای بطرا از نوح این طلسم حرمت نشاند و بکرک تحقیق نقاط  
شکوک و تشبیهات را از نوح آید تشریف از نوح طوطی را در کسبیری  
شجره داودی امین که تمام کلمه الله زبان و جهاننایان تصور فرمایند  
دانه و بقمونی نعمات عبد لایک شاده که سوت طراوسی نمایند مردمان



دیده زار را که در عین روز روشن بگریه می کند قبله نای غریب  
زمار عیش شمارند و از زیر لبستان عقیقه الازمار سرشت تدر و آن چشم  
روان ریاحین خیرت در گلستان دل خدا شناس کارند و آنجه جهان نما  
اسکندری را که چراغ شهرت آن تا وقت میدان نفع صور الطفا می برد  
در نظر دانش نشان کار عبارت از آنست که هر چیزی از جنات را  
مهرت بطور کاملی دانسته از قطره ادراک حقیقت دریا و از دزه فروغ  
بیضا و از یک کلبی یکستان و از چراغی تماشای جراحان توانمند نمود  
هرگاه در اتمی رسوخ حاصل شود جوارح را مانند میارزی دانند که سلج  
باد زود در سر بردارد و در تحصیل روزی هر روز روی نیاز جواد  
نمی آید تبارک الداین نوال عجیب شوکان که هر یک در دمه ارباب قدر  
بسماع حال در بردارند تحسین از نهانسانه یار است که با آنکه خطا  
شاهی از سایر بطور ممتاز است از مرقع بال و بر حر قدر و دین در بر  
دارد و هر چند محتوق شهر بار است انقبای را شعله بر سبزی نگار  
عروج دوشش بحدیست که مانند سلیمان مسند بر هوای گسترند

نما عین

تقاضا عیش بقرینه که سالی یک لباس سیر میرود در حالت کفر فاری سیر  
عزتش روی دست شهر بار است و سبایان دوشش ساینه های  
نماح سعادت باد شامان عمر با چشم دور بین از خواب بختبرن می رود  
که تنه سلوک مالوک آموزد و با بیداری آتشش در آن بایه که بعد از  
نور دیدن بساط شست اگر در آسمان باشد روی نیاز بر خاک نیست  
که در و با نیک بی دلی علی اندوم در غربت سیر برده دطل در خاطر  
نمی آرد نهی مردان کارزار که یک تنه بر سیاه خشمی بازده از هر  
بری و چون بر و از علم نصرتی افزاید گری سیاه چشمان نورون  
حرکت کند که بال افسانی ادای جلوه خوان می نماید و به شتر  
موی چون توف از زک دلباسیکشاید بجز یک جناح هم در من زن  
است دوق و هم مرد و جنان نشم شوقند مانند بر چهر کان  
فری نایم با قوس نواری مشهور و چکی چون بعبان خیال بخلو  
ساری معروف صبا است که از نقوش بال و بر بقصد شکار دام  
دام بر دوشش دارند و سالکان تجرد شعار که بای در دامن سیر



جهان بنمایند زمین سبک و جی سبک و بلند چهار در راه سال بموت  
و بمعلی و حشت قطری از جنبش فرکان صیاد خبر در کلاه اعتبارشان  
چون کسوت او بی جانب خیره کاهست و بسق دیده ظاهری برآید  
دیده آگاهی از غایت بچگی بخوردن غذای خام از منست طبع انشراح  
نشاند و بکلفت توکل از ذخیره کردن رزق متدرجیم به  
مقتضای این صفات اگر طبع همایون بادشاهان و اولادشان بهمانشای  
ایشان راغب باشند از مقوله هوای خاطر خود بود و اگر ضعیفتر  
ببر و پیش حال ایشان مایل بود و بدین خود بود و بعد از علیم  
خدیو زمان که در شبیه و قبیله مالی و مار یک سنی مرده آسمان  
اند حصول بمعنی راغب کرد و دیدند و از راه سکار ملک در خارج  
اقدس بدید آمدن مرغ کلان را که ناله کسیه مهار آسمانست و  
ترام اختیار در قضا خدا را شاهین که بچسب یکب جگر و ضعیف  
ی باشد و کای بعد بر بخت قوی زور و کسب متین بنیان کلان  
میشود و بپاشند که از علوی حرص و شدت بعضی بر بخت خون کای

انها نایره هاریش منطقی نوشته بدگریری از آنها برادر و آن را  
تیر در جود سگانی هم پیشه بخین سازد و عنوان سکار قبال نوعیت  
که در هر مکان که خیل ملک جمع باشند کار آگاهان خبر دارد و ایره  
که برادر ایشان را احاطه نموده سر کرده و پیشوای آن کرده باشد  
نشاین و چرخ مبادرت نماید اگر صیدی اراده برون شدن  
کنند از زمان از اطراف فریاد و قنای می نمایند و آن ساده لوحان  
بتصور اینکه مبارز ادای در راه باشند مراجعت نموده بجانب دیگر  
موجه میشوند و باین عنوان در آن دایره حیرت بر گردان میکردند  
و هنوز در آن اندیشه اند که جوارح سلطانی بطریق قضای آسمانی بود  
نموده ایشان برادر و ام مخالف در آنرا علیحضرت ظل اله بعد از  
ملاقات سلطنت پناه امام قلیخان از فریه شیش در سلطنت قزوین  
بخار قبال روان گردیدند و بنزدی اقبال همایون فال مرگ و در آن  
جانوران وحشی را در میان گرفتند و ماند اخن شاهین و چرخ  
دست اقتدار که شود و در سپهر راه که چنان تماشای مشاهده



نشده بود و سرطایر از روزی که چهره برد از قضا بال وجود و عظیم  
قدرت گشوده چنین سیری واقع نگزیده امید که پوسته بال های  
سعادت سایبان این خسرو سیکان مکان بوده بخالدی بر خیزد  
مانند بلبل از خون صید و رخشان باد و کمر بسته **در کربستان**  
**رستم خان و رفیق آدم سلطان و فرار نمودن او و شستن آتش طغیان**  
چون حرکات گردون و میرکی سپهر تو علم یون منبج خاوت می باشد بعد  
از آنکه خاطر اقدس و ضمیر مقدس از میر بانی و نقیض سلطنت پناه امام  
قلنجان فراغت یافت و از شکار قهبال سیفای خط بمبها کرده  
معاودت نمودند معارف از جن حال عرایض سلطنت و شوکت پناه  
رستم خان وانی کربستان کار تمل متعاقب متوالی در کاوه ملک  
استباه رسید که ظهورت وانی کربستان کاخست که نوازت خان  
رضوان مکان علین آشیان او را بر تیر سلطنت آن ملک گشت  
ساخته همواره بنیروی اعطاف آن خسرو خلد مکان لافت بستاد  
و استقلال میزد در اینوقت تا بر وسوسه های نفسانماره که در کشور

و بود در آنی قوتش عاقله نماید به بخش خیالات فاسد آتش بود از خرد  
و چشم خویش مجال کار تمل که حکومت آن از دربار اعلی دورگاه معلی  
بشار الیه منحوس گردیده و دخت است و جمعی از خود را یان بیعت  
بشکار قرار بازی که ملک موروثی سلطنت پناه فرموده داخل ولایت کار  
تمل است آمده و این حرکت ناشایسته اکفا نموده بازال ارسلان  
و قراقلخان و کورد و ستم اصل خود که از نادران عمده کربستان کار  
تبلند بان یکی نموده که در رتبع سلطنت پناه فرموده بقدر امکان کوشش  
نمایند و ارسلان و املا خود فرموده رتبع سلطنت پناه موی الله  
و بسته بوده اند کشیک یان از جمعی مطلع گردیده آن شخص فریاد  
و چو از تجربه در بر رخ صدق و کذب می نمایند رستم مرحمت ششم  
باسم ظهورت شستن بقاعدا از امور مرتزق و شرف صدور یافته صحیح  
می یک باز کا ملوار سال یافت که اگر بمقتضی مهو و نسیان و کلام  
مرتزق ان است مصدر این امر شده باشد چهره اعتقاد در لال  
است و استعداده را در و عصیان شسته من بعد مرکب است



نشود که اگر بعض مقدس رسیده که مار دیگر کتابی است  
نموده مورد سخط و غضب شما خواهد کردید و آن و ختم است  
از غایت جمل فادانی بظاهر لوازم اطاعت و انقیاد و نفی ملک  
بقدیم رسانید و بجهت نمود که اگر من بعد از خلافت قانون بندگی  
امری از و بطور رسد بایسته عصب و سیاست شما باشد و در  
بطن همان بسجلی قوه انگیزی اشتغال نموده باز آن و در کنگه نور  
کار نیل که بخیر و مینوای کفره مرلومی باشند قرار داد که رستم خان را  
نقل رسانند و ملک تو رستم و ملک اتا ملک ملک الکاحر سحر طرا  
در این امر ما خود عهد استان کرده بود و چون ملک مکرور را از کنگه  
استان خلافت مگاست رستم خان را از کیفیت غده که در آن  
بستم خان درین مابین بفرستد و به ملک مذکور بفرستد  
پناه فرستاد از معنی انش عصب و سیاستی را اشتغال آید و در آن  
بما یون شرف لغا دریافت که امارت شاه آدم سلطان حاکم  
که همشیره زاده سلطنت پناه رستم خان و بنیوه کاردانی موصوف

است با اتفاق یکدیگر بیکان آذربایجان و شیروان و قریباغ و  
ایروان و جمعی از یوزباشان و قوریان و علما و نهنگیان  
که منازل ایشان در آذربایجان و شیروان می باشد بقلع و قلع  
و قتل و اسیر و هتیم غارت کفره طاعنه که تا فرمانی فرمان روا  
ظاهر را علاوه ناسپاسی و خدایت ناسی نموده اند روانه کردند اما  
پناه مرلور بارخ بترت با یوس شرف و سرافرازی یافته  
روانه کرد حستان کردید و قبل از آنکه وارد حستان شود بستم  
خان مردم دیده که بین کند کور را از وطن مالوف شهنشاه حلا و بود  
در مجلس قلم تعلیم مقتدر با خرم و با جمعی از نادان و از نادان  
که بر یوز و غلام و کجی آراسته بودند بقصد شیر قلم نو در که در میان  
در مقام و دشواری طوق و تراکم استیجار قرب المثل آن دیار  
روانه کردند و در اندک فرصتی میرودی اقبال بیروال علی حضرت ظل  
الملی آن قلم موصوفه البیان را بجاگ تیره یکسان نموده از داغ  
نه انچه شما لاشه به غفلت را دستگیر کردید بدان مدبر



عداوت کمال با نهایت پریشانی حال فرار نموده خود را بقلعه  
آخضر رسانید بعد از وقوع این فتح مبین و تسخیر آن قلعه مبین آدم سلطان  
با لشکر طغرائی و اردو الکا کا حاکم کرد و بدینجا که بمواریه مطالب  
نارسی این بر گرفته اند بموقع محاذیه و بخشیم سیاه صورت  
جمهوریست محض توجه عساکر قزوینی ما تر منظر گشته از اساس سلطنت  
همین بر داشتند دل انکسار نموده فرار برقرار اختیار نمودن  
بی انکسار می آمدن معرکه خصم از کتی جنبش نماید مفتوح شده در بسته  
تیم اولیای دولت اندرین در آمد و در اول او سطا و  
بوتام املا خور از در آست در سیفهار بیت المعمول مان این  
خسرو سلیمان شان در آمدند و سایر تا و ادان در آن زمان  
سکنه کنجستان کار تیل و کاخت که سالک طریق غدو و بکر بود  
از کرده پشیمان گشته بمیانجی رستم خان التماس عفو در لایق  
جرائم خود نمودند و ممول ایشان لغو انجام اقران یافته مرده  
که سیاه لغیرت پناه مراد حجت نموده معفرت

برده نگردد و قصید فضل رستم خان سپهسالار در آستانای رفتن آدم  
سلطان بکر حستان وقوع یافت و چون بمهر رفتن آدم سلطان  
قبل از وقوع قصه مزبور بود خادم مطلب بکار تخریر این مطلب  
بدان تمام و سرانجام امور کر حستان قیام نمود و **فصل رسیدن**  
**رستم خان از بکرستان فرامانی موجب فرمان و اعیان**  
حضرت سرسبز وجود انسانی را بقدرت بالغه فرامانی از  
چهار ضد که اسطقس عالم احتیاجی اندر فراسم آورده آریایی  
محت فی نازی که دار الحلاله بخود تمام دارد عقل را بر بایست و  
ممارست این تدبیر الهی تعین فرموده از خواست ظاهری و باطنی  
که در میان لایق اند بکاران جاگ بر و بار اقبال این خسرو جهان  
داشته که بزرگی این فرمان بران خدمت اند و در شهر بند وجود  
بایستی با بدار باشد هرگاه تدبیر این سلطان و الا نشان در  
پرو بی ملک اعتدال که باید و سپاه جوان را با شغال مقررده خود باز  
در آن کم گشته بخاد لبت و مانع سیر نرسبت آباد حاسب



روایی نموده ابواب قلعه مشیده قلوب بر روی ایشان باز  
دست افتادش در حصول ماریت دراز میکرد و با دانه عدا  
دولت که خازن کتبه نعمت صورت خود را با این دامن اما در سائید  
مقابلید کنوز مطالب را تسلیم نماید و این فرمان فرمای کشور و جود  
وقتی برای حسن بدو میبوشند که یقین ترا روی دیده را با این  
بسی همی ساختند خلوت دل خداست از این حال در بر  
باشد زبانه که نمینا در و حدی صوفیان صاحب حال دارد و تو  
رمانند دل ارباب کمال با دقار کو هر تعجب کمار و بعد از ادای  
شکر مواهب بر دانی در این عتباد شاه زمان که سایه رحمت  
کوشش کند و در پند و همن بندی این برده دار نو امید الهی کس  
نماید از بیخاست که تا شیوه اطاعت و انقیاد و فرمان برداری  
مقبولت پسید ترتیب این مفرح روحانی که از خیرین رضای  
خدای حقیقی و مجازی ترکیب یافته همیشه دمان انتعاش باشد  
کامیابی برنامی باشد و اگر از پاسبان داران این که عا

نیاطین نفوس زوید عقلست در زوادم که رجوع بنا بر او ناماست  
استغفار ممکن و بمقتاس اطاعت بنی فایز نوای ظاهر الی کم و کاست  
باشد بمیانجی عفو و معفرت بادشش تا قرمانی جذبی در عقد تا خیر  
ناید تا زمانی که اینه خانه دل را از تراکم غلام غلام افعال ناشایت  
رو تو می طاعت الهی مدد و کرده که در آن حال نیات اعمال  
مرات مکافات جلوه ظهور نماید بین افعال صورت احوال  
خات سپه سالار است که در زمان نوای کیتی شان فردوس مکان  
یا از او حسن خدمات و بندگی و کار دانی بر تریب ولی محبت و  
روشنایی و قرب اختصاص یافته بود بعد از رحلت نوای  
کیتی شان خلد ایشان سبای جاد دانی در خدمت نوای  
خاقان رضوان مکان زبانی اعتبار از اکفا و اقران کوی  
وقت و رجحان ر بوده نمقت امارت دیوان و سرکردگی  
تفکیران مسمار شد و در اندک مدتی از آن مرتبه تیر فرار شده  
نامی سوز مری نا طرب گردید و حکومت الکادر تبریز



یکدیگر یکی گری آور یا بخان باو عنایت فرمود علی بن یک و عیسی یک  
 برادران او بمقتضای است دیوان دیبا و بی محبت و از دوا و خوراک  
 و منزلت محمود جهانیان بودند از آنجا که منتهای هر ملتدی پستی است  
 در اول جلوس بمنبت مانوس با سپاه میکران چنانچه سبق ذکر ما جسته  
 خراسان توقف داشت فرمان اشرف ماسم مومی الیه بقادریست  
 که چون اقبال بی زوال بی ارتکاب قتال و همدال کفایت شمر  
 اعادی نموده لشکر فروزی اش را از حصص سازد که عبارت از دوا و طعام  
 خود مراجعت نمایند و آن ایالت نیا به باطل زمان خود در مشیت بود  
 توقف نماید که هرگاه صلاح دولت روز افزون بوده باشد در مقام اشرف  
 صادر کرد و در دانه شده و الا درگاه معالی شود درستم خان موسی که هرگاه  
 در پایه سر بر خیزد نبوده باشد رائق و فائق کلیات و جریانات  
 امور خواهد بود و بعرض بنید که توقف او در مشهد مقدس مقرون  
 صلاح دولت روز افزون است و اگر در درگاه فلک پناه  
 باشد بصواب تر و دیگر خواهد بود و عرفیه را در صورت ملک و

خود درگاه جهان نیا به رسانده بود نظام ملک در تمام راه  
 شخصی که رقم اشرف را بشهرح فوق زورستم خان میبرد  
 خورد چای را را امر محبت فرموده با اتفاق خود درگاه معالی آورد و چون  
 است زیاده از قدر و سع اطاعت پیشگان فرمان پذیر بود و در حق  
 است و در این ایالت از عرض انجمن طلب مفهوم میکرد و بنابر  
 از نظام امور بطاعت و جهان بینی مقرر فرمودند که سران کردن کش  
 را از تن جدا ساخته در مشهد مقدس بحره لاساطین بگردانند و متادای  
 نمایند که هر کس بیرون مال و امانی در نهاده ساکن طبق خلاف رسا  
 اعلی حضرت ظل الهی باشد با بنظر طبق پادشاه اعمال گرفتار میکرد و دو  
 علی قلی ملک دیوان یکی برادر او را در درگاه معالی محکوم نموده  
 مقرر نموده که بعلوه کلمات برده در آنجا محافظت نمایند و در  
 دو انظار ملک یوزباشی قورچیان اجر نور انجمن برادر دیگر او عیسی  
 که بنایت بسیار دارد و در سلطنت تیریز بود و بقتل نموده و مقرر  
 شد که در انظار ملک او را از ترتر بقتل انموت نروده مکونوال











دو جفره مکتوب ملاحظت خامه لری الیه طه الاخرای و قدده الکریم  
الدین محمد قلی بک اینک اقامی المجلت طریقه مکتوبه خضر لری او  
ذات البین و صلیح جانب حق و صفت اراده او در اینکین است  
چک و جدل و دفع و دفع عبار حریف و قال او لیس طلب اعلیٰ بر دانی  
چون اسم فاجع الهی فی شرفه و عمل اینک ما خدیر محل و معتدل بر انواع  
بهر احوال عباد الهی چون علی رضا و رب طریقه دولت طریق و موارق  
عرض و ناموس جانبین اولان وجه و جبهه او زده احوال و صلیح و بک  
مانده و الا جیه خضر بک طرف قرین الشرفه و بن بر معتدل علیه کسبه  
وکیل سوریلوب ارسال اولیق احوال حضور جمعی بک مکتوب کوندر شدی  
الحال و به سبب صلیح و صلاح و ربط و ارتباط مصالحی موجب اعلان  
و استقرار موافقت و همودین احوال سوز و در احوال بومصلح و صلاح  
انجام الی التمام شرع قویم معتبره و زده طرف انترت شایرین  
وکیل معتدل علیه او لوب انعام و معالی و مفایده مامور و مامور و موقوف  
اولیه و معتبره اولان جانب است باب و باب است و باب است

سار و خان دام ساعیا بمصلح الامن و الامان ذاب نام مترنده کلوب  
او دوی همایون خداوند کار و اصل و ولد و قدده مرا اسم همان نواری  
رعایتده تعکده بجهت بنوید علیه افضل الصلوة و النجده ملک قرین  
در سینه و دفع اولان وزیرای عظام و میر میران عالی مقام و در  
بر و اقبالان دوی لاجرام و نیکوی و اقامی و اولان ملک قانری و  
سایر کبابی سر شایسته که طراش و دیوان عالی النوبت را بهیما و  
وکیل معتدل علیه سار و خان و دلی محمد قلی بک دیوان جمیونه کتوریلوب با  
نشانده جهت نظام احوال فخرای رعایا و در نظام حال و دایع خالق الایمان  
طریقین ترتیب اولان مقدمات صحیح موافقه بود و جهت نتیجه بجای شکل حسن  
قبول جانبین دین ابرار و ثنائ و حج و میر این قضایای معالی بونوعه معصا  
قلم احاطت شمول اولمشد که تعداد و لا متیده حصان و بدیه و مستطیل  
مخبر و در کتب و سواد کتب و سواد متعلق او در مستطین و در کتب و در کتب  
محرر اولان محل الربوط قدس ضبط او لوب و دفع شاه طریقه متعلق او در و در  
محرر و در کتب و سواد کتب و سواد متعلق او در مستطین و در کتب و در کتب



می پادشاه گردون و قادر خضر تریز متعلق به نوب هروردنی شاه طریقه  
قاله دیگر قلعه که در آنک قلعه سیده واقع است در دینقلو بطرف غربیه  
واقع اولان نوبلر جانب خداوند کاردن و طرف شرقیه اولان قریه  
جانب شمالان خط اوله و شهر زور تسبیده قاله قلعه سنگ بالاسته اولان  
لان و آنک قلعه فرورده ماطر اولان طرفی جانب دیشای دن و قلعه  
توالی اولان قریه لرا بطرف شمالین خط اولان  
سور و نوب قریه قلعه و توالی جانب شرقی شای و هرمان دن و  
طرف غربی شای دن تصرف اولیه دان سرحدته قوت و دما کو قاض  
حاشیه معاد بر نام قلعه لوطیه بقدر یک ماده فرورده معتبر دن ماعدا  
احسنه و قاض دوان و شهر زور و بعد از و بقیره سنگ سارستور در و قل  
اولان قلعه و قلع و نواحی و اراضی و صحاری و سرای قلال  
مادام که شاه خضر ملک لا قیدن و قل و لغرض اوله نوب و لفظ قضیه  
و بلا حرج بر حالت خوش حد در اوله نوب و جانب دن و آنی سعادتمند  
پادشاه فرورده حاجی مقبول تو نوب طرف بهابن یونان جابریت مید

اول طرفک سور لری در قلعه اولان محل الربو جاتیدن تعرض او  
نوبلر قیدن تجار و بنا و سبیل کلوب کیدوب و دستاق او منع  
چون اوشیه و تیفه تیفه شمس الحقیقه و کانت عامه و زیارت محققه حاشیه  
موجو کشیده سلک خیریه نوبلر رسال حضور شولت پناه ساجی و ایلان  
خلس شام ایوان دولت نیاهی قلعه در که بو شرط و عهد و مرقوم معتبر  
و نوبلر قریه اولان و لا انقصو الا جان بعد تو کید و انصر ترفیقین  
رعایت اوله نوب در دست و عطفه و پادشاه همه خضر ملک و آنی حاج  
اشرف لری دینک و او فو با بعد ان العهد کان مسؤلا امر ترفیقین  
او نوب با ذن الله الملك العالم بوجله خبر نیام الی یوم النقام تانسته و او  
لونا من بد بعد ما سمونا ما ائمه علی الدین مدلوله الحمد لله و الحمد لله  
علی البی پس بیده اوله و احسنه و ظاهر او باطن نوبلر جان رضوان مکان  
در سالی کشیزی حایه وانی اشغال می بعد و مقصود سلطان طهارا بر سر است  
رد سلطان ابراهیم خواند کار و هم که بعد از فوت سلطان مراد مقلد قلاده  
سلطنت و ایت زده هم شده بود و فرستاده بود نزد در حینی که رساده



سلطنت و در ابدی بوجود علیحضرت ظل الهی زینب و بهادر بخت سلطان  
ابراهیم اصفهاریت جهانگشای و پهلوان قبا لی آنحضرت نموده سایر رعایت  
خرم که مباد از برقی ای امان منع درختان این صد یوزمان خرمین اسودگی  
کرده غمناکی سوخته کرد و بوسفت آقا را با نام دوست خنما شمشیر مبارک  
با دستان سبایی بمصادقت بموافقت مقصود سلطان رودان بایه  
خلافت مقصود نموده ایلچی مدبور در در سلطنت قزوین بخت با کسب از  
بافت و در افراسیابان قضا جریان در مالار باغ سعادت ایلچو در سلطنت قزوین  
خشتی که ساکنان باغ نعیم از اخطان قرن جیت کرد و تدارک شده بود  
از چند روز ایلچی قزوین بجای است بمحض بخت شاکل سرافشار کبوان رسانید  
نموده استقراری مانی معالی استعداد خط لایقایی نمودن و با علیحضرت ظل  
الهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره تیر ایلچی را طلب نموده  
بهها تدارکی عمل آرند بخت میرانقی اعظم و الدوله مستقر این امر شده و  
انواع ناکول و اصناف مشروب پادشاه کرده اند و بعد از و جایی خال نورانی  
ایشی و بعد از بهمانی شاد را به مرتضی قلیخان است که تا به رود یوان مکی نوزم

نیافت بعد برسانید و بعد از وقوع امر قزوین مومنی البر را با رعایت و  
خلایع فاخره سرافراز فرموده بواسطه شمشیر حکام میان فی صلح قلی نموده و  
ایلچی را در محنت انصاف ارزانی داشتند و ایلچیان پادشاه و الا حایه  
او کس را برتر که درین سال بجهت مبارکت با و جلوس بمالون بدرگاه جهان پناه  
آمده بودند بوزارشات شانه شمار ساخته آقا حسن خیل و دی را بخرشت  
ایلچی بر جسم ایلچیکری روانه فرمودند **شرح معقول شوق حیدر یک ایلچی**  
**نیک ناسی ایلچی هم جلایه** چون بدیع اشیا و خالق مایه که شایسته  
عزایس منافع و زیور بوش شادان بدالیت رنگ آینه بیکراتی را  
از تعالی الش دلایر حور و آب و سفید آب پود و دود خاک نموده هر لحظه  
از نقاشی الیوان عرب و طبیعت دار کنی و بهر حسن بهی را تر کنی حاصل میگردد  
از عطر آتشی سایر عناصر را مقهور و مغلوب کرد و از آن قی در میل برقی  
و جایکی در خاطر قرار کرد و اگر اجزای هوایی عالم اندر جریع رود باری  
بحره و سستی هر مادی جامالی انظار ببرد و اگر میل طبع بجانب اشیا خاک را  
نخلی بکلیه رود باری و افتادگی شود از آنجا که اعتبار و اقتدارش را موری



دست زن است اختیار می باشد هر یک از بارها مکان محض خست بر است  
معروف بر آنست که مانند الشن آنچه در دست اندازد هم گویست خود را  
و بواسطه در امری بکلیت را تابع را می داند و دست خود کرد و از بار آن  
نیاید چیدر یک است فاسی بایستی حرم علیه عالد و میرا یعنی اخلا و دلد  
غبار و خست و کرد دست بالا گرفت و زلال استانی منتهی کرد و تفاف عباد  
آنود کرد و بیاعت بر اقدام این امر از طرفین آن بود که جماعت این  
ملکی که جمیع و نتیجه ایشان قبول حاکم ابورده مقرر است متوسل بچیدر یک شده  
ادعا می نمودند که اصل او ادعلی اند و چون جماعت او ادعلی معاف و  
سلطان ایشان نیز می باید معاف و مسلم باشد و چیدر یک در معاف  
ساختن جماعت تر بوده سعی نموده چون معافی جماعت تر بوده سنگی  
نداشت اعتماد الدوله جرات اقدام امر تر نور تمکید و ما که در دست  
بافا و معاندان کار بجای میسید که مکالمه غایبانه بمکا و دست حاضر از بار  
گرفت و از طرفین مکالمات که در دست اندازد خست آنکه که حرکت تنها  
وسیله دشمنی چندین ساله تواند بود و مکرور شود و جهت سخنان تر بود

بهرین بار با فکشان سرافقت جاده و جلال رسید و چون ببار و قوی  
بن امر رفع مناقشه با وجود استقلال طرفین از مقوله محال است بود  
لذا بجهت انتظام امور جهان داری مقرر شده که چیدر یک دست از  
شغل باز داشته بدعا گوی و و ارم دوست اید دست استقلال نماید  
و در چنین گویات جاده و جلال و اولویه سعادت و اقبال اردار  
السلطه قزوین بجایب دار سلطه اصفهان در حرکت آمد چیدر  
یک از دارالمؤمنین قم مجاورت معجع مطهر و مرقد منور نواب  
خانان رضوان مکان اختیار نموده تعداد و در و در سلطه اصفهان  
راست اندیش درست کرد و در صایب قیصر صادق که از معر  
ان قانی علی قبا و یک و لکد میرزا علی سلطان جوله خفای که و  
مخوم مومی الیه و در زمان نواب کبیری تان فرد و سن مکان تنها  
باین شغل مقرر و ممتاز بود و چیدر دست تر نور و نمایای کردید **مقتول**  
**شدن** **مقتول** **بیک** **فاسی** چون بر سرشته انتظام عالم اسباب دست  
کارکنان کارگاه ابروع و نسبت و تیار و جزیات امور موقوف به



رضای کلشن آرایان حدائق اختراع است بایا شد که که آت  
کردن این رشته سرور کم با غش چندین عقد ه مشکل که کشا  
هر یک از آن از حوصله ناخن تدبیر بردن باشد معنی این معنی  
میر قلی **تکلیفی** ا قاسی که موسوم با قاطا هر دو در سلک تفکیکیان  
منظم بود و تیروی الطاف بکران نواب خاقان رضوان  
مکان از نازل مرتبه کنایه بای ریختن بایه روشای  
از اینجا بر عبادت بخت بلند فرار شده **تکلیفی**  
تکلیفیان جلو کردید درین مرتبه باس اندازه بندگی و خدمت  
اندوزی در شده منظور نظارت تقاضای می بود و در جنبی که در عوض  
خورد که **تکلیفی** ا قاسی و در قلع بعد از ملو از م حقا و حراست  
مشغول بود و تشریحی که در وقایع زمان نواب خاقان رضوان  
مکان مسطور است بجنایت مرحوم میر انعی اعتماد الدوله بی  
ا قاسی کردید و بعد از استقلال در شغل فرور از سکراده  
پردار دولت زمام کمیت خوشحرام اندازه **تکلیفی** را از دست

بود و مانند ملک و ملکات تکلف نسبت با اعتماد الدوله مذکور مصدر ظهور  
دعوی کشایان حرد مندان همیشه نبوده باشد که وید و اظهار دوستی که  
مانند اوقا کل **تکلیفی** بر اکنده کرد و بعد مر عداوت بر اکنده گشت  
در نظرفین با یکدیگر در مقام کدورت می بود و مانند هنگامی که روح مطهر نواب  
خاقان رضوان مکان ترک علایق حبیبانی نموده تشریح تعلیم تعاقبت  
و بود و میر قلی را در این نوبت بخاطر رسید که **تکلیفی** انداخته و چندین سال  
را در مروج انعام سر سبز سازد و بوسیله جمعی که کمان معاشرت با نشان  
داشت در تبریز **تکلیفی** میر انعی می بود و مصلحت این مرام می اندیشید و نخوا  
تعبید و بدو بعد از در ابط بندگی مر ر انعی در خدمت علی حضرت ظل الهی  
نیاور و از آنکه در خدمت نواب خاقان رضوان مکان بود مشید و محکم  
که **تکلیفی** میر قلی با غیر سلوک بنابر عمو و در اصلاح معاصد میگویند و بعد  
مقدور و فقط ظاهر می شود چون حال دل را سپرده داری تعلقات ظاهر می کشی  
داشتن از تمناست در بین دوستهای رسمی نشان معلوم دبستان بعد  
این امایست با بزرگ ظهور و بدو در **تکلیفی** بنمود **تکلیفی** این زمانگی بی باری قدم



نهند که در جهان فربه که از مهر و دم زنده چون سبک و امن و انش منوران  
 نهند این دوستی که بر روی هر دو تا زمانی که در اسطوره اصفهان که  
 منتخب جلیقه خانبست مقرر است دولت و اعلام اقبال کرد و جمعی از حکما  
 از سلوک طایم بر قیام اخار نگاشت و او را خواهی نمودند و عجزی که نصیر بود  
 نقی افاسی و در اسطوره اصفهان رسیده بود و برای آن دو معلوم بود  
 درگاه معلی آورده فریاد نصیر کرده انش رسیده در روز اقبال معلومان  
 اندامی زیر رفت تا رفت کوش از داریا حکمان مراد قات جایه  
 و جلالت کردید فرمان و احب الایمان که مانند انجمن در حد اول شریان  
 از باب اقبال جریان دارد و بجز سارنقا و تراوش نمود که اعتماد دارد  
 و جانی خان قورچی باشی و مرقدی قلی خان اسک افاسی است و در  
 یکی و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت بحقیقت رسیده  
 شکایت جماعت قزلبه را معروض شده و الا درگاه معلی نمایند  
 قزلبه در کشیکخانه در دولتخانه مبارکه که احضار او خوانان نمودند  
 از روی اسناد و نوشتهجات منسوب است که منبلی غیر از مواسب

انعام تنگیان و وجوهی که از مال مرکار خاصه ترقیه است و بمحصل اهل  
 چنان مقرر شده لغت نموده تحریر اخطاب کرده بنظر کیمیا اثر رسانیدند  
 شوریده جب گمان اینکه اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و تسکین  
 او میواند شد باغبان و هواداران خود که یکی از بچه محمد معیدین باشی را در  
 زاده او بود و سایر جماعت که حسب عجز کرده انبوه بودند و نهاده مبارک  
 آمدند و بمشغول اندازاد و انصا احمی البصر سخی خند که خلاف رسوم و ادب  
 یکجهان اخلاص میشناسند و کوریاخت و در رشت راجع به حیات  
 خویشی نمودند تا زمانی که بیره غضب اعلا حضرت ظل الهی شتعل کرده  
 سیاه و سس خان قوللا افاسی را مقرر فرمودند که نصیحتی افاسی را با محمد سعید  
 حیدر و سس باخته مرصد فرمان و احب الایمان باشد و بعد از حیدر  
 روز فرمودند که سران مرکشان را بخوان آن معلومان از حق خدا صاحب نظر  
 کیمیا اثر رسانیدند و بار اقامت و امانت ان مثل ناله آن عجز منطقی کرده  
 و امارت پناه قلندر سلطان جوله خجای در عوض باین منصب جلیل القدر  
 ابرار است و امید که سایه این خرد و عدالت آیین انقلاض رشتند



و سینه بر بقارق اعیان دولت و دین بایسته او شرح تو بهر جا  
بختیاری و یقین نمودن تعلیمی فاسی بجهت جماعت فرموده و آفرین و انعام  
بر کار و عملی درین سال جماعت بخاری نابرسلوک نامی ازین خاندان که حاکم  
جماعت فرموده بود با منارالسیر کشی آغاز نموده و در تیار و ساوس و چون  
که در بواطن اشخاص آن فی معین است بمطهرت جبال در اسباب و اعلام  
نشانهای و دشواری طرف و مصوب کند خوانند که قضای الهی که  
مجموع صدق مشون اینها گنونا و دیگر کام الموت و لو گنم فی ربوب مشیبه  
صح است بیدر خام و در اندیشه تمام بشری دفع نماید غافل ازیک  
در حقیقت مان فدا توان اعلم حضرت جل رحمان جبال و قلال و برادر  
بکار یکسانست لاجرم بالاخره از کردار نامناسبه اعمال نامست  
خود خایب و خاک گشته اسیر بحریه جاری و بسته فکر کنی انعام  
کردید و بعضی این محل آنکه بعد از انعام و ایمنی که باعث تنعم  
غبار نور و نور است فرمان روائی نوع بشر تحت مقتضای عدالت  
که مباد العبد از التائب نایره بی ایمان غضب نخل و دکنه کاه

و یکباره با نشن کما فاش اعمال سوخته کرد و جهت اطمینان خاطر آن  
آن مکرده حرمت برده از قام شکر استمالست فرستاده قید فرمودند که  
شیر کرمی عدالت هیچ یک از افراد الناس را بدون ثبوت جرم  
در نوقت بازخواست نمیدارد چون منشا و این حرکت نامناسبست  
بد سلوکی حاکم اینجا بوده بایر کتاب این امر که بنا جاز ازین صدق  
یاخته از الطاعت بیکران نمید موده بیدار اقبال حاضر کردند تا  
مقرر فرمایم که متو بان درگاه جهان بیاه تشخیص کف و کوی  
طرفین نموده اگر تحلیل خان بدراز دستی تطاول کلین عرض نماید  
خود ازین شخص ازین شده باشد مقرر فرمایم که بکفر ازین امر  
شیخ عجمیان پوست از اندام آن پربان  
رمان بیرون ازند و اگر نمونی مصدر این امر شیخ شده باشند  
بدستور ترلال عقود و صفح شسته کرده آن قوم رکن شدت از  
غایت ضعف طالع تحریب اساس سست بیان قوت و نموده  
ساکس طرفی ناگامی که دیدند تا آنکه خلا دست شعار شجاعت آثار



قلندر سلطان جلاله پیکر قاسمی با قوچی از طرازمان حاضر شد  
پیکر پیکران کوه کیلوه و لرستان و حکام سوار شد و در قول و سوار  
محال فارس به تنه و نادیدن کرده بیجا قبت سور کردیدند  
و آن کوه رفیع و متعالی ای این آیات که **بیت** سکی که قله آن  
قنادی **بیت** با چرخ زر قنن استادی **بیت** بر پشت دی آسمان نمود  
چون برشته ری جل کیودی **بیت** با چرخ استرلافت مساهمت میر  
و حوی مساوات می نمود در میان گرفت و عمر و خول و خروج بر  
اینان لبه شروع در سحر آن کوه کرد و آن سگوه نمودن آن  
جمع محرابان که بوسه جوهر عقل را تابع میشد و ده طاهرین  
ساخته اند و حسن بصر را بر نفس ناطقه که مصدر است و میخیزد  
زشت و نفع و ضرر است اختیار نموده از ملاحظه این حال  
اضطراب و بجا یکی گشته چند نفر از ریش سفیدان خود را نزد  
لقمانی قاسمی فرستادند و بخدمت اسقفار و اعتدال ساک  
ساکن طریق متذکی کرده دیدند قلندر سلطان حقیقت عجز و

آن قوم بر پشت آن روز کار را معروض درگاه معلی کرد و امید امر  
اشرف لغاد یافت که چند نفر از آن طاعیان را که با عت این  
جبارت نموده بر مقید و محسوس ساخته بدگاه جهان پناه آورد و تهنه  
انجام عت را مقرر و اردو که بوطن اصلی خود آمده از عهده متوجهات  
دیوانی بیرون آمد و بر حجت بیکران شاهشای مستوثق نوده باشند  
قلندر سلطان معقضای فرمایان عمل نموده جمعی از ایشان را که اسم و  
رسم و نام و نشان در دستند بدگاه خلایق پناه حاضر گردانید  
و انجمن خلیفای الهی خود بنفیس حقیقت رسیدند و چون از خلیل خان  
بعضی امور که خلاف قانون عدالت باشند نسبت باجماعت  
این روز رسیده بود حکم با طلاق گرفتاران نموده خلیل خان را  
است محمول فرموده جماعت فرموده را باجماعت شمر لغو نمود  
خند و در و علی ایشان بوقیان بیک یوزباشی علایمان  
بقولین یافت **آدم زالی در سواد و قنن و دیو نمیدانند و بر کاه**  
خون میخورند ممکن است و کجور مسمی کوناست را در هر زمانی نی



از سر بر عجزه بدیده محروست که بمیانجی حکمت با نود و روقتی که به  
طهوران کنجته الهی باشد بعالم ظهور جلوه کرد می زد و لغوای الهی  
مهره با وفاها نواند بود که بسیاری از خواستش امور که الواس  
مشیده آن بمقابل سوخت اقلیمش مان صایب رای قوی باز  
کشاده کرد و در حین توجه اعلام طفره خام لبالی و ایام که موقوف  
علیانجام آن مراست مانند عجب کل که اند خشن الفاس سیم  
زیرش قطرات مطر جانی همچون این بیت **خبر رسد جودت کرد**  
از گره شده شود و دلیل قطره باران و عجب کل بس **بران ما**  
قرین شکلی میکرد و ولی ترتیب اسباب و آلات تحصیل المطلب  
صورت انجام می باید از تنوید و نظایر استغفار را بمعنی زیاده  
استدلال در بر دارد و آنست که اگر فرمان روانان ربع مرکز  
بحسبیت از او نشکر و اتفاق سپاه و خشنوعی نماید که در هنگام  
نگاه شدت سرمانا بد کلر که اعروس غنچه از حمید استار و طوخت  
اسرار قدم بگوگاه اظهار که در صورت امکان می بندد

یزیت یعنی آنکه زلال و ارسطو و ایکا و قرا قلمخان که دست تصرف است  
یک از فرمان روانان ظاهر بدامن قمع آن دیار رسیده بود و متعظیم  
نشی توانی بی نشان فردوس مکان که در شیوه کشودن فلاح خفیت  
اشاره انگشت یوسفی داشت از جمله کشودن ابواب بسته شده آن برینا  
لی تحلیک آلات طعن و ضرب **دو دوات کوش و ضرب**  
تا فرمانی را در طاعت و فرمان برداری در آورده و بهدایت  
قاید توفیق سالک طریق انقیاد گردید و اتفاق توتم اسلخور که او نیز  
در کشی بازال ارسطو در بر مسادات بود روی اطلال این درگاه  
طلک شکاه آوزد و با وجود وقوع و سقوط بعضی امور فیما بین ایشان و  
رستم خان دانی کاربیل که سابقا صورت تحریر یافت نزد والی فر نویر  
آمد و شالید را شفق جرایم و زلات خود عموده طالب تعقیب استان  
زردون توانان گردیدند و سلطنت نیایش را به حقیقت مامول است از  
عرض عموده حصول مقرون گشته از قلم مطاعه صادر شد که بدل قوی و قلم  
در دانه درگاه و الا که روند و در حقیقت که در سلطه استغفار مقرر است



جاده و جلال و اعلام و دولت و اقبال بود بشمار ایام و یوم هر روز  
ارادت یارین بر کمر آشن و آمان که باها و سعادت جهان است آورده  
بابوس و مجارست مجلس پشت آئین سرافراز گشتند بیل مطالبی که در  
حصول ارتزوی ایشان میگذر میایست بکبوان رسانیدند و بعد از  
استیفا و خطوط کونان کون و انعامات و نوازشات رحمت الهی  
حاصل کرده با و طایف خود مراجعت نمودند و **قابع** متوجه درین سال طاهر  
بکاول ایلمی ندر محمد خان والی ترکستان بجهت تشدید مانی مصالحه درگاه  
جهان بنیاد آمد و نوازشات کونان کون اختصاص یافته و ابالت الکاه  
مشهد مقدس بجهت آنکه مردم محال ندر کور از فرجیای خان شکایت می  
نمودند و توفیق یافته با ابالت تیاره مرتضی قلیخان قاجار و بیکدیگر میگری مرد  
بعلی قلیخان که در سلک علایمان خاصه مشرفه منظم بود بقولش یافت و آثار  
الکاه و سلطانیه و زینخان رود و بعضی قلی بیک و لوسار و سلطان بباول  
در عوض که بمها نزاری طاهر بکاول ایلمی والی ترکستان تعیین شده بود  
شد و خاندان قلی سلطان بباول محبت و در عوض مهدی قلی سلطان

ایام و وقت شد و چون رسم خان او می بود ای قیاق سالک سالک غدر  
و کمر می بود امیر خان سلطان قیاق در غوغوش را لید او می حکام و کبار  
قیاق و عباس قیاقان موسوم کرده ویدار غوغوش که درین سال از کمر می  
پیشگاه ظهور و بروز جلوه کردند و قیاق زلزله بندر مبارک عباسی قلعه  
این بود شدت امر فرور برتر بود که اکثر انبر و عمارات بقوای طایفه  
سافلهای خود و متلاشی گشت و جیل موسوم بواجین قیاق که ازین قلعه  
بر قیاق ساخته شده شگفت و خلقی کثیر و جمعی غیر از ساکنان آن مکان  
سربجیب عدم کشیدند و قیاق خان سلطان حاکم بندر عباسی را بجهت آن  
زلزله زلزل در ارکان نمای هستی راه یافته مسافره ادبی نیستی شد  
الکاه شاد ایلمی سلطان جمال بقولش یافت درین سال سید منصور خان  
والی عربستان بسبب منافقه و سازش بیخ اعراب با حاکم ترور  
در مقام مقابله درآمد بیخ اعراب سید بر که خان دولت را لید را درگاه  
جهان بنیاد آورده استند عامه نمودند که در غوغوش بیاد تیاره مشارالیه  
تقبل حکومت آن محال شود و حکم که جمیع اعیان سید منصور خان بایست







تبارخ روز چهارشنبه بیستم خرداد شبان سده هزار و پنجاه و پنج  
صبح بمنزل مرحوم رفت از بسیار است علیحضرت ظل الهی که مکاشف  
سکشن بای موری ناخن از پنجه شران ربی آوردند و بزرگ کردند  
ان مرحوم را نقل رسانیدند و بعد از آن کتاب این جرات از کرده  
بر نشان کشیدند و در گردن و جان برکت برد و لایحه آمد و طهار  
ندامت و پشیمانی نمودند و حقیقت اینوا قور را از تبار کمان در بار  
اقبال مروض بایه بر بر سلطنت مصیر کرد و رسیدند علیحضرت شایسته  
تبار مصیحت و قفت که مباد آن کرده با فرمان که بخون مرحوم  
فرزور دست از جان شسته اند و در آن مستی مایه عصیان و طعیان  
مرکب فساد ی تازه کرده و دنیا فرار نمایند ایشان را بکلمات تحسین  
آمین مطلق کرده اند و بلیط که مایه فرمودند که حقیقت سلوک نالایم  
او بر مرات خاطر قدسی سر ابر بر تو ظهور نموده بود هرگاه موی  
ای صاحب این اعمال بوده قصیر بود و موافق مصلحت بود  
افزون واقع شده خاطر جمع دارند که بجایزه این عمل مورد توجه

شانه کرد و دید انجاعت را از مرده شفقت جمعیت حواس و اسود  
خاطر هر سیده فارغ البال بمنزل خود مراجعت نمودند و در دیگر  
بدرگاه کتاب شتاب آمده انواع توجهیات مشاهده کردند  
بجهت نظام مهام امام علیحضرت شایه ظل الهی مصلحین القدر  
وزارت اعظم را برود و قافان علوم طرز آموزش و ایا امکان بود  
در رسوم مجمع النجین حسب رتب مطلع النورین و دانش و ادب متوج  
معلومات الحسن سلاله خاندان سید المرسلین ایران مداری  
سلطان العلمای که در زمان نواب کیتیستان فردوس مکان و نواب  
خاقان رضوان رشتیان تیر مدتها باین شغل عظیم امتیاز داشتند  
و با وجود فضایل و کمالات جسمی و نسبی بر تیره مضاهرت نواب  
کیتیستانی ممتاز تر نمودند و چون در عرض ایامی که ترک اشغال  
و جمعی بخوده بودند بوسه با فاضله انور را فاده قلوب طلب علم  
را از ظلمت شکستند و بهر دوختند و نوشتن حواشی و تفسیر  
بر کتب معتبره مثل شرح محضر اصول و غیره اوقات گرامی صرف



میدارستند و با وجود موانع و عواید توفیق زبارت بیت الله  
الحرام یافته بودند همیشه فرکوز خاطر ایشان آن بود که بغیر از  
مطالع و مباحثه و دعای دولت روز افزون علیه حضرت ظل  
الهی شعل دیگر اشتغال نموده اوقات عمر عزیز در مراقبات الهی  
صرف نمایند تا برین بقله مقصد عظیم القدر و زارت راضی می  
گردیدند آنکه ناچاره امتثال آنوقت را در اعظم عبادت و است  
سعادت دانسته میسر میسر میگردیدند و در قریب بایشی و تنبیه  
دو دوسه روز با استقلال تمام از روی محبت خاطرند و نهایت مبارک  
آمده با اتفاق نواب ایران مداری بر تقو و تقوی امور قیام و استقام  
رواج غایت از گلشن تدبیر علیه حضرت جهان پناهی می نمودند تا  
اگر صبح روز یکشنبه است چهارم شهر مذکور که چهار روز از آن  
تخصیه گذشته بود و بنا بر این نظام امور سلطنت و خلافت متبع خویش  
و فرخ نظام ارتتام مدال بر آمد و بصواب دید اخلص پیش از آن  
منش راست آمدنش منکوب و دشمنی منع زلال نداید و صایب

بسی بهام افکار ناقص مقرب النجا قانی علی قادی بیک چو جیبای  
ایشان قاسمی باشی حرم علیه آلیه که قبایل برادر کار ملک شنگاه  
ساکن بود و از تمام مطاعه باسم صوفی صافی نهاد و در و شش ضعیف پاک  
اعتقاد امیرالامرائی مرصعی تسلیمان ایشان قاسمی و دیوانگی  
و اعلام با خلاص این استان خلافت نشان سیادش خان فوکار  
اقاسی و قدوی اخلاص توانان قلندر سلطان چو نعلی قانی  
کرنای سکی انجام این خدمت داشتند صادر کردید مقرر شد که  
علیه قادی بیک کسان بطلب حجامه فرور فرستاده قدغن نماید  
که باستان خلافت مکان حاضر شده در انظار امتثال فرمان  
باشند و بنا بر این و طی این تمام حال بسیار حرات امار قوی دل و  
بهور شکار و اکتفا قیام جلالت فارس مضار شجاعت و سیاست  
مخوم خلوت انس مجلس محفل قدس مقرب بحضرت داد و بیک همه  
رکاب خانه حاضر میبود و بشهر و سران سپاه صافی نهاد  
شارع حق پاک اعتقاد و این خرم سوز هستی جرات کیتان



سحاب بستان امان فرار جبر اندیش محو رضا جوی غل الهی سرتی  
بحار یکدگر کنی جهان بنای حق را بر یک که معانی مندان انزف  
متناز بود با فوجی از جرات منشان کارگاه که در فنون مبارک  
تمام دنیا کرد آن حلف نواب کیتیستان بودند و هر یک در روز  
بهجا بود و ستان و سام نرمان را از ایچ مشهوره بیلج و مکل  
خدمت اعلی حضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اگر ام از شرف صادر  
کرد و در آتشال فرمان کوشش نمایند بعد از کشته شدن ام فرمان  
تفا تو امان با حصار جانی خان تقا و یافت و یکی از جا کردن باین ام  
امور کرده و تارایی را حاضر کرد و اندک آن تیره روز را خود و دولت  
علاوه خواب غفلت گشته اراده داشت که بمراقت سلطان العلماء  
و دستور در کشیکخانه حرم علی عالی بر جای مقر نشسته مصلحت این بود  
امور جزوی و کلی باشد و تقی علی جان از تقاضای شاه را نکرده و مکتوب  
چهر سر بسته حیات آن مقرر را از هم گسخت و بعد از نماز داشت  
بناه تبار ریه باین امر خنده و غار زبان مثل ام و دیوی ملک

بول و غیره کاران با تمام را با تمام رسانیدند نقدی خان بعد از قتل مورچه  
باشی اغار تا سفت و سولوری نمود و ابدال جولد و چند نفر دیگر از غاریان  
سویخته و شمع حیات او را تا بجمع درختان خاموش ساختند و  
جمع از عا که منصور نامور کرد و دیدند که سایر شرکای خانی را بقتل رسانیدند  
برای ایشان را بدو کاره فلک شیکاه حاضر کرد و اندک خان و عبا  
قلی ملک و علی مرزایک را در اصل شهر صفهان بسیار رسانیدند و ابو  
الفتح ملک در حق قتل قورچی باشی در میدان در دو تخته مبارک  
حاضر بود بعد از استماع این اخبار با امید آنکه شاید جانی برون برقرار  
برگردد از اخبار خود و غافل از معنی که هر کس بیاید ازین آستان ملکشان  
کرزد و میراثش نماید الا خسته جمعی که از و نیال او فرست بودند آن  
نخده را داد و فرستاد برآورد که از آنجا تا اصل شهر چهار فرسخ است در  
فاصله قتل رسانیدند و سرش را بدو کاره علی آوردند و در قتل خان ملک  
که که کیلوی و دله نقدی خان با ستاه که از مقدمات مرزوره اعلی  
با فتنه حقیقت را بر عرض اشرف رسانیدند و محسوس کرد و دید بعد از ملک



دله در حرم اعور بون خان انگشت و انبی بایستی سابق بگرفتند در خان بیک  
برادر تورچی بایستی که در آنوقت در خراسان سردار بوده مامور شد و قلع  
بیک از ملک بقتل کلای مشهور با قاسی دله در حرم امیر کوزه خان قاجار که  
شبهه ده بهم انداختی و بعضی ثانی نه داشت بفرست صفتی قلی بیک نواد  
مرحوم حسن خان استخوان بقطعه اموال تورچی بایستی که در قریه علی بهمان بود  
اختصاص یافت و شاه نظر بیک تورچی تعجب چه اسباب و اموال که  
واقع گردان مومی البر که فرستد مع خان برادر او معین شد و اسکندر بیک  
قاجار بقتل ساختن موسی قلی بیک دله در خان روانه شد و آن کرد  
و ضبط اموال شد و آن عزت خان نرمان بیک پوت بایستی تو سخیان  
رجوع کرد و دید و در آن روز در آن ماری سلطان الکلمانی باز گشت  
دولت قاهره تا شب هنگام تفصیل مهمان کلی و جزئی و رقی و قوی و غایب  
و تنظیم و تسبیح مالک اشتغال نموده از قلم و احکام و قوا و مفاصل مطاع  
بهر محل و مالک محوره صدوری یافت و در کسم این حرف نبرد و در آن  
روز در زمره خدمت که در آن ششم و مشکک بود و بعد از چند روز قلی

بجایزه این خدمت بپسندیده بر تیره تیره تورچی بایستی کردی و توبرت قرار  
گرفت و الا تو از خاقان رضوان مکان سرافرازی یافت و تعجب انگشت قاسی  
بست بیکری و ولایت قرار گرفت و الا تو از خاقان رضوان مکان بایستی بپای  
قاسی و امارت پوان بجای چاه اغوی بیک غلام خاصه شریف محمد کت  
و امانت کوه کیلویه بقوله در قاسی در تو برفتند و موافقت نمودند  
و بیک سلیح بپسندید و توان قرار یافت و الکا و ابرقوه و بیک قاسی  
مغرض گردید و در در علی و در سلطنت فردین بیک قاسی بیک و بیک قلی  
بیک نیر بهی بایستی و نیر و بامام و مردی بیک و شیراز ساد او بیک  
ارسطا و پوز بایستی علما که در آن روز در نیت شایسته بخود و او و بیک  
یافت و سایر رجاعت از قورچیان و علیان و غیر هم که خدمت و  
اختصاص از ایشان بپسندیده بود و امانت و قلع قاجار و بیک  
کرد و بیک دین بیک علی که جرح و برسان باین عزت عالی بپای  
بیک و بیک از اقبال نیر و آل اعلی حضرت علی الهی بپسندید و رسانی که  
آنجا که بپسندید که بیک صری بر دین و بیکان در بیکان و بیک بود



بنشیند است خدیو جهان در نشست امید که پیوسته سلطنت  
 و سر عزت بوجو و فایض شود این بر کنیده خالق مهربان  
 آراسته بوده درگاه این مختار و دهم بمجا رط و آسایش  
 هفت اظلم باد **منع ذممه شراب و سایر عیوب غیر مشروع** ذوق کمال  
 محمدت حضرت عزت کاروان خرد و نوتش مرا که ایجاد  
 خاسر دانه کشور شوند و نماند فوج مور که بر شمشیر عبور نماید با  
 رفتار بسته محو لذت و مجوس خلاوت صحبت میسر و قمار  
 ثم خدا که بس از اعطای ترقوت محمدی و ملت احمدی پیوسته  
 این نوهر و الی را بخارست باستان بشیاز مغرور و دل عقل کا  
 از تاراج سابق سنگ و لقم و هم حافظ بوده مکتوف ابواب  
 بسیار و دخول بیت المعمور و دل خدایان برین در دانی قوی  
 با روی سپهر آسایش برده نموده ولای حضرت مرقد فوج اولاد  
 اظهار راحه آفتاب بر که حق این دره آفتاب امان آید  
 از دوع اس آفتاب بی کسوف جان آریا بی کسوف نهاد

از احسانانی است حق است احرام را از فضل تعمیر خدیوان خدایان  
 زانو آلودی گرامت نموده و از قیل سعی فرمان دانی حق  
 دوی ازین حرات خدایانسی زدوده و چهره صدق و حق  
 که از نجوم تا حرمان در متن نقد تحقیق و محبت بدور باستان  
 باستان بر کنیده کان این سلسله جلیله چون مهر جهان تاب جلوه  
 ظهور داده و از جوهر شمع و خشان روشن نشان این دو مال  
 مکان دایم در راه افتد از اهل بطولان نهاده حرات تنفی  
 مرام آنگاه از بار و دست بهمت بهار علی حضرت ظل الهی همواره  
 این خدای طراز حسن اعتقاد را بر استن کمال ترقوت محمدی  
 علیه و اله **افضل الصلوات و التجات سرای کفلی گرامت**  
 نموده چنانکه کردش سیر را در مذاق رعیتان دوران خا  
 زلال ترقوت مظهر را کفقت اقدس مد است بهمت بلند  
 و دست پیوسته در ایام سلطنت دلاله محمود و در این ایام که  
 وزارت وجود و سلطان العالمی در آسایش است خلوص











است که خواهد واقعات زمان او توان در ملک ترکند مانند  
با وجود میرانی که او است عاقلانه از سبب این رحمت حضرت  
استدعای دراری ولای مملوک و مشورین میاید که با وجود کم نصایب احمد  
این امر شکست برودن تواند آمد اما امید که چون تپیدیستی و بی نصایب  
بارگاه که گمانست از دور بار الهی حصول مایه میاید کرد و **آفتاب در محراب**  
**دلی ترکستان بر خوراک خلیفین** چون بود مکنات بمقتضای حکمت  
بالوصاح و لیس را از اوصاف بی نوع است که بهترین نیز کین حکما  
برگزیده مشوق نیاز امتیاز سازد و هر روز امری که موجب از دیار ظهور  
ایمطلب بوده باشد مشاهده در بار بصریت میکرد اند که در احوال  
اجمعی فردی از افسر در محال مایل نماید یکی از علایم دولت است  
اعلی حضرت ظل الهی التاج سلطنت میاید در محمد خان دلی ترکستان است  
که بعد از برادر خود امام قلی خان که آمدن متارایه در کاره علی بن  
در کیفیت روی نیاز باستان خلافت نشان آورد و تقصیر این احوال  
اگر سلطنت میاید متارایه بعد از امام قلی خان بر سر است از

مجال زد روی استقلال ممکن گردیده که کوس اقتدار و اختیار بلند آرد که در  
و حال در جهان ایام استقدیر خاتمه الی اورکچ بدو جهان کورانی از  
بعالم بعد از طاعت نموده بود از خطی که شایسته تعلل طاعت سلطنت باشد  
بودند محمد خان محمد قاسم سلطان نواده خود را با کدی انبوه مان حردو  
فرستاد بی ارتکاب رحمت آن محال را بخیط تصرف و مهور و وقوع این  
امر موجب از یاد نشان و شوکت او گردید و سایر جسمی را در خارج  
نموده و اجناس یکی قیمت معروف بر آن مبداء است که از نظر لغت است  
و اجناس این هر یک از امر او بسیار بی و رعایا را باشد نقل مرکب  
خود نموده و در صفا آن اهتمام نماید تا بر این از اسب شتر و املاک و غیره  
نوک این ترو هر کس میاید با صکی خود و منوب میکرد اند که امرای  
بخارا که میاورده این نشان و جماعت بلخ بنابر محشمی غبار کرد و دست  
و بقایا ارتقاء داشت تحمل سلاک سلطنت میاید و کوزنیا و در و  
و باقی نویرا که یکی از امرای معشر او بود که است را بخشنده که در حردو  
کاشکند برار رفته اطاعت ننید و سلاک طریق با فرمانی گردوده باقی



بود بموجب توکل و تمیز مملکتش سایر امر اعلیٰ نمودند محمد خان چند روز  
 را بر کردی و در خود عهد الغیر خان بدفع باقی یوز نامزد کرد امر اعلیٰ حضرت  
 چند منزل چوده در سه متری بخارا توقف نمودند و مانی الصخر خود را با  
 عبد الغیر خان در مقام اعلان آوردند و بخت عبد الغیر خان از غنی  
 ابانعم و بالآخر فوسل سلطان و حب جاه و ریاست که مجبور است  
 بتسلیم امور سلطنت راضی گردید و الا ان او زبک و اچامه بخارا که حسن  
 نامند بعضی اصغار این خبر شروع در تاراج اموال و کسب ثمن نمودند  
 نمودند که سلطنت شاه خان را دیگر مجال توقف در بخارا نماند و  
 و برخلاف استیصال روانه گریه و عبد الغیر خان مملکتش و امر  
 داخل بخارا شد و در اندیشه آن بود که محمد خان را از بلخ نیز بر سر  
 کرده ولایت ترکستان را بلامنازعی و قسری تصرف نماید و در محمد خان  
 بعد از دخول بلخ با بعد و دی خبر از امر اکبر فاقست او آمده بودند  
 در مدبر استخلاص ملک بنویسند چارواکیان داد و دهش بر لشکر می کشود  
 و در ایست قلوب و در خضای خطرات ایشان سعی می نمود و چون

دستاق احوال او اینهم گشته بود هر یک از ملازمان که دستاق می نمود  
 بلا توقف نزد عبد الغیر خان می رفتند و چون سلطنت پناه مذکور را در  
 بر اقوال و اعمال ایشان نموده بعد از کتابت و در تمبر می نمود و بدین  
 عبد الغیر خان و تبعه او چیره دستی آغاز نهاده هر روز مجلس از مجالس  
 را بخت می نمودند بعد از وقوع این امر سلطنت پناه در محمد خان را راضی  
 بر این قرار گرفت که از بادستان این هندوستان استند نماید غافل از اینکه  
 ورود و اجتماعت باعث از دیار پریشانی می شود و از این که  
 امیر شاه هندوستان مرا بخش و در خود را با علم دان خان و جمعی از امر  
 بموجب پنج فرستاد جماعت مذکور بهر مجلس از مجالس که دارد می گردیدند  
 صاحبان شعور و مستحفظان قلاع بنابر آنکه معاون و معاضد ایشان  
 خواهند بود ایشان را در قلاع راه میدادند و در محمد خان بسبب احتمال  
 اوضاع از حقیقت کارش از آنکه باعث مذکور و داخل بلخ گردید مطلع  
 نگردید و بعد از ورود بلخ که از کینست الملع حاصل نمود دیگر توقف را  
 بجا نیاورد و به کشیم رستان عرش نشانی را و صحت گردانیده با اتفاق قتل محمد



سلطان ولد محمد قاسم سلطان بن خود که حاکم اورکچ بود و بعد از اختلال  
احوال ندر محمد خان اناورکچ سلج آمد و ندر خان مذکور می بود و در آن  
جهان پناه کرد بدینکه **کرون محمد علی غلام خاصه پناه** و **محمد علی**  
**محمد علی** که **محمد علی** چون سلطنت پناه ندر محمد خان را بنمود و فرموده با  
ولد و پسر ندر و خود و معدودی چند از وزبکان بکوالی انکار و رسیدند  
علیق خان بیکر سکی مرغلام خاصه پناه از و در راه ایل طالع حاصل  
مموده جمعی را بجهان ندر می تعیین کرد و حقیقت معوضه پناه سریر خلافت  
معیر کرد انید و اعلی حضرت ظل الهی که مروت و کرم و مروتی و غریب بود  
ابا غنی شود که پیر ایشان است محمد یک پناه و صحبت را با سلیخ کفران تو  
بفریزی پشتری با استقبال سلطنت پناه مذکور رساند و در مقام و احکام بام  
بیکر سکیان و اماره نظام و کارکنان مالک محروسه صادر کرد و یکدیگر پشتری  
انسانا نل که سلطنت پناه مذکور و در کتبات تعظیم و تکیم و توقیر و تحسین  
تقدیم رسانیده و روانم خدمت که ای و محمد علی دقیقه فوت و در خدمت  
تمامند و نامه محبت تمام با هم سلطنت پناه مذکور بقتل بر نفقات کوناگون

محمد

صدور یافت و نظارت و اقبال پناه پناه محمد علی یک ناطر موبات را که در  
میدور در زمان نواب گیتیستان و در و در مکان عیسیان و در و در قاتان  
رضوان مکان انبار یا فکان با طرب و رائق و فائق امور بود و بدست  
مها ندر می سلطنت پناه تعیین خود و خود و پسر و پسر که بانقود و اجناس پشکان  
متعاقب محمد یک روان شود و ایلالت و شوکت پناه محمد علی خان انشک آقایی  
باشی حاکم الکادی نیز مقورش که بعد از نظارت پناه مذکور روانه شده و در  
که سلطنت پناه مذکور و در اسکا و میشود و روانم خدمت و نیز بانی تقدیم پناه  
مقرانید را در کاه معنی آورد و چون سلطنت پناه مذکور بکسیل استقبال و  
در کاه معنی بود در انکار و در و در نری پس توقف نمود و بر سبیل المغار  
روان شد و تقدیم معنی شده بود و محمد یک در شهید اصرار ملاقات خان مذکور  
عموده و باطنی روانه در کاه جهان پناه کرد و دید و بود و در تقاضی تلخیان بیکر سکی  
مشهد تقاضی و در ام علیان حاکم نیشابور و محراب خان بیکر سکی استر با در و در  
مرو و خان مذکور با کاه معلقه با این هر یک با تشون و لشکری از صدقون  
استحقاق خود و پیشکش و ایا را لایق گذارند و نظارت پناه که بجهان ندر می تعیین



شده بود در کار سلطنت و در آن اوقات سلطنت پناه مذکور بخود نفوذ و  
بیشتر که از دربار اقبال ارسال یافته بود و چندین راسل پس فرین برین و مقام  
مرصع بخواهیم بنده محمد خان مذکور رسیده و شایسته را از دست داده این حال  
استظهر اما لاکلام بهر سبب در آمدن ساعت می نمود تا وارد کارگاه کشک  
اقاسی باشی که در مینه ایالت پناه مذکور نیز تزل و از میان بسیار تحت و دایا  
بیشتر از نقد و جنس و اسب و شتر و غیر فلک گذرانیده لوازم مذکور و چهار تکیه  
رسانیده و اتفاق روانه در کارگاه فلک بشکاه کشته حقیقت موقوف عرض رسیده  
فرمان مایون بقادر بخت کطول ایف ام و اوصاف بنی آدم از سادات  
فضلا و سپاهی در عیال و اهل اصول و نعمات و در باب معارف و فوج فوج به  
استقبال خان مذکور شتافت ابواب عیش و طرب بر روی آن خان کرانی  
مشتی سازند و تهیه هر اغان اطراف میدان نقش جهان نموده احتیاج از آن  
اسکال و تماشای ترتیب نمایند که در یکای تویش و هر یک از کاری خود را در آن  
در مخفی ظهور رسانند و از نازل مردم میرزا علی عماد الدوله که بچه حکم سلطنت پناه  
مذکور به تاشه ماقریه دولت آباد که مضافت آن شهر و کس است این کار

از درخت

از درخت و مخمل و دیبا و شتر نمایند و از انجام این امور معروض باریا فکمان سران  
بابه و جلال کردید که خان مذبور و ارد قریه دولت آباد شده که در کار مردم  
با استقبال شایسته از در دو و شکار بسیار که ماقریه مذبور و در تیفنگی از سوار پناه  
صف کشیده و پای اندازیم و می که امر شرف غرض و ریاضت بجهت شترده که دیده علی  
خلل الهی نیز هر کار دولت و محمد خان اقبال با ابرکان دولت و اعیان حضرت  
خاصان و قهرمان سوار شده استقبال خان مذبور نموده و در امتداد ملاقات  
واقع شده بر روی اسب یکدیگر را در یافتند و چون مرکب خان مذکور بجهت علی  
مسافت بعیده ماندی و فرمودی داشت یکی از جلوه های خاص را که فرین برین  
و انجام مرصع قیمتی بود بجان وی نشان عنایت فرمودند و با اتفاق متوجه شهر شده  
در امتداد راه مصاقل کلمات دلپذیر رنگ کلفت از آینه خاطر آن خان  
لی نظیر فرمودند و آن اسیر سلسله الام و مقید و ام جوارث ایام را بفتح لسان عجب  
بیان از تکیه و دست بر می آوردند و در آن روز کثرت سوار پیاده و بر تپه بود  
که آسمان خورشید جهان از نور زار و خاک پنهان کرده بود و دیده روزگار رو  
شیرین برای العین مشاهده می نمود و ابیات را قمر را بر زبان میسر اند



نفس مرد و مرکب درین جایگاه **دانش** سوی شد بگردید راه شمار سپید انداخت  
کس نبود خط و دانه برای **نفس** دور آن روز و موجب فرمان لازم الاذعان در  
باغ خاصه شریفه شهنشاهی و آنچه در دروازه طوبی بنیمش نامه آراسته  
مطعوبات و مشروبات بی اندازه مهیا و آماده گردانیده بودند و آب اعلی حضرت  
نعل اللهی با اتفاق خان ذی نشان در باغ مذکور و در آمده متحول صحبت و عشرت  
گردیده اند از آب سیراب هر یک که در فن خود بارید و بعضی هم گاه آراشته تیرانهای  
کچین و نوامای مختلف نامید را حلقه در گوش کشیدند و اعلی حضرت نعل اللهی که رسیده  
مضیع زبانی و شیرازیانی از قاصد ایران جهان ممتاز اند که مظهری سخن در  
بنواد و کلمات اعجاز آریات آن پادشاه که هر سال را غریب و کج و برکت گردانیدند  
و چون محل حیرت نبوده باشد که بر و نشانی خرد و ورین و عرفان و بیان بسیار  
حادی چندین مراتب کمال که اکثر سبب چگونگی آن خرد و مندان و اسس مذکور را  
در بهر بهانه ای بدستواری حاصل می کردند و اندوخته و اگر کشیدند مطعوبات  
و مشروبات و انقضای صحبت و نوازش و ...  
و در دهان ذی نشان را از انظار و اندیشه تیرانی که بهر لایقین نموده بودند

ش

**سخن آشنای** حیدر شاه و از غلام ذی نشان **نفس** جوان **نفس** جوان **نفس** جوان **نفس** جوان  
دو دست هر یک از فرمان رویان که بعد از حوادث منطفی شده بودند از شکوه اقبال  
آبی ایضا این دو دمان والا استیز و مستغنی گردیده و هر یک از فرمان رویان  
که باقیان آنوار دولت روی نیاز باین آستان که مرجع آمال جهان است  
آورده اند انواع انعام و حرمان یافته اند از هر یک گاه خیر و الا که اوله تحلیات  
الهی شومست چنان بر تو افکنند که خلوت دل آن خان و لاشان را که از دوا  
حوادث روزگار تیرگی اندوده بود و تخرج جراحان و عجز کاری استادان  
ازش بر غلظت زدا و وقوع بخش گردند و شب بخدمت مرصنان المبارک موجب  
فرمان واجب الاذعان هر یک که در میان کرم کردید عمارت میدان نقش  
جهان را که در دست و تحت نمودار است است از روی خاک تا سطح بام  
که عمارت کنند افلاک است که او کمال بیع و جراحان آراسته **نفس** جوان **نفس** جوان  
از اندازد بیرون و آراشته شد نیز چشم کردن جهان گردید بکشتن از کوی  
سکه و فلان افلاک کوی از دلهای و هم گردیدند بیکه هم شد کمال شگفتی  
استادان آشنایان کمال و تامل مجاز که مرتب ساخته بودند از شراب شفیق



نکست پناه شک و آهین قرین نزهستان و دست افشانی سماع صوفیان میکرد  
اعلیحضرت ظل اللهی با اتفاق خان مذکور در کماله و شجاعت مبارکه بزم افزون و کمال  
آراشده تماشا می آن بزم غریب می نمودند آن خان و ایشان و منوبان از خط  
آن جشن و پذیراییات نموده ضمن غنای انداخته را با تشریف دگر می آن نگاه  
میگرفتند تا نیم شب باین دستور با آن جشن و سرور گرم گردید و بعد از انقضای  
صحب که نه کار آسایش و راحت رسیدند محمد خان با منوبان و دستوری  
خوبه روانه منازل خود گردید و بعد از وقوع این جشن هر روز تحقیقی آواز  
و تکبیر می آوازده خاطر خوبی خان مذکور می نمودند و همچنان چند روز مبارک  
طی ساقی عبیده و مزاج نزد محمد خان انفعاج استقامت عدول نمود و حقیقت این  
معنی معروض باریا و مکان سرادقات جاه و جلالت کشته تخت شکست و عدالت  
پناه جالینوس الزمانی حکیم محمد حسین قلی طیب را که تجربه اندوزی و آشنایی  
فراموش آورده مامور ساخته که بحال آن خاندان و چون قدم محنت زوم  
اعلیحضرت ظل اللهی را در شغای علیل فرایان و آراشهای امیران خاصیت  
انفاس عمیق و آهسته مراعات خاطر همواره از دست است غرض عین و عین نور

مشکله

میشمارند بقصد ملاقات خان مذکور دیده که از انقضای مقدم شریف روشن  
گردانیده روانه گردیدند و نزد محمد خان با آن استقبال این مژده دلپذیر خوش دل  
خندان شده پای انداخته و لایق گسترده استقبال نمود و بعد از احوال خدمت  
بمان بعد از گفتگویی که ناگهان گشته شده شرایط نیکو بندگی تقدیم رسانید و  
همچنین قدم و محبت نزد محمد خان را عارضه خان مذکور را بمل کرد و بعد از چند  
روز کسر فستاده طالب رخصت انظار و کومک شد اعلیحضرت ظل اللهی  
فرمودند که بعون عنایت الهی و نیروی اقبال نیر و ال انجام مرام آن  
پناه به رحمت و لایست اما چون عکس فیروزی اثر و سپاه نصرت پناه  
بنابر وقوع امنیت و اطمینان که بستایدی الطاف الهی و اقبال با مبتلای  
حاصلت در قضای ممالک گشته اند مناسب جهان بینا میاید که چند روزی  
مستقر در عشق و نشاط و سرور و کمال بوده مرفه الحال باشد که فرامین و مناسبت  
باسم امر و حکام در باب اجتماع عساکر منوره صدور یابد و بعد از جمعیت  
آمنت اثر بقصد استخلاص ملک مورثی روانه گردند آن خان بی اطمینان  
بسیار بر ایشان زماغی و توریده حالی با معنی راضی نگردیده سالک طریق



مبالغه و الحاح کردید چون بسجود برین الوجوه قرائتی باموی الیه صورت امکان  
نداشت بنابرین اتقوا و اجناس بکبران و باد بایان هر صریح باین و باین  
که در وسع امکان بکنج جبهت آن سلطنت پناه و ستاده و نایب پناه و ستاده  
طائفت را که بپوزند و پادشاه را که استیلاست بر دارک کطفه نشان نموده بر نفاقت  
سلطنت پناه مذکور روانه گردانیدند و احکام جهان مطاع عالم مطیع تر و صدق  
و عز و رو یافت که امر و عظام خراسان که جمعیست ایشان بهر دست صورت  
امکان دارند در سر دار مذکور جمعیت نموده در استرداد ملک موروثی سلطنت  
پناه مذکور و ممکن او بر سر سلطنت سعی نمودند و بطور رسانند و سلطنت  
مذکور را بوقت بخت و بخت وصول بآن تخت از راه مانده از ان بهشت  
نشان روانه گردید و در مانده از ان بهشت نشان که غیرت از ای جهان و  
رنگ فرمای کلشن فیروزگون آسمانست بیرون کارستانان نمود از نظر  
اجناس یعنی که در عمارات و بنیاد آن طایفه نظیر از زمان نواری که بی بهستان  
الی الان متبایا و آماده است آنچه خواستند از مردم انخاب بر آن کشید و رد آهسته  
معینان ملکیت تعریف نموده و باین عنوان با ساروخان روانه خراسان گردید

در شهر مقدس معلی رحل اقامت انداخت طوائف قلماق و سایر طوایف  
او بر کجیه که از ان خان ذی شان روی گردان شده بودند از بیم تیغ  
بی امان عساکر طغوزشان که سر فرزند محمد خان فرستاده اظهار اطاعت و  
انقیاد نمودند و فرزند محمد خان بظاہر و معاضدت سپاه طغوز پناه  
گشته در حوالی مار و جاق بجماعت قلماق ملحق گردید و در اندک روزی بسبب  
خطا و غلات که نزدشان تسلیم آن ملک فتح الفضل شد و او در هر سبیل  
تغایب و توالی کس فرستاده و فرزند محمد خان را طلب نمودند و فرزند محمد خان بظاہر  
اقبال روانه گردید و آن ملک را که اندیش تیغ آن بدستواری می نمود با سانی  
بر دست نموده بر سر سلطنت ممکن شد و درین آمدند و ای ملک موروثی  
که تصرف آن سلطنت پناه آمد و قریب پنجاه هزار تومان از نفوذ و اجناس  
از سرکار خاصه و اصل سلطنت پناه مذکور گردید امید که پوسته آستان  
نشان ملجاء و وفان جهان و حواقین ذی شان بوده باشد **دشمن آید**  
**خان تبار خان در سلان یک الحیان** **الکوتاه و نه و شان و شش هزار و شصت**  
چون ولایت بدو شری که سبق و کرایه تصرف و الی نه و شان در آمده  
از در محمد خان بر نفاقت و توفیق احرار طوائف آستان فلک نشان بسته



ارادت بدین درگاه علی آورد و حقیقت یعنی کوشش زود باده شاه بنده  
شده و دو هنر طلب بکاخ و باغ آن بادشاه حیرت نگاه راه یافته بعد از  
سکانش تدبیر قرار بر آن یافت که شخصی را بر سبیل حجاب روانه درگاه جهان  
بناه کرد آنکه از گفتار نرم دیوار آن در پیش سیلاب افواج بجا می آید  
کنند تا برین میر غریب را که غریب زبان دانی امتیاز داشت برسم حجاب تزد  
سلطنت پناه ندهد محمد خان دستاورد که شاید نیردی حیرت زبانی نفع مثال  
شعلا نظام در محمد خان از قید تسخیر تواند آورد جان شاعر که تهرانی  
مصبوب از تنگنای امتیاز تمام داشت با درخان و سوغات و اجناس  
قیمتی و جواهر کران بهار روانه بدین درگاه ساخت و بعد از ارسال آن  
اندازه شناسا برسلان بیک را که در وقت ترقی و ترمیم داشت نیز بایک  
قبضه شیر مرغ با لباس و جواهر قیمتی و نفایس روانه ایراد نمود و جز ورود  
ایلیان ندویر با کمار مالک محو و سه بعد از آنکه تدر محمد خان نامیاب و  
کاروان روانه شده بود و معوض باری تنگنای سادات جاد و باطل کرد  
و میرزا حسن اصفهانی مستوفی خاصه که در آن خاقان رسد و آن مکان  
صفدر خان بموی الیه مرجوع بود و همزمانی جان شاعران معین گشته بود

رشد و مبلغی خطیر بجهت اضرافات ایلی مذکور و توابع و لواحق و اسب تازی  
بازین و جام و یراق و خلع فاخره و صحرایی الیه ارسال یافت و بر آن  
از راه دارالعباد نیز روانه شده در اکابر طبع با ایلی مذکور طاقان بخوده  
مستار الیه را با انعامات شایان و الطاف حسنه و استمال گردانید با بقایا  
از شوق عقبه بوس استان خلافت نشان سجده در صحن رضوان روانه  
کردند و در ساعی که خاطر خواه ایشان بود با اتفاق ارسلان بیک داخل  
اصفهان شده بمقری که بقین یافته بود و نزول نمود و بعد از چند روز تشریف  
با پیوس که جهان را لب بدعای آن باریت سرافراز کردید و نامحبت نگار و  
آن شب با تضرع و طعنه غلظت ظل الهی گذرانیده از حیض زمان که کتاب ستر  
الهی است گذارش دوستی و یکتا می بستنی که دو دمان همانیون پادشاهان  
را با این سلسله آلاء تحقق است ظاهر عذوه مستدعی از دیا و حصول یعنی کردید و از  
اعلی حضرت علی الهی بخوار نشات گوناگون اختصاص یافت و بنوید عدم تعرض  
اکابر و ستان و مسلم ماندن آنکه قصد سیلاب تنگی امان مبارز ان  
اطمینان بخش خاطر آن در بوز که احسان شد و بعد از چند روز که بر جواهر و تن  
مستار و تن خطیر که گفتار آن از بر بافتن آن عاقر بود و شفقت شد و چون



میانگانه بزم ملا خطه طوشت و در غایت و گفت و شنید و محل اراغی  
و عابس کدایی شده بود لازم نمود که سبک تازی و تیر اندازی و تیر زنی  
و صید انکی تیر طوطا دیده اعتبار ایالت پناه مذکور کرد و دو دست ذیبت  
که مویک اقبال بکار کلنگ و آهن و بک و تیر و وسایر و جوش و طوطا و صفت  
می نمودت را لید را از طرمان رکاب بیاوین شده همراه بر دند و در سر کای  
از چلبک واری و سبک تازی و صید بازی شیوه چند که باعث تعجب طرمان  
و شوالیسه تواند بود و بطور سر ساید و موجب حیرت تماشاگران گشتن  
در شکار حوض مای که بجز شکار کوی فراغ آمده بود یک نقطه مهره تفنگ  
تم اغخاب بر دو صید که انهم کمال دوری داشتند کشیدند بی اختیار صد  
مختلن ایلی هندوستان با وج کسمان ریای طلق که این شیوه آتشی متقدیم  
نرسید که در عاراد کوچه این است زبان ضبط توان نمود و همان تفنگ خاص را  
با طلی مذکور انعام فرمودند و چون از یکدیگر دور و عبور بر جبال تنافیه و  
اعلام را بسید پیا و کار احصای مسافر صید بر وجه ام میر می کرد و در  
خود خواش و شوق صید انکی فراغ نیامده بود حکم ناقه بر این یافت که در  
و رتقن دایم کار از حلقه هر که بیرون از چند و چون گسترده کرده و ایافته

۱۵۰  
اداب کاهی مطور انظار عیالات استانی پناهشاهی مقرب الحاقایه  
الند و پیری بیک امیر شکار باشی و کاروان صافی نهادن شایسته خدمت  
صاحبان عدل و داد و مقرب حضرت سلطانانی قلندر سلطان تفتکچی آقا سیه  
تبرقیب و انتظام آن بکار مامور گردیدند و امیر شکار باشی بقضات ذایله  
لطف و نسق را که تقیض بیکران چون سر کنکین صورت اتحاد پوشیده در  
پوشش احوال مردم هر که که انبی در سبک راه دایره که فارسی ساده تیر  
میش می نشاند کوشش فراوان نموده در بوادی بی آب تیره آب و ضروریات  
ایشان کرده بنوعی سکانشان کار نموده که بیابان نوردان را غبار عطش بر  
و ادب و دمان شست و برشته تیر آن کارا که همان دایره هر که مانند  
عقد که بر ابق و انتظام یافته و شیر شکاران بدایمی که کفنج و کفنج کزده  
نموده مشی کرده و آن کارا که همان عنضیه مشی بر تمام کار و جمعیت شکار بدای  
اسان شکار رشتا دند و مویک اقبال قرین جاده و جلال در حرکت آمد و مقور  
کرد که که ایلم مذکور تیر در رکاب طوطا شتاب نموده باشد و بعد از وصول صید  
وای که به نظر از طوطا طول و عرض آن فرسوده کرد و برانز عناق را ان طوطا  
کرده و او را بختل اللهی با چند تواریخ خاصان داخل دایم گردیده باقی کار



خارج دام حلقه دیگر تیرتیر دادند بگرد آهوان ترکان خوشنوا و صفت  
مزان محمود و کرسن باز دران هنگام از شاخ کوزنان درختان خشک  
شد نمایان با حله علی حضرت ظل اللهی بایندویان و بختان مشغول صید  
افکنی گردیدند سیل خون قرالان روی زمین را بجزینان ال پوشید  
و در هر سوی نوار باران آب لعل بختان پوشید و امان اسل دایره ماند  
از خون کچن بود و چشم سیاه قرالان دران زمین شکست کون چون داغ  
لاکسمو و اعلی حضرت ظل رحمت از خدنگ جاستان زخم را با بچه مقارن  
داشتند و از قطرات خون بچرخ لاله و کل بر زمین می گاشته است مسکیت  
را نگویند بی بدین کز صید را جان نیامد درین درانتا تسکار در خانه  
مبارک بر تو انگه که در شبوه حکم افغانی می شکافی بکار رود و فرمودند که تو  
بود که تبار از و ساختن بچه بر تو گوهر آمدار وید و صید بختان نه کشیده کرد  
سمتعا از زبان اقرار با شمع این امر کو یکا وید مقارن این حال صید  
مخودا گشته نواب اعلی حضرت ظل اللهی در خانه کمان در آمده گفتار  
کردار پوشیدند و در قفقان از جاسپاران باج کیوان بختان  
بافت ناوین رشتش کشید و که مدخو و خواند آیتان یکا وید و مبارک

حکام افغانی قطعات ذراتی که مو سکاند و قایم مؤثر عینی است تحت ظهور  
تفصیل این احوال انگه از وقوع ایمنی محقر فرمودند که امر او مقربان رکاب  
در خدمت اشرف کمانداری نمایند و راستا را بحال اعلی را بخاطر مرید که چون  
کمان بند و بستانین معلومت که تاج غایت اگر کمانی مناسب بازوی او  
عنایت شود بقدر مقدور درین کار بدیل و جهد تواند نمود مقارن این مسکیت  
اعلی حضرت ظل اللهی از کمانهای خاص کمانی موافق بازوی موی الیه عنایت  
فرمودند از ظهور این امر غریب تعجبات کونا کون دست داده اعلی زبان را  
و محبت مسکالی شود و چون از فوران خون صید لباس موی الیه الایس فرستید  
نخاع فاضله سر بلند کردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید انکشی فارغ شد و  
ام بصید افغانی حضرت یافته بنوای آنچه هر یک از آن کرده را بدست  
از او تصرف نمودند و صید شش هزار رسید و در نهایت کامرانی بفر  
سخت جوع نموده اعلی را حضرت اطراف از رانی داشتند و ایالت پناه  
او تبارخان را تعیین نمودند که برهم حجاب روانه هندوستان شود و اعلی در  
بهایت راه خودی روانه کردید و از قزو و انجاس همه جهت درین  
آمد و رفت تیرتیر پانزده هزار تومان و اصل اعلی ندو شد امید که بختی تسکار



تأرب در کج و جان اعدای مانند صاحب حیوانات شکاری از بهاء و کرامت  
مخرج و مستند باد **وقایع تنوع** درین سال ایالت و شوکت بجا نتوجه  
الامرای اعظام مرقضی قلی خان قاجا خلعت محراب خان که مدتی بایالت  
مرو بعد از آن بایالت مشبه و مقدر سرافراز بود دنیا بر خدمات لایق کار  
منزله و رتبه و اهدای حرم و درین دوران خلافت مکان محضه ظهور رسیده بود  
رتبه سپهسالاری ایران و ایالت قلمرو علیشکارتیا ریافت و ایالت الکمار  
مشبه و مقدر کس که بوی الیه مرجع بوده به دستور ایالت بنادر و حقایق خان شفقت  
شد و تولیت آستانه مقدسه مشهوره مطهره عمرش درجه امامت نامن ضامن کرد  
برجست بنادر مرزا محسن رضوی مرجع بود و بیداد و بخت بجا  
السادات و اطمینان مرزا باقر رضوی که بسات کمال آراسته است  
تغویض یافت و بیکدیگر الکاجا محمد سجده و خان محمد کسر که از مرتبه کوربا  
غلامان رتبه سیاهی صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد **شش ماه**  
**عمر مبارک و دولت و سعادت** در این بر خیزد و شکست بخاک که در  
دانشن هیچ امری فرو گذاشت مگر ده اندیشه و تواد و کلافت و دوست  
مروند و خاکسارهای پایاست بخت بلند و اندر او بتان از حرم

دانش بر خاک بی اعتباری میداد و علم خضای نشود و نامرزا بر کشف از وقت  
سنگ شکست و گذارتن درنده آینه سازش آینه روشن بنام و مقصود  
این معنی درین سال پاییز وقت زمین که افتادگی و بستی را بر طاق بلند بنام  
بایسان رسید و لوای برتری خاک با وج شریک شد یعنی این خبر حسه و نشانی  
و معانی برای قلوب جهانیان توجه بنای دولتخانه میگردید چنانچه خبری  
معتبره از یوست برده کشای دیده سیندکان میکرد و بعد از تمام این  
عمرت علو این دولت بدمت دوران عدت بر عالمیان ظاهر شد و افشانی  
اچنین بنای بلند پایه از خاک کسوف تنگ مایه بدان میماند که کدو از تخم که  
حاصل آید پسند اندازد بال فرونی کشاید عقل از تماشای این تریا عمارت  
غریب و حیرت است که آیا آسمان بر زمین آید یا زمین بر آسمان رسید امهات سیلی  
را از آمار علوی تا اکنون خلقی که شبیه پدر تواند بود بدین عنوان نزاده و سر  
و برتری بچنین نقشی تا امروزه خاک نیتاده و محیف خیال بر نقش بتن نشانی  
ننگ و براق فکر پای عترت در طلول و غرضش شکست تسمان شرق و غرب که  
از دولت و قوت تماشای این قبه نداده و ده یا نه اندر تعلیم رابع را آسمان چنانم  
می بیند از این زیبا بنابر افروز شد عالم خاک بنام **نهم** اوج خلقت زبانش کم



طافش از ان شیت محمود است ثم بسکه بود و عیش از ان قرون صرف شد  
از انجا مرون این کاخ زرا نمود و قصر هدب در سنه تکیه میل سنه ۱۰۵۰  
تعمیر و بنیاد را با طبع و اهل نظم در باب بنای آن تواریخ گفته و ما لایزال  
کوهرهای آبدار و عالی ساخته اند از جمله این مصالح مجاور و فادایان مدارسی سلطان  
العلمایی رسیده بود که مبارکترین بنای دنیا با لعل همین تاریخ نگار  
آن زیبا بنا مقوش است و راقم حروف را نیز از تاریخ مجاور رسیده که نظم  
مرحله و تشریحی خسروایرانان ای مبارک منزل عیش و نشاط جاودان کی  
توان بخانه شرح و عیش را در سخن گوید از اندازه عرضش بود و طول بیان در سخن  
بر زمین هرگز نمی افتد سخن زانکه فرش آستان اوست سقف آسمان هر که با  
تماشای تماشای ممکن است رفته چون صید بهشت از قیروان تا قیروان کفشی  
کراشه او اشتهای میشتی سایه او را سواد کشور بند وستان هست چون این  
خانه از شاهی که چشم عالم است سال تا بخش از ان شاه خایه چشم جهان دنیا و دنیا  
جهان کرد که چون صبح کهن سال برگرد که خاک گشته اند و حق از انکه نوع و  
از ماد خاک در وجود نیامده و دلیری بدین زیبا می کلکو در رانیدگی  
مردم فی مابیده منتشر و نشین و قبله اش گردون نشانی منتشر است

نادر بر آسمان امید تا قیوم کردون در اضطراب و در است این بنای راسخ  
اللبان منزل دولت جاوید این جبهه و کمان باد **درستان اخلاصت جاوید**  
**نقصه فتح دارا القادر** در فتح آن ولایت تا یک در کار سلطان قدرت  
کماله نیز دتوانا که جهان امکان و شهرت ان زمین و آسمان پیروی قهرمان تکیه  
و جبروتی عدالت سیاست او نظام دارد معجور که بر معکون ماکه سجده گاه  
صد رشیدان بر سر پهلون و مطاف محبان محل نشین کرد و دست بیاختی  
اقبال پیروالی شهریاران و توسط تحت بند تا حد ابران از دست انداز ویرانی  
و تاج ناسانی محافظت و محاربت نماید انجا است که دید دوران قیومین  
و در بخش از دوزان صاحب یقین سبط و آگاهی سلاطین عدالت آیین را دور  
محاربت اقلیم سلطنت و پاس دار ادر الحکامه تحت بمنبر باغبان که با یک  
دست سی و بنای تزد و طراوت بخش و نصارت اقزای ریاحین حدای میگرد  
در بسته اند چنانچه از کو پیشیاری و خرداری باغبانان هجوم شکر بکانه  
سیر خود و جابر شاهان بوستانی شک میسازد اگر یکی از سده آرایان  
و ایان زنده بر روی نیت بر کوشش پرداز صهای دولت دیدگاه  
در است از چشم صورت شغل خواب غفلت کرده و بر آید و این کلمه



اجلال از دست داده غارت خال سوده و غارت خال تنواید بود و الحمد لله  
سایه حضرت حسن و آقا سید دانش و عرفان از آغا شایر ابرق بنیاد  
و میل از این پست برای سلطنت بپوشید و عاصدت بخت بیدار دل بپسار  
ان خورن آب هر بر این حدیقه همیشه بهار خیز دارند و اوقاتی که خاطر از  
تشیق امور بهایگیری و جهانداری نواخت حاصل نموده طالب قرار و آرام  
نشیندن در استانه های باستانی و استماع شرح اطوار و آثار سلاطین سلف که  
آبای علوی و امهات سخی را فرزندان خلفه اوقات ترفیع صرف نمایند  
و از این نسخه اعتبار که تفسیر نقوش لیل و نهار است در سلسله کای بخوانند و بپوش  
نمیت و الا تحت مصروف بران میدارند که کانی حسران و حیرت نقصان کرد  
ایران واقع شده باشد که در دورین سال که سینه سابع جلوس علی مراد  
سلطنت غلی و دارایی کبریت چون خاطر نمایان با کلیه اجانب از ایران  
و شیروان و آنجا و جمع کرده بهرات خاطر خطیر چنان از تمام یافت  
قدما را که در زمان نواب خاقان عنوان مکان علیین آستینانی بسپار  
و که علمبرداران خان شیری که سبقت و پذیرفته از آبادی قریب بارگزار این  
دولت سید توانان بهرون زنده بجهت قدرت و قبضه شیخ در آورند و در

میت آمده این چنین کای پیش ازین در گذشتند و بمقتضای و در  
فی الامر کان دولت و اعیان حضرت را طلب فرمودند و درین ابواب اعلام  
آنچه مقبول اصلاح دولت به مدت دوران عدت تواند بود و نمودند و شماران  
کار که خلافت تصویب رای زیرین و پیش دیده در دو بین اعلی حضرت  
خل اللهی محمود و معروض داشت که شاه و مظلومی که در آینه ضمیمه جلوه پذیرفته  
از وصیت نقص متوا از استایبنا زیبا می میراست بنار علی در اتفاق فرمای  
همایون نفاذ یافت که کتک طوطا و سپاه قیامت حشر که در اطراف و جویب  
ولایت ممالک محروسه منتشرند و درین مملکت که از یلاقات خراسان بسط  
فست استیانت تمام دارد جمعیت نمایند و درین بابا رقام مطاعه بایم بکار  
عظام و اماره کرام و قوچیان و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصه شریفه  
صادر کرده و بویغی نفس در ساعت مسعود که ملک المجهنم ملا محمد شریف  
کرده بود و با مقربان درگاه و ملازمان کاتب سعادت از ذوالسلطنه صنفان  
نمیت فرمودند و قریه دولت آباد در اقتراب ایات قبه و جلال و اعلام سعادت  
اعتال فرمودند و درین روزان چون انصافان سپاه شدنش دولت آباد  
از ممالک ایران و درین محلیست که دولت بنیادش را بخت مایه



سوی جماعت کشیک که پیشه بر دربارگاه جاد و جلالت اقبال مثال  
میباشد سایر عیسا مضمونه در انقضای ملا و مالک محروسه و محال  
ساله خود متعلق بودند در ضمنی که دیده رکاب باره مره اقدام تشریف بدو  
روشنی می بخشیدند از کثرت خورشید سنان که خاک خود را صحن آسمان و سبط  
زمین مشایه برای سکران گردید **محمود** دی سپاه سعادت و اعلیٰ ستانی از  
برجم نیز با سپه موج زن بود در دست و غار جو سیلاب بر کل بعضی بهار  
بعد از ورود دولت آباد چون بجهت تهیه اسباب سفر از دسپاده و احاطه و تک  
را بشهر رجوع میشد سه روز در قریه مذکور توقف نمود و صبح روز چهارم بمقتضای  
دولت و هم کالی سعادت روانه گردید و در پنج باغ مبارکه تاج آباد مضر  
سراوقات جاد و جلالت گردید در آن مکان گذشت آن کار صفت بهتر از هر  
لی اندازگی لطیف و شیرین صفات را بر سایر باغین موی زمین امتیاز داد  
پنج یوم اقامت نمود و بسیار آن باغ دلکش و تماشاخانه آن روضه از مفضا  
نشاط اندوز و مفرح و اولی بود **محمود** حکوم از آن باغ پربار و تاب که در آن  
از بهار و تاب کلاب شراب کل از جام شمع عیان جو کفایت می بخشید  
باغ تروی خزان پاکشید توان بنویسید اکل شیشه و گوشت کل و غنچه و مارچن

چون

چون غنچه و مارچن زبانت در بر کل غنچه لیب جو در برده ساز صو  
غریب در آن شادمانی ندارد حساب که کل میکند کار جام شراب بکنم  
نستبش که تحت خطاست تفاوت بین از کجا تا کجاست **محمود** پیش است  
فردوس رشت که چون شاه سروی ندارد در رشت چون آمار را پیش از رسیدن  
دار الملک خود بریدی انداز مار در لکتن میباشد و همان چند روز غرضیه برجم  
والی از خجستان و جمال خان قزاق در برگاه جهان پناه رسید و بهر برادر طمخون  
والی از خجستان کاخ که از زمین نواب کبکیتی استان فردوس مکان تا امر و لواء  
غدر و مکر فرشته ساکت تقیم تا به راه اطاعت و انقیاد می بود و درین ایام  
مسیح عیان شده بداعیه تاخت کا تیل عازم انجند و دوشده بود و بعد از تو  
مقابل و مقابل و امتداد مجادله و **محمود** استقامت و جوش مضمونه میاوده  
آواره دشت دایر دید و دوا و دیر زای و لدا و کبرید حرارت و جلالت و موهبت  
و کسبها و موهبت خان و سایر کوفه کرجیان کاخ بدو بود در پنجاهی که بهر کوفه  
سپاه روانه کمال بوده در آن راه دو چار جمال خان و غازیان قزاق که  
و از طرفین دست خطاست استعمال سیف و سنان و زوین و تیر و کمان کشود  
معدن و قوم کبود و مغلوب سپاه اسلام شوند و دوا و دیر زای با خنده و انضا



وجود آن که بستان از ساعه شش تا شش و ده تا غازیان مستشاران کوارسی  
میکرد و بسبب قوع این قمعین کل بستان کانت بفرموده است  
قاهره در آمده حکام و محافظان بجهت حفظ ثغور و تسلیم و تسبیح الکمانه و محاسن  
نشین نموده و رؤس آن که در بستان نیز عنقریب عتاب عرایض بنظر  
بجایان میرسد از رسیدن این خبرت مستشاران که از پیشات حصول مرام بود  
بکلهای خوشی و نشاط و کمال و عنادل قلوب بستان این دولت و  
بر شایسته شکلی و انعامش نعمه سر کرده اعلی حضرت ظل اللهی ان یزید و  
را انوار اتم و طالع است از راه کباب و سیاه کوه متوجه خوار گردیدند و بجهت  
و فو صیون کمار و ملاحظه اسپان هر صرک آن کمار که در واقع آن بی  
بلا پیشی بنماید اسودی که مرا که بپناه و غرت آثار الکماره بود و است  
مضرب مرادفات و اوقات العادات فرمودند و در ایام توقف بر روز بقصد  
شکایه آورنده و اعمیش و خوشی میدادند و در ایامی که حال بد بود مضرب  
اقبال بود و جزو سلطان و بابا حاجی سلطان و سایر رئیس سفیدان  
که در الکمار بجهت برزیدند و درین انقلاب بستان و آمدن در صحنه  
کردن توانان با کفار خراسان آمده بود و بجهت تسلیم باطاعت و تقبیل

استاد

استادان سلطنت بر افرازی یافته مورد الطاف و اعطاف شتابان گردیدند  
و در پیش ایام مهدی خواجیه اعلی تدریج محمد خان که به نیروی اصرار سعادت حد  
این بستان بعد و باره سلطنت بستان فتح گردیده بود و اعلی ابوالغفار  
ان و الی و کج که اوتیجندی در درگاه فلک شکاهه برده در سلک  
را به خواران نوال انتظام داشت و بعد از فوت افسد یا خان برادر  
کلان خود معابد تالین دولت و الامرا و ملک سلطنت خوارزم عتلا  
یافته با نامه اخلاص امین وارد گردید و سجده و بپا پوش شرف مغفر  
و مساجی گردید و چون خاطر ولایت نهاده از خبر توبه و کسب خود به سمت  
خراسان در منزل و رنگ چهره و سکون تنان ازیم و بر سر خطه فطرت  
تغیر تبدیل به اعلی ابوالغازی خان را شمول خلع و انعامات ساخته  
رحمت الطاف از زانی داشتند و مقدر شد که یعقوب بیک توریجی نامه  
شرفیه بر فاقته اعلی مذکور تر سلطنت پناه مذکور رفته و اورا از حکام  
ای قیامت و استوار قواعد خودت اخبار نماید و چند راس از پان تازی  
ای تپانه زاده که بهر حال توری رسیده بود با امر او اعیان قسمت نموده  
اعلی توری بخت و در انهای اقبال در حرکت آمدند و در اتار راه سپاه



حضرت پناه و کشتی طغیان را از راه تو حیان و غلامان و آقایان مشرف  
مانند عدول و انبیا که داخل دریای بیکران گردیدند کشتی طغیان را چو سینه  
بعد از ورود و نصب طایفه سلطانی چون آن ملکه چو نظام بخت عیار و وفور  
از بارگاه تبار داشت و در آن مکان محل اقامت نام داشت و چون در حین  
عطش عثمان بیکران غریبیت مصوب قند بار آواز را در او بهما کشائی  
و اقلیم کبری و اطراف و اکاف اختیار یافته طایفه قریب و بید دور  
و نزدیک رسید سلطان ابراهیم چون کار و رسم آن عالم خرم و دوری که با او  
این سیلاب قلع و ملا و توجع و بود و کج شکست آن سلطان و الاشیان  
را فراس و ویران نماید و اطمینان بر سر پل تعاقب و توالی بخت شد و متباد  
و داد و استعلام احوال روانه بارگاه جهان پناه نمود و یکی از بزرگان در قصبه  
سلطانی وار و شد و نام مشتمل بر سوغ قوا و صداقت و الفت و طایب فعل که  
آنرا تقریب و رساندن اطمینان ساخته بود و نظر از شرف رسانید و منظور از رعایت  
و التفات و مورد عنایات و اطلاع پاوشا مانده و محفل یک و لطف و نیک  
نور و روشنایی و تفاق اطمینان بر یقین شده نام مودت و تبار و تکرار  
چنین شرح دوستی سرد و در خیر و در آورده ارسال یافت و مقرر شد یک  
نمود

۱۴  
نموده شد که در دار السلطنت نویسن بود باصل نصیحت و سایر اسباب تکلیف و  
چند نصیحتان کلام باشد خبر سر راه اطمینان بود حاضر ساز که در حین  
ورود و اتفاق شد با دشتاد و الا جان و بود و در همان ایام لایق نمود  
که سایر اطمینان سلطان برادر و بای تحت خلافت جمعید و در آن نمایند حین  
قوتش یکی اطمینان عبدالغنی خان را با بغامات حسد و از و طلاع ملوکانه و فرار  
بخشید و مهدی خان سلطان عرب را مقرر نمود و مکمل با اتفاق موی الیه روانه  
شود و در اطمینان یک و لایق حرم و اوق خان بیکر یکی سابق استر اباد بجایست  
در عهد خان و رفاقت مهدی جوان و اختصاص یافت و چون والای نیت و  
ریشای حرات نمی پسندد که بی سبق انتخاب و آگاهی قصبه سبق از حرم رانده  
خاطر ملوک و سلطان در حین خطبه و محفل بخت یکی از طرز و زمان ادا و سفارت  
با نام مودت و تبار و دشتاد و الا جان و بود و طالع ملک قند بار که  
پوسته و تصرف موبان این دولت عظمی بود و نماید اگر بلا مانع از احوال  
سید نماید بنای خود در طرفین از تطریق و خلل مصون و محو و سلا و تبار  
سرمه ای از کتاب شریف و آلام در آغوش حصول آید باشد و اگر کشای باشد  
باید دید و بصیرت ساخته شود حال نمایند از کیفیت نهفت و عیال این



اطلاع یافته باشند و نامشروع معانی مژده بدین ترتیب در ملک خیر آمد  
**نقل** که تبارک الذی بید الملك وهو على كل شيء قدير  
الذی خلق الموت والحیات لیسئلوکم انکم اعلمون  
وهو اللطیف الخبیر جوهر زوایا بر نیایش بیرون از قیاس و لای قیاس  
محمدت لایتنای اساس که در قیاس خود خورده بین دقیقه تناسل برعل  
و یاقوت آفتاب و ماه و راجد آید شمار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور  
کردن اضداد را از جامع خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام بود  
کجور کوز را سر و خازن موز استار کرد و آید زو راق پریشان و جود  
ان را که محایف کتاب حکمت الهی و الواح طلم خدا شناسی و اگاهی انداز  
رشته استیام شهر یاران عدالت شعار بشماره امنیت و عافیت رسیده  
ساکنان ملک که ده امکان که در کشکان تیه حیرت عیال بی ضیاع غم و غول  
انبا و سلاطین معبر و مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده بنماض پاسبان  
فومان روایان خبر اندیش که در کلفت و حیرت از خواطر عموم خلاص گشوده  
بعضی از سلاطین دی فغان را در جاوت اقبال ان الله یامر بالعدل  
و لا یحییان شادمان و نه روزی را معصوم و آقا قوی استیانی

لا اله الا الله

نکات این لایفید قها و اهل النار و النمل و الله لا یخلف  
از تحسین حیرت بی غایت و کرد و اندیکه است ریاضین ستانی را که هر یک  
لباس امتیاز دارد که در بر و از اندازد شش پانزدهم بهاری در ساحت  
کشتان و جدا اتحاد و مغفوت و آتش کل و لاله را بجهت کرمی نه کاره خوش نشینان  
چمن از نزال حکمت بالغه غیری الذی جعل لکم من الشجر کافرا  
نار از صحن بوستان از وخت ساختن از لطف بی فاکیان چار صد عجب  
کن فکان کشته ام من باغ پر از رنگ و بو یک کل رعناست شب و روز از  
تندریش آورده بیرون بی قصب بویست روز از جتنا یک شب یک کل خود و  
زبان غش بهار یک و رفت زو زو و زکار و در و نامعدود و زجده طراز  
کشتن ایجا و شمع شبستان جدا و معاد و وسط تزلزل حیرت الهی محک عیار در  
و آگاهی بهین نزد و در و من کشتان نه و یکتا کو بر اصداف کون و  
مناد سپهر بود صبح کریمه اذکرو انعم الله علیکم اذ کنتم اعلاء فالق  
بنین فلوکم فاصبحم بنی احوال استی تقنین و بیوای خافضین **نظم**  
محمد کازل تا به هر چه است زارایش نام او نقش است و بر آمل و اولاد اطهار  
اصحاب کبار و امدام القیل و انهاره و و بعد بر آت خاطر و الا و آینه نصیر



معلی الحی و مستور شود و بود که نفی از غایبی بی تعلای الهی را نکرده است  
که بدون ایشان آن از عیده شک گذری و سپاس قاری آن جهان برین  
مستقبل متعوض است ایضا چنانکه اعطاء نعمت ثروت و مکت و مبدل و  
اتفاق و فوایدش باب حاجت صورت می بندد و او را برنگردون از نیاس  
سلطنت عظمی و دارای کبری مقصور بر آنست که با وجود اشغال جهانی و  
تکثر قو و قوای ملک رانی بر و برش احوال سپاهی و رعیت نمود و گشتن  
و قاطبتین بر یک را مدیده بنیاسی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در نظام  
حال و اشراج مال آن کرده که مستحقین انبار قو و رعایت و مراقبت و بدل  
جهت تقدیم رسانیده و بعد جهانی را از اشغال و مشغولین وین الهی سبکبار  
سازند و چون از روزی که کارکنان بارگاه بکبریا قبض و سط اقلیم ظاهر و بر  
کفایت و درایت این محتاج الطاف الهی گذارنده اند بنا بر حجت و وسعت  
مالک محروسه و منفعتی بسیار اشغال ضرورت تنظیم و تنسیق ملک خراسان  
حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز فرخنده و جام  
شوق زیارت آستان قدس نور و مطهره و ضیاء علی ساکنان الف الف  
السلام و اتحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام حضرت زین العابدین و موید

عالم و جلالت مقبدا و از این سعادت و حرکت آمد که هم دیده شوق را از کف الجوار  
خاکد آن استان عرش نشان نور و ضیاء فراید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار  
از محبوب نسیم عنایت نماید و روبرو دلخواه کنایه و بنابر قرب جوارق ماسیس و سبب  
ایکلاف و اتحاد و آوا و احاد و عالی تبار و الایقدر بر بخت حجت حق شناس  
ولایت نمود و که استعمال احوال آن مکی را یک سلطنت عظمی و جالس سر و دارای  
کبری نموده و در حصین مانی حلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشبیه این  
بنای گردون اساس که بحضرت اقتدا و تاسی نسبت بنیاسی سلطان سلف و رعایت  
دوستی آبا و اجداد از غرضات و محتاجات بود و بنابر تخی ذات ستوده  
صفات آن بادشاه و الای تبار بنویز صفات حمیده زیاده بر آنچه مرقوم  
نموده و واجب کرد و یو یکی از جهات صفات حسن و اطوار پسندیده آن محیی مرآة  
صاحب قلی که محمود مکان و محمود خواطر بر و جوان گشته نوازش سلطنت  
پناه و مدد محمد خان و قیو بعض ملک بلخ و سایر محال ترکستان که با آنکه آن  
ملک و گشتن باری از کتاب محنت و شقت و حیطه شجر و قنوت بنود مسعود  
نموده بود و بنابر رعایت سلطنت پناه مذکور و اطوار نوازش و شادان  
سر آن مطلب عظمی نبوی عمت و الای خاسته آن ملک وسیع را بر سلطنت پناه



مذکور شد که در کتب معتبره از اهل بیت و ائمه و اولاد ائمه و اهل بیت  
بیانات را که از نظر زمان و مکان و در خدمت و خدمت و خدمت و خدمت  
که بنده از امر است و دوستی و کینا دلی را که در پیش نهاد باطل صدق و موافقت بر آنست  
که در این ده و سلسله بیان موالات و مصافحات قریب که از بدو طلوع و ظهور این  
دو دوست غنی باشد و خوشید و ماه جهانی را بر روی معاشرت یکدیگر قرین ضیاء و بها  
داشتند که در دو چون حب مغایرت و تنوع منافقت و یک نیم وفاق و اتفاق  
با کلیه مرفوع گردید و هر چه در طریق ممانعت و یکپاکی مسود است و در غایت همه  
بخت و الا بر استیفاء و استقامت یعنی که استحضار خاطر خالق و خلائق در ضمن آن  
مذحبت مصروف و محظوف و بیکسره اعات و ایزالت که در حقیقت رفاه حال کافه  
رعایا و برایست معطر نظیر است اساس بوده است چنانکه اندک شطری از  
مخزنات خاطر در معرض اظهار و اعلان آید بر خاطر و دریا مقاطر که معطر  
اشعاعیات قدس است و اضمح و لاج خواهد بود که انانیا که عواره و بخت نکلا  
معدلت آیین بر تقیر است المعهود دوستی و ولا مقصود میباشد دیده دورین  
بخت بلند و نیست از چند انا معان خبریات پوشیده و تاکید و تشبیه  
این بنای آبی بچینه انقباضی و کرمیل کوشش می نمودند که نظر بر و ابطه پدر

درین مذی خود و ضرایف و با در این فرزند صداقت کیش صدق اندیش  
تفویض نمایند و در سنج ملک نفع الفضل و دوستی جاوید که برورد و دور  
لغنا و یف ایام از لفظ خلل و نقصان مصون و مامون خواهد بود و کوشیده  
چنان که در عجمی را می ندین آن حسن و عدالت آیین این بنابر رفیع  
اساس صورت تشبیه و ترصیص با فیه ساکنان ممالک طرین درین  
میت الامان از نوا یب دوران و تابش آفتاب حوادث قرین عافیت و  
رفاهیت و امان باشند علی مراد و دور الا زمان قرین الطاف ملک زمان  
زور و دعار بر و جوان خوانند بود و اشی و شاه قلی سبک و لا مقصود و یک که  
در طی نامه مذکورند کوشید بچینه تلک رسالت معین گردید و مامون شد که بر رسم  
الغفار روان شود و بعد از و اتمال از بدو برای امور و دور و روان ساختن  
ایچیان بدست و مقرب بر چند روز با خاسان و مقربان سیر و سکار چمن نظام  
و عطا قیام که بحسب لطافت میاه و ترابست هوا و کثرت کلبا و حضرت سبزه و  
زیادتی صفا چنانچه استعایلین قاهر السبایان بدان اشعار میاید که در چتر  
همه سنگ خاکش بهار هوایش خوش و آبنا خوشگوار زینش نکل مرغ عطا و  
در و کو به با خیر طراوس بر زین چشکی بود آن کو به سار زین با با عجم ابر بهار







آسمان آفتاب چون بوندگان هر طایفی آن بی ارتکاب تعب و لالام  
 مشقت مالا کلام سیر نمیکردند اما از آنجا که بخت و بلند فله بنام شهر در پیش  
 جولان برق عنان مهر درختان یکسان شده اند که وقتی طایفی آن مسافعه  
 سلطان میدانی که بر سر دروازه وقعت نروال احلال فرمودند منزل تناسل  
 طریق نیکی و مصلحت پامان بودی و خند کی بعضی رسانیدند کی از طرق  
 نبرد و بر ولایت مشهور مقدس منتهی نشود و دیگری از ریشا پور کجایه مایل  
 که عبارت از آستانه مقدسه منوره باشد می شوند و اما راه سه ولایت نجف  
 قریب و کشاکش و محواری فرست تمام دارد از آنجا که زیارت قدس حکما حضرت  
 امام الحسن و الحسن از راه نیشا پور محصور محبوس و اعتقاد و الای حضرت  
 علی الهی سرگرم با بوس آن حضرت بوده و زیارت و بلند می آن راه  
 بر خود محو و ساخته معجزه کشند که غرق و احمال و افعال از راه سه ولایت  
 روان شود و خود با جمعی که ملزم کتاب حضرت آفتاب میباشند و سکار کمان  
 از راه نیشا پور روانه کردند و بشوق تمام و آرزوی مالا کلام زیارت سنگی  
 نقش پای مبارک آنحضرت بران مرسمت سرفرازی یافتند **نظم**  
 فروزنده سنگی چو شمع یقین بران نقش پای شه شمعین رسیده بعوضی

نوی

برتری شده شیشه های دشت شتری پیر و چار بیهر جلالت که از نقش آن  
 پای دارد و بال نهی سنگ والای کورب که پا حجت کرده بر راه ادب  
 و معجزه باستانه فیوضات و ادا امر اسم بندگی و طاعات و سودن  
 نیان بران قبله مآرب و حاجات روانه مشهور مقدس معلی گردیده اند و در  
 وصول طرق که سواد مشهور مقدس سرکش دیده نظار میگرد و کسبند  
 معجزات جرم که در شب چارده درختان باشد از ان سواد می میشود  
 آنجا که دیده نوین از ان کل الجواهر الصبار ضایع پذیرفت از باره آسمان  
 نشان چون بر توفیق و فوژان فرو داده روی نیار بر خاک گذاشته و سجده  
 شکوه از این سعادت و اذکار این موهبت بتقدیم رسانیدند و عجمان پیا  
 متوجه بر اوقات عزت کشند و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود و بجهت دخول  
 مشهور مقدس شده بود بدستور با امر و خاصان پیاده توجه شدند **نظم** که حاجت  
 ادهم و شهبست در آنجا که بال ملک مرکبست و هم از راه آفتاب میل شده  
 آن آستان خلعتان فایز کشند و بعد از طواف مرقد مطهر و مخرج نور ادا  
 صلوات و زیارت پیاده توجه دو تخته مبارک گردیدند و قریب پنجاه روز که مشهور  
 مقدس تهر را با دولت و اعلام قبال بود اکثر اوقات زیارت آستانه مقدسه



که بر دست لشکاره فرض بود اقدام شود و در پس از ادای این شغل منظر تمام متهم  
اوقات بایون تبتیق و تنظیم اسباب قلعه گیری صرف نموده درین امر بدل جهاد  
تجهیز میسر میسر و چون اقلیم گنایان امارات حال سپاه از راه رسید  
حال این که در راه از این دست فرمان بایون بخا و پوست که در جبهه واجب سپاه  
نقشه مقرون که تعداد آن از ملازه تعقل بر و نشانی از خزان عامه نقد داده  
نشود و ارقام و احکام مایه حیلان در پیش نهیدان و پیشوایان این اوجاقا  
خراسان مصدور و پوست که هر یک از افراد و حال و استطاعت شتر و چرخ حمل و نقل  
اسباب توپخانه و قورخانه در مشهد مقدس حاضر ساخته و در کالشی این امر که جدو  
اجتهاد بر میان بند و اموال موجود که از جمله توپهای صاعقه که در دوزخ شتر  
فغان شکار که در مشهد مقدس و پیش از این در جبهه توپ با این همراه آورده شود  
**نظم** که گویم از آن توپهای کلان کران مرشد که در استخوان شده بهر ترس  
هندستان و خراسان رخ دریا روان با رخت جوان حسن و نامجو با بن بخت  
دست عدو اگر طلوع زنا کند که بر توپ و بغه اسب و دیوار و کشتودی  
که با کشتن از کوه سار جوار غنچه کل نسیم بهار زبانی سر پاک و صلا سرا  
یک انگشت قلعه کشت در اندام که با خیمه در و بر و بود عاشق و یک معشوق او

نه می که از اضطراب درون دل نرسیده شکست افتد و درین بلندت دعای عالم  
تفکیر نشسته و یاد در کام و بیکصد و شصت و شصتین چوبه درین کدورت است  
مانداز و جای جوان که بکنان به بیصدایش خود در گمان بخود چون نشانی  
خوان شود درین و غم از روی پریشان شود و چون بگذرد و درستی ازین رخ بگذرد  
زنگ شکستن و قورق و زنگ زنگ کران که از سایه اش خاک دارد فغان  
زند سایه اش غوطه زانسان بنگ که کوی فروشد بدیرانه یک و انجام این حدت  
بعده تفکیر آفاسیه خال حاصل در ایام حدود و توقفت شمشیر مقدس خدین امر  
و نظم از مبتی غایب و رقیب و سوسات و سوسیت شتر و اوقات و ایصال امور  
سپاه حضرت پناه و سایر جهات که در انجام هر یک از آن در عرض یک سال ممکن بود  
عباسی حیلان این مدارای سلطانی العلمای صورت حصول یافت و باعث  
تعجب اولوالعقاب که در این شایسته امور بود که رای زرین و عقل و دین این  
ناظم منظم دولت و دین در پیرانی آن بدل عهد نموده اگر چه بهر تحسین در بر کرده  
بدیده ظاهر جلوه کرد و نقوش بدیده که بکنان که باستحالت و اتماع انگشت تمام  
چون خوی خجلت از چنین ستون ریز و سپهر مرتبه شناس چپه کتان و اختار  
صانع آن صانع که خجلت لبی اعتباری بر هر دو نقوش و نمایان آن خجلت



مدید و معنی من که موشکاف موز قایت است ملائکه نمایند پوشیده شود و در  
 نیز از رسائی اقبال علی حضرت ظل اللهی است که سبب وزارت توجیه کار دانی چنین  
 که عاوی مرتب کمال و جامع فضل و افتخالت است آراستگی دارد بعد از آن و  
 انتظام امور زمان و الانفا و یافت که مرتضی قلیان سپه سالار سپه سالار  
 امر اعظام و عی کر حضرت خدام قبل از حضرت هما یون روانه گشته قلند سلطان  
 با اتفاق قتل کچان خاصه سرفه بعد از روانه شدن سپه سالار و امر اعظام  
 بیرون تو جانان روانه شود و در آنجا تنظیم و تسبیح امور بجهت نگه داری میانه و ناسا بکار  
 هوای شهید مقدس فراموش از قدس چند روز از پنج صحت غزل نموده صاحب فرما  
 کردید و چون بر اعظمی را فدی و در جوانی می باشد کار گذران عوام لاهوت که  
 مدبر کاخانه اسوت اندر معظم مردم مکانی خلد آشیانی و والده ماجده  
 نواب خاقان معنون مکان را بعد یکی ذات مقدس علی حضرت ظل اللهی است  
چند تن شاه با شیکه بابت در دست من و جلد را گویند بای است و دست  
 اقدس علی صحت که عطر نامید که این ذات مقدس علی قرآن و تهور و الانعام از  
 اصابع عین الکمال در امان و مجتمع سقای جاودان باد  
 جوان به نام دعای صغیر که بر جوان و پسر بهر فاجابت رسید

در

و فرج اقدس و طبع مقدس صحبت که کند و خاطر والا از شوق امور اطمینان حاصل  
 نمود و رایت عرش سواد الویه هر یک با کثرت بصورت مقصود و حرکت آمد و رفت  
 در ظاهر مقدس توقف واقع شد و بعد از آن تقضای ایام فرمود بر زاده جام و غور  
 روانه دار سلطنت برات کردید و چون دار السلطنت مذکور را مغظم ملا و ملا  
 محو است و بای تحت نظامین سلف بود بجهت آنکه در ساعت حدود داخل  
 دار السلطنت فرمود و در سه روز در مده غوریان که کتب است هوا و عدوت  
 میانه و حضرت و نصارت بنبره و وفو صید و بکار اعتبار تمام دارد توقف  
 شد و در ایام توقف هر روز بجهت شیط خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه  
 شکار شد و بجهت اسباب شادمانی می نمود و ولی محمد خان پادشاه از راه حرکت  
 و عباس قلیان بکار یکی خراسان و سار خان طالش هر دو از شکار خراسان  
 که در دار السلطنت برات می بود و در عین و رود مرکب معود و غوریان  
 بناموس بر فرازی یافتند و بعد از آن بفرام ایام فرمود بر ساعت غور و غل  
 دار السلطنت مذکور گشت ولی محمد خان و عباس قلیان و امراتان و سار خان  
 و مردم دار السلطنت فرمود باین تمام با استقبال ستیافته سپاهیان مسلح و کل  
 از دو جانب صحنه را گشته ارباب جانک بهر دای و یکش که تمام ایام را



از ملاحظه آن سرست بی اندازه حاصل تواند شد حکام آراکدی به اعلی حضرت  
غل جرح با عساکر قدرت تو امان در نهایت استقلال و نشان قبیح کنان  
و نشان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم حسن خان که با عیبت و در  
نهایت صفات و شملت بزرگ و عیبت و وسیع تقسیم آسائش و دل نمود و در عین  
ایام توقف بیکارگاه و تخت و سفر و تماشای سایر تشریفات مسکینان  
و کلان رکاب نشسته و در همان دوش روز محراب خان بیکارگی استر اباد را  
برقه جرحی باشیکی سرافراز نموده و مقور داشتند که بیشتر از شکر قیامت  
شعاع با اتفاق قطره علیان حاکم دارالاشرف و سیل و عباس قلیان حاکم  
گرس و محمد خان حاکم عمان و بنو هر سلطان حاکم صوفی و علیان  
سلطان شتاقی و خود اوق سلطان جویشیر و محمد سلطان اسیر و حاکم  
سراب و مهدی قلی خان سلطان و امام قلی سلطان پسر پسر و جمعی  
از قوچیان شای سیون روانه شود و چون بغل غریب اقلیم کمر بست  
و کوشستانی در آتش بود با وجود چنان مکانی زیبا که تماشا و خلوت میداد  
ارباب بصارت انشوق دیدن آن ناشکیباست زیاده از شکر روز و وقت  
تمود و سلاصیان نقل و تحویل از آن مکان خدشان گشتند بل بالان که

در روز پنجشنبه و قیامت مغرب بر اوقات عباد و محال کردیم تا بران که  
موضوع شد که در نیتان کنایات رود که در جواب بل مژغور قیامت ندو کند  
بسیار است خاطر از شرف اخلاصیت میلان شکار که از سر روز و تنویف عیبت  
سفر نمودند با خاص و عام سپاه بقصد شکار سوار شده ابر و نمودند که در آن  
میتنا در میان گرفته بخوش و فغان و میجو و زیاده در عد نشان آن وحشی  
نژادان را از آن مکان بیرون آوردند و در بعضی اکمه که ترکم فی راه تردد  
برواری پیدا و مسدود ساخته که از آن راجحی حسین و دیواری متین است  
آتش زده نشان از بی بخند از **نظم** چنین داد و پاسخ که فرمانبران بیکرند  
اطراف آن نیتان که از بیم کفار که از کینه چون کار از نیتان و از سر  
نیتان از آن جایگاه بشو و مقلد بیکری و ام راه بعد از هر جوب نسیم آن  
فغان شعله آتش سوزان در آن نیتان سرا و ج کیوان رسانید که از آنرا  
بیکر بحال توقف در آن مکان نمانده اخصای قی که از ناخوشی فی و بسیاری  
آب و گل مرد جا بک رود و آب نیکت را مانع دخول میشد رحمت اقامت بجهار  
کشیدند اعلی حضرت غل جرح سپهتام جان نشان و خدا که عصابت نشان  
آتش زن ضمن هستی دوان میکرد **میدیدند** کجانی سبازوی و تیری بدست



نستابان بر روی چون شیرست <sup>است</sup> شکندی گشته گشتن <sup>است</sup> هر خوبه سیری کرازی نیا  
کرازی که کرد پیش نه شیرزد ویدار گشته از عجبک شیر مریای خون شد  
تمش در زمان یک تیرا گشتی روان بعد از صید رو و کرار و استلاد  
شکار افکنی شاهین و باز متوجر اوقات عظمت و احلال گردید و غریت  
شکار اعظم و صید عظم که عبارت از اعدای تعالی است نصیم یافت و  
چون مرتضی قلخان سپه سالار با خود قاهره و خود با هر با اتفاق یکدیگر  
وامر او اعیان سپاه بیشتر از نهضت مملکت خود روانه فراموش شده بودند  
و نان وال و حکم مغللا صند و پیوست که در چین در دالویر دولت و علاه  
نصرت با سپاه طغیان به ترتیب و نسبی که در روز بچا و آوان جنگ و غوغا  
صفت آرا می کردند صفت آراسته با استقبال شتاب که ملاحظه عرض  
شکوه ترتیب و آیین سپاه و شک آرای و حسن کاروانی آن ایالت  
پناه طوطا که دهان نه بود بوجوب فرمان عمل نموده در چین و رود ریات  
ظفر آیات با صفت آراسته با استقبال شتابت که زمین از فروغ  
سنان جان ستان و تیغ و خشان چون قوس خورشید بر باطل معان کرید  
**نظم** گرفته باقبال صاحب قلان زمین را سپه آسمان را سنان شد آن شکوه

نیزه و تیر بود جهان ستان بر شیر بود که اندیشه بود در فرض آن نه بنده بطول زمان  
عرض آن در آن فرستم مرکب و هم سوار در آن نهان بود چون شتر از در آن  
نهان بود و یکسپاه چو برق و خشان در آب سپاه یکجای تیغ شان بود و یکقطره  
آب که چون سیل کردی جهانی خراب در آن جهان غوطه زد و در کین که پیش  
چو قواضی گشت آهین و از هجوم سپاه و از دحام و وار و کثرت کرد و غبار راه بر  
و عبور یک انقضا گشت **نظم** نمود از هجوم سپاه و سوار زده اند از شکست و فرار  
علیهما چو خباں چین و طراز نیز چرخ بعلی کرد و برج بارنده کوی خاک آسمان سوار  
از خاک مانند بار چار نهیدی لبس لشکر است ماز صدا جایی بچیدن از کوه سار  
نغمای فلک بود که با غبار دران مهر و برینگی از شتر زده آهنگان در گشتن  
تا رو بود که چشم زد که شست و سیر به دران و لب داشتند و سفالین نه چون  
دوران بهوشدهی نه فلک که باوی زک که شکست که رنگ بر روی مرد شد از کرد  
بهر زدن سپهر که بر خاک باید شد روی مهر هوا خالی از کز ناک شده و نفسها  
همه تر ناک شده با فلک که درش سیده ز خاک کوکب چو کلهامیده ز خاک قبل از آنکه  
اعلام نصرت و جام دارد و از کرد و در عرض سپاه نصرت پناه دیده شود و علقانی  
یکبار یکی بر رستان معروف ضلالت که سپاه رستان کزتا را به با وجود میبند



بعیده و سافت بی پایان در کرب عادت تو اما را حاضر ساخته مقول نظر لطیف  
احسان کرد و حسب الامر مصف آرائی مانور کردید و در انتاز راه مسلح و مکمل  
آرا گشته از بزرگم اعلام سپید فام روز روشن بر لغو داشت ظلام گردانید  
لوائی علیهای مشکین بر پند چو دودی گرد در آتش بلند بر علیهای ایشان  
زمین چو غالی بنیان در خطه عین درختان شده از علیها سنان چو در  
تیره شب کوشش اختران لوائی سپید بود در فوج او چو بجی که عبور بود موج او  
تو گشتی که نیکویی روزگار بشی با چهر افغان نمود و شکست تماشای از آنکه در فوج  
چراغان شب دیده و عین روز ازین سر رسیدن چشم آید او غرض طوطی را  
تا جلد او اعلی حضرت ظل رحمت بعد از ملاحظه آن سپاه در شش نشان عین قیامی  
نخلای فاضله سر بلند و با نعمات پادشاهی بهره مند گردانیدند بعد از ورود  
فراوه و ملاحظه عرض سپاه قیامت مستگاه سارون خان با اتفاق محمد سلطان  
چکنی حاکم سبزوار و سولین حسن سلطان توکل حاکم جام در روشن سلطان  
لنگی حاکم جهان ارغیان و جمعی از یوزباشیان و قوچیان و غلامان و  
تفکیکیان و میران احشامات که در خواهی نمودند درگاه جهان پناه آمده بودند  
مجاور زمین دلو را مور و میوه و دایالت پناه مذکور به پشته انبساط عجب

نمود

محمود با اتفاق جماعت مذکور پروانه کردید و ریایات لغت آیات نیز با کل عساکر  
طفه تو اما ان متعاقب محراب خان و سارو خان روانه شد در انتاز راه مضیه  
محراب خان بدرگاه جهان پناه رسید که متحفظان قلع دلا رام و دنگ و  
کرشک را از اصغار آوازه و ورود موکب خود و کشتی توج و نمود و محمود قلع  
مذکور را بی چشم محاصره و ارتکاب محاربه تسلیم نمود و سالک طریق اعانت  
و انقیاد کردید و سایر قلاع خبری که در یک از بلوکات این محل بود  
تصرف و بیاید و دولت سوار قرون بدست وون درآمد اگر اشراف صادر کرد  
عنان بیکان غریت بصوب بخت مصروف دارد در باب روانه شدن مجرای خان  
و محصور با حق ثبت تو اشراف صادر کردید و در صحنی که کرشک مضر بر اوقات  
جابه و جلال منوچهر یک یوزباشی غلامان خاصه شریفه برادر محراب خان قلع  
مذکور و جالی حسن کفزار کردار و مفتوح شده بود و احمیل خان کو توان قلع  
مذکور را نیز کیمیا اثر رسانید اعلی حضرت ظل رحمت بعین عنایت و التفات  
در حال ایشان که سینه باز را خلاص کشی و اطاعت نداشتی که از ایشان  
بطور سینه بود شمول عنایات شهنشاه و خود ند و بلا توقف و تاخیر متوجه  
قدم کردید و در مقدمه داشتند که دیزن کار از او بهنگان بهیاس بنم







و سپید و زلفهای آنها و چنانکه یک اندیشه را بای ترد و از آمدن عرض  
و طول آن فرموده کرد و تا باج خصار که چون حصین خلک و اربغایت  
استوار بود بدیده آمد عقل و بین شمارا دوستش نام نهاد و فرموده سخن  
شمار سخن و نظرش نامید پای خصار را سربازی چنانست و دل نازنین قلعه خود  
از دید پای شتابش بزم شمشیر کوه سگافان و نباد فن از جای رفت و سر  
استحکامش از غلبه آتش انسانی تو باز و مصلحت خصار گشتای سر کرم  
صداع شد تو بآورد و در پیش او از بند به نام اجل کوش محمودان میرسانید  
و هر زن خشم افکن و اس خصار چون حبیب صبیحان چاک نبرد قد را اندازان  
نادره کار که در چشم مورد رشب تا حکم مینمایند بهره تفنگ و جود و در از  
شست و ریختی خلاصی میدادند و کمانداران صافی شست آب بکمانهای دلور  
نیای و در دست پدید می آوردند و چنانکه از ان خون گرمی در خلوت بی در لیا  
را ده بود و عقده سرد کم مهره تفنگ که اندر شست و ریختی میکشود و هر چی که در  
نمین ابدان از مهره تفنگ که شست و ریختی میکشود و هر خدی که  
نخون شست و ریختی میکشود و هر خدی که شست و ریختی میکشود و هر خدی که  
هندوستان بر سر و باروی در بار میان با ناسحر که بکوه خصار

و سپید و زلفهای آنها و چنانکه یک اندیشه را بای ترد و از آمدن عرض  
و طول آن فرموده کرد و تا باج خصار که چون حصین خلک و اربغایت  
استوار بود بدیده آمد عقل و بین شمارا دوستش نام نهاد و فرموده سخن  
شمار سخن و نظرش نامید پای خصار را سربازی چنانست و دل نازنین قلعه خود  
از دید پای شتابش بزم شمشیر کوه سگافان و نباد فن از جای رفت و سر  
استحکامش از غلبه آتش انسانی تو باز و مصلحت خصار گشتای سر کرم  
صداع شد تو بآورد و در پیش او از بند به نام اجل کوش محمودان میرسانید  
و هر زن خشم افکن و اس خصار چون حبیب صبیحان چاک نبرد قد را اندازان  
نادره کار که در چشم مورد رشب تا حکم مینمایند بهره تفنگ و جود و در از  
شست و ریختی خلاصی میدادند و کمانداران صافی شست آب بکمانهای دلور  
نیای و در دست پدید می آوردند و چنانکه از ان خون گرمی در خلوت بی در لیا  
را ده بود و عقده سرد کم مهره تفنگ که اندر شست و ریختی میکشود و هر چی که در  
نمین ابدان از مهره تفنگ که شست و ریختی میکشود و هر خدی که  
نخون شست و ریختی میکشود و هر خدی که شست و ریختی میکشود و هر خدی که  
هندوستان بر سر و باروی در بار میان با ناسحر که بکوه خصار



ستاده چون مکان شب زنده دار را بکشد لشکرش آسمان را سدا بخورد  
بیدار چشم حصار پلان را زد و جانب شور و غلبه بر سر پشته چون روز  
و شب چو شمشیر دیدی هیچ حصار نمودی بکشته اندران کار از صفت  
سندوان و ساه و نیز چو دو دو آتش زبالا و نیز چو امهری چو بان نشده  
فتنه بجویا بهم شیخ خوابانده از هر دوری هر آنکس که از خیل ایران سپاه در آن  
روز بخت نهد و کینه خواجه چنان سوي بند و شش آنکس بجهت کباب سار خوش  
و در یک لحظه فتاده بس سندی چاک چاک بر ز سایه بیکرد و چاک و چاک  
نوجوانی در یک لحظه از تو اعدام یک سر بر لب دران قلعه را بر اهل هندوستان چنان  
تنگ شد عیش اینهم جان که از نسبت رنگستان تیره شب ملک خنده صبح  
نیکو و لب سپاه به عاری از نور و ایت و یقین و دو مثال آتش فشا  
و غبار آسمان و جمع پرتانی با وجود لانی می نمودند و با داختن قوب و تفنگ  
و بان که حیرت از دل می کشید و چون آن قلعه هیچ انقضا مانند که غیر ابا  
مستانه و احکام بخندتی که ثانی در بای محیط تواند شد محاط بود و در صحن  
انتهای در جل خندق از ملاحظه چنان بحری عین کشی اندک فانیان ظفر  
نشان در چار و جبه دریا حیرت افشا که آیه عو را زان که بیکر آن با وجود بار

که از تفنگ و سیاح کمان که عنوان می خواهد شد بعد از آنکه بی پایان  
تفنگ کمان را بر آن قرار گرفت که بر بختن خوب و خاک و انباشتن آن  
مخاک عمو ز نماند بر روی اقبال نپروال چنانچه خامه بدیده رسان شبح آن  
ناله طفت **مهر** بخیر تو هم من اقبال صاحب از اس فاز و ابا مال من فیضیه  
الناس اقلی فی الفضا **مهر** خسته و فی الخیر للناس الیاس مرا حصول  
صورت نهایی نماید ممول کرد و در اندک زمانی آن بنای استوار و حصن  
مستانت شعرا را تدریس عادی دولت بر سر جوب شد در همین ایام محراب  
عرض داشت نمود که عجب زیان و احب لادعان در روز و روست ترفع  
و در خیر و برین سپه بخوده و بنیر روی اقبال نپروال آب خندق را که از رود  
بریند مشعب و گذشتن از آن منع بود بختن سعی و اقامت بدین خالی کرد  
و عمو بخوده بهای حصار شیر حاجی رسیده است چون از کتاب یورش  
برون زیان و احب لادعان نمیتوان نمود اگر امر شریف بوده باشد  
یورش کرده در لوازم سربازانی و جانفشانی نذل چند بتقدیم رساند  
رقم قضاییم بعد و ریوست که هر کلاه مصلحت دولت روزا قرون در  
یورش و امانت و قف و تاخیر جان نذر شده بدینچه صلاح دولت ابد مدت است



بعل آورد محراب خان و امر از بعد از صد و زیان واجب گردان بفرست  
 تو بهای آتش فشان بر جرح و باره را با خاک یکسان نمود و بهیات مجموعی  
 آنکس صاعقه نمود و فلان جارس قلعه فرو بر و سایر افغانان را با  
 شجاعان ایران بای تبات و یارای توارانده و فرار برقرار اختیار کرده  
 بابر قلعه فرو بر و حصن <sup>مستند</sup> و آن قلعه تن که شتمل بر چندین حصن  
 بود و بقایا بقال حسن روی زمین مفتوح گردید و غرضه بخارجان محتوی  
 بر وقوع آن فتح همین مبرکگاه جهان پناه رسید و فرمان از شرف نفاذ یافت  
 که بر و فلان و تبع او را از قلعه بیرون آورده مبرکگاه فلک شکاه آورد و  
 ساروخان سردار است کف و اثر خراسان که بشیخ قلعه زمین داد و رما مور بود  
 عریضه سید اسات خان کوتوال قلعه در زمین داد و مبرکگاه جهان پناه  
 فرستاده بود و مصون آنکه چون قلعه فرو بر از توابع دارالقراردند ما رست  
 بناچار تان قلعه فرو بر بنا ج حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از شخص قلعه  
 فرو بر بدلا غرضه تسلیم نماید و جواب کوتوال فرو بر مقرر شد که ساروخان بر  
 سبب و جرم موقوف دارد و یکبار که احدی از اعاقد قلعه فرو بر نزد او آمد  
 شد نماید و منتظر فرمان باشد که باینجه مقرر شود بعل آورد و ما بر اعظام کرم

از قلعه در فلان مبرکگاه جهان پناه

قلعه

قلعه قلعه بار اشتغال داشتند و قلعه فرو بر و قلعه و قلعه و قلعه  
 و باره قلعه سعی نمایند و آن خدمت کمالان فرمان بفرست که بفرست و در فلان  
 مابین تکلیف کوه می نمایند و اشتغال فلان یکدل و یکباران کشته و رفتی که چشم  
 بخت عاود خواب و دیده نقشه بیدار بود و آتش فشان در شتمن را با دلا کاشته  
 سرور را مصوب بر جرح و باره قلعه و حرکت آمدند و از نظر زمین میزان جنگ  
 مبدل و اشتغال آمدند از آنجا که حسن را پیش آتش سوزنده مجال تبات و فاش  
 را تر و متوج دریا پای تواریت مخدولان محصوران قرار برقرار اختیار نموده  
 انصاری حاجی باصل بدن پناه بر دند و صحت بدن و زندگی دور و زده را قور  
 غنیمت دند در آن روز بسیاری از آن قوم با خبر سپاه شکر کار ناموار  
 گرفتار آمده و روس آن قوم محسوس بوساطت شیرکاران عریضه بجا بنظر  
 این پادشاه اقلیم قلعه گشت رسید آن مانع مانع قائم پله ترازوی کرم  
 از انقراض اندازده کلان ساخته جیب و دامان امال و امانی تیار  
 شش کج فاروقی میا خست و محبت شیرین پانی در مضار سخن و حسن میا  
 نصیب قلوب با صاغر و عالی میا خست در آن اثوب جامی از شربت لطف  
 جان در سر و دای رضای حضرت خلل الهی نوش کرده در خاک نشسته بود



اولاد و خواهرش عزیز عنایت از خاک برنجاست سعادت و بقا فانی که  
جنس بدن خاکی را بقدر رضای این جنس و اقبال آملین فروخته و متاع نعیم  
جاودانی که جسمی پس که اینهاست خریداری نمود و دو نعمت صاحبی  
که حجت اقامت این سراج بیک برشته در گلستان ناز و نعیم آن جهان  
کشود و بعد از تو قوتی چنین که دیده دو بین آسمان و در میان زمین از آفاق  
ترکیب و تحریک و طین آنچنان فنی ملاحظه نمود و بود مصلحتی عدل  
که هر یک از افراد انسان از هر درختان بشکسته رویان گلستان مهر با  
چنان اقتضا نمود که یکی از بندها که از اینها پیرمان واجب الادعایان  
تر و مخصوص آن در ستاده اگر نیست قوت قلبه است و در اتصال بر دلان  
اعلام و اعلان نماید و شرف که این قدرت که از فرمان بدین تعلیق  
تمیز عبارت است و استعانت آن با خود بود و با نظر بقی با تمام دو آنچنان  
صادر کرد که **نقل از تفسیر آیات پناه** و در آنجا بدانند که چون از  
معنا و قضا و قدر قلند و از بروج صبح اخضر از رنگ هستی ریخته و از پس  
پندار و دولتی برین جوار است و از اینجمله منافع ابواب غلظت این حصار  
آسمان را بدست کارکنان شهود و برینیکان منیع الفضل و جود یعنی رسول

مشاور و حیدر و احوال اطهار و کلمات اندیشه کلماتش در یکجا بجلید  
انامل اعجاز کلام خیرش دیده و روان و بین را بر صدق اغنی نشاید  
روشن و برافتن فضل آفتاب از بار وضع مقرر بدست قدرت قاهره  
ساقی کوثر بدین مدعا و لیلیت مبرین و سه الحمد و الله که این مفتاح جهان  
شاهی از امان عظام و اسلاف کرام و دست بستار کجا میاراید چون  
باب رسیده و این کل بهیسه بهار از حدائق آمال با بسیاری بحال لطیف  
لای و میدره از غایت نیم نیم جاده و جلالت ابواب بر هر چه بخت طوفان  
ما باز و دست و تنه افیلم که یو جهانستانی ما بر عالم دراز است و با وجود  
سرخه صاحب حقانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی بپوشه بهمت و الاوتیت  
معانی مقتضای عدالت کامل و مروت شامله بران صفت که موصوفی  
بغفلت بی سیر کب جو اکب معبود و خود نامحدود شده تحت بر شحات  
لال صلیح و مواعظ چشم غودکان خوا غفلت در سرایه نشانه و اکام  
که امت فوایم و ابواب قبول دار السلام امان بر روی آشنای کجایان ایم  
که هر کس بر اینهای دیده بیدار خود را باین مامن جهانیان رساند از قصاد  
خلل و نقص خواری و ذل مصون و مخدوس ماند و اگر با غلای تیره بختی











درست اندیش آن بیکور و شش ظاهر و ششست که در پیش قدرت تلاش را از  
 کشیدن محال با پروای نیست و هر چه اعلام را بر طره معشوق نشان داد این چنین  
 و تار و ریح و دما و شش را بر یکت نیم بهار چرخ میدهند و معبد او فرخنده  
 قاهر و کثرت جوید با بر و بر تبار است که حصر آن بر جیال دور اندیش آن معجز  
 احاطه ندارد آن بر بسیاری اعداد و اقلیم ای تغذرت و معدودی چند  
 که با قدرت ایشان در هر دشتن این چار دیوار استظهار دارد و در برابر  
 سپاه ایران چون نسبت قطره دریا و زره بخورشید جهان آراست شرح  
 فتح قلعه مبارک که ایران در زمان نواب خاقان و صفوان کافی و استخلاف  
 آن ملک و پندیر از یادای قدرت و میان که بجزرت لشکر و عدت سپاه  
 زبان زده بهایشانند و بسیار بر و جوان سپیده خواهد بود و پیداست که این  
 تو دو خاک را که بیاختی آن چند روزی بای ثبات و قرار نشود و شش  
 حلات این چشم منور که با بسمات امواج بنام و شش سیلاب بهار دم  
 مساحت و لاف مسارات میزد بای ثبات و یارای تو از نیست و غروب  
 بعون غایت آبی این مشت فلک و کل خبری از شش متی و خانه را اندازی  
 حرات سرتا غازیان غرت شعار که یکی نشد جان که بخت تر صد فرشته

و صد مات تو بهار و با صوت آرد و بهایت که زمین را از قصادم این  
 خلل در مکان و بر بروج قلعه باشد بروج چرخ که در در و راست از بهر  
 باشد و آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد بود و یقین  
 که در چنین اطاعت و معصیان و وقوع شود و نقصان از ملاحظه غفور و شگفتی  
 شمع خرد خود را با من عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت معشوق  
 آید که غلامه است نفعم ایما دفع علم از کتب اسنادم عجز و شغاف بی تو  
 بغیر غایت و حسرت بی اثر خواهد بود و اهی و محبوب محمد یک غلام شریفه  
 سیاه و صحت نرسوده شد و در قلم طالع با سم ساوینان و کارخان و میرزا  
 ابوالحسن و روی خاک و میر حسین نیز شش بر و عد و و عید و ریاضت اهل  
 قلعه مرده امان را بقو دل و جان مرید بود و معطای گویان پیرای  
 فرمان کشنده از روی تضرع و استیصال بجهت ترس بعضی اسباب به روز استعمال  
 و دود و در روز و معود میر عبد اللطیف دیوان فندار را با فیر و زانی که  
 نسبت ولایت قریبه به و لجان و شست با خند دست باز و بعضی اجناس  
 درگاه جهان پناه دست داده است و عمو و نه کی از غلامان خاصه شریفه از  
 و بار اقبال و با کاه اجلال تعیین شود که در حین خروج آن قوم و بقصر امان



تسلط غازیان کوشیده تقصیر خود را رضی نشود چلیس سبط قریب غازیانی  
 علی بن علی یک دیوان یکی که بعد از وقوع قضیه رستم خان معایت معاندان  
 محسوب بود در حین نهضت مومک معبود حکم اطلاق او فرموده مقدر شده  
 بود که روانه درگاه جهان پناه شود و در حین محاصره قلعه مذکور که پیشه  
 شریف پاپوس و الطاف شاهانه سر بلندی یافته بود با تمام خدمت مزبور  
 مامور گردید تا حسن اتفاق محرابان بموجب فرمان واجب الامعان بر دلی  
 و تابعان او را از آنجا که برآورده با امر او اعیان در روزی که قرار یافته بود  
 که دو تن و سایر محصوران بیرون آیند با فیلان و اسباب و راوس معاندان  
 داخل اردوی همایون گردید و عرضیه بسیار و خان مستل بر شرف قلعه زمین  
 داور و بآبدن سید احمد خان بدر بار آسمان شعار رسید نخست کسی  
 که انحصوران کوی اطاعت از امثال و اقوان چوکان مسابقت رفت و  
 شاد و یگان او رنگ بود که با تابعین خود که قریب به قصد و قصد خود بودند  
 از قلعه بیرون آمده شرف پاپوس سرفراز گردید و سایر اعیان نیز  
 بسبیل تعاقب و توالی با اموال و اسباب تبعیه و خفیه بیرون آمد و بقصد  
 خواهر خود بر یک ستار و دی معالی و حوالی باغ ابوالهی که در جانب شمال

قلعه واقع بود و در اول خود و بعد از دو روز و دو تن پیر یا مله را من خود دست  
 اقامت بیرون کشید و فرمان و حبس التتابع بصدور و پوست که جنبه غیظ آن  
 که انصاف و قیقه شناسان از نو روز و نیم آن او را که بوی خیان نماید  
 تشریب نمایند و از ماکول و مشرب آنچه بکینه تر از وی امکان تاب بر نتوان  
 آن و کشته باشند سر انجام دهند و بخشی خیان که دیده و در پنهان از ملاحظه  
 طول و عرض کن حیلان بود انجام یافت و آن باغ و صبح الفضا از اهلوان  
 حلی و برادر کسوت کستان پوشیده اعلی حضرت نقل الاهی که می هر اسم کبری  
 و بزم است بآئینی که سر بلند از آرزوی زمین بوس چون فرغ مهر و ماه چهره  
 استغفار خاک نیاز مالد بر سادده بکند پای بر تری جلوس فرموده بکار یکپا  
 و امر او حاجیان و قریبان و بنابر اللوک که در دربار اقبال میباشند  
 در عزم قریب و حضور نشسته و سایر اعیان و ارباب با عتیاز از دو جانب  
 سه روق عزت و اقبال تا در باغ صف آر کرده و اند و از در باغ تا حوالی  
 قلعه که قریب یک فرسخ بود و سپاه حضرت پناه مستغرق آید و قول دادند و جانب  
 روه کشیدند دولت خان و ستار و یگان و کارخان و میرزا ابوالحسن غنی  
 و میرزا و میرزا عبداللطیف دیوان و سایر پیرایان و مرادها و مراد صاحب وجود



بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف پاپیوس و کوشش استیلا یافتند و در میان روز  
 محراب خان و امیر عظام رفقا را به پادشاهان باروس مقهورین  
 بستند و بای کوه پتال و کرنا و کوس و فیزان کرده از نظر کیمیا گذشتند  
 بعد از استماع نعمات و تزیینات سلطان عبدالعزیز الحان و کشیدن چهره  
 اش به دو تاجان و سایر مرصحت یافتند و سواهی دور بخیر فیلی که در میان  
 حوز و سیریل و شکش و ارفغان بنظر این خدیو جهان رسانید و کیمیا را  
 که در دستند برایشان مسلم کردید و عیسی یک با جمعی از خود مسعود بیدرتگی  
 آن قوم معین شد که این امر تا حد و کابل رسانیده نمک را ند که فودی را دوا  
 انسان نسبت با ایشان نقصان و حسرتانی واقع شود و نشان و بجان بهدست  
 توفیق ربانی و ستیجی تا سیکه جانی توطن بستن اسیری ایران و خاک ربوبی  
 آستان ملک با سان با ضیا بخود و دران روز غریبی بنا به این مع  
 مشتمل بر جعفری بخاطر فائز رسیده بود و شب افتاد **قرن** کسی را شام و فسخ  
 مدینان کم بدست آمد که ملک قند بار و دولت محرم بدست آمد و زشت  
 همچون یک میکشان در پست میرقم که جام خیارم از دول پنجم بدست آمد  
 و بپایان که شد عشوه سیران کند کم کون عیان شوخی آن ریزن آدم است

جوهرت شاهان بهار و غنوی کوشی کای محمد ابد سر آن طره در هم بدست آمد  
 شکایت نیست که با عبدلین از کرد و کشید که از سر عالم ستادی از عالم است  
 بهر پر را سرایه عشرت مهتاب شد سلیمان جهان از دیو با خاتم بدست آمد  
 کسی نیست و حیدر از بلخ خوری حیدم فراوان شد بهار و عمر جاوید است  
 چون طبع مقدس خاطر اقدس بنا بر حسنیت و صفای طویرت متوجه است  
 در زمان دوستی و ولای سلطین سلطان ایران و هندوستان که از منبع کیمیا  
 تراوش در بسته بلضیا را آن جمع شب افروز از این مکر فخرشید ضیا مقبض شد  
 از محبوب نسیم عداوت غبار آلود و تیرگی اندود نشود چون باعث برین منفعت  
 خلف نادانی بود که با دستاه هندوستان چنانچه سبق ذکر پذیرفت تفاوت  
 علیه و انجان از کتاب محمود بود و از منسوبان دولت و الا امری که تالیف  
 ادب دوستی نباشد صادق و دیده بجهت تشکیک بانی خلقت قدیم نامشکین  
 خنای که کاین بی بضاعت بکاش آن مامور کردید باین شرح در سکه کیم  
 کشیده شد که **نقل** که کوه لعلی که جوهری اناریه آنرا از دیو لکلیل مقال  
 و نام و فعل آمد بر معانی که صیفی در آن نکته سخنان بقدر شایسته از خویش  
 ستانده نشاید آن تواند بود که کسی بلند پایه سخن را بدان جواب هر زوهر



ترصیح داده نام نامی واسم ساجی آن بادشاه و الا جابه را بران سند معنی  
نشانده و از این جهت بهر یک کتبی را به یکسانند و ساختن آن سر بر  
کردن نظیر خیم سیم به اعلان و از این جهت بر اوقات بنیم دوستی و اولاد افشانند  
که از خیم غیر آگین این ریاضین و باغ نکست شناسان بکشتن و در اوقات و  
صغیرین سبب رقیب طوطا و قدیم بلند آوازده کرد و در دهن و الحام و الحام که اگر  
بجست ظاهر نایب نعت عظیم البدل محالست و او را که صحبت است اما بگو  
در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب و دستان کشاده و سباب  
مکالمه غایبانه که بفارست نامه و زبان ذاتی خادم حاصل میکرد و آماده است  
امید که بخواهد تا ابد ایتلاف و اتحاد و باز دوستی حصول نماید برین  
بوستان بی خزان و دراز باد و بعد از این طبع نقوش مودت و اولاد بر آت  
ضمیمه خورشید میا که این اثر اقامت بی منتفی و تیرت بر لوح المانع میسر  
که چون از آغاز عیش و طرب و ارامی ایران و اوقات اربع غایب است  
حضرت رحمن برین طبع و طبع شناس و حیرت خایست اساس مرکوز بود  
که دید و شوق را از خاک استایم قدسه منوره و عرش در جسد و در جسد  
روشن ساز و بنا بر کثرت مشاغل جهان بانی و شواغل کثرتشانی از احوال

این سعادت غلی و عطیه کبری مجرم می شود و درین ایام سعادت انجام که  
از بهام کلی و خبری آن حدود بالکلیه فراغت حاصل کردید و مناسبت آن  
عنود که رقیب نعت والا نعت را از رقیب این دین واجب الادا از اوقات  
این تزیین و پوشش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد صفت مستقر  
خلافات از استغناء از اسعایت شامله چنانچه شاید بهره و رکن فیده بود  
بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد که شود و درین درو این دیار بخت  
رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام آبا و الا تبار سلانم و دست که بکمال  
صحفه که مذکور شده است و دوستی و اتحاد قدیم باشد و حرکت سلسله ارتباط  
که در دهر چون من و معین است که وایان ممالک مودت را بعد از شید  
تو اعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود  
بنود ویرانه که بر کد رکاه سیلاب حوادث با هم مضایقه نخواهد بود  
دران مذکور که کجی و یکتادلی استعاری بخوابش قند بار شده بود  
مطنون بل متین بود که نظر بر روابط منور نموده است و الا آن تم  
بزرگوار در اینجا مامول تقدم قبول شش می آید بنا علی نه با حاصلان  
و مله ان رکاب نصرت است و توجیه بخود و در دید و چون بعد از نور







سنگ خیز که ناطق را دیده بینا کلین تماشای این بنا عجیب  
نور آتشی که در قبال از پیر و آفرین خوان و معرکه کرد بر مناظر اخبار  
پوشیده نما که این قلعه کردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه و سبع الفضا است  
در دهن کوه لکی که از غایت قوت و اعتدال با کسبه فخر الاف مسامحت  
میزند واقع شده و بیش از آن کوه منبع مخصوص بحصاری رفیع عرض که از قلع  
آن تخمینا شش ربع تواند بود که یک سو احاطه آن نموده باشد  
در وسط آن حصاری سبع زمین مرفعیست که قلعه حاکم نشین و موسوم  
با برکت بر بالای آن واقع شده و از دیوار شمالی قلعه حصاری مشتمل بر  
سنگ انداز و مراغل و مورو و عریض متصل بدیوار که کشیده شده  
و در قله های دیوار مذکور متصل با برکت دو دیواری شیر عاجی و دیگری  
بدین محاذی هم در نهایت استحکام و خندق عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه  
انصال یافته و از هر کنجی اگر نیز همین بهات دیوار متصل بدیوار  
قلعه انجام یافته و جانب غربی ارک که کوه لکی در آن است واقع شده مشتمل  
بر سه دیوار متین عریض است که محاذات یکدیگر فاصله کمی بی کشیده شده  
پایین هر دو دیوار قند و سبع عریض صورت حصول یافته و هر یک

در هر یک

صد از نوره و عریض حصاری جنوبی قلعه قبله کوه لکی اتصال یافته که اگر کسی  
مزنوره هفت قلعه متین محکم هر یک از دیگر عریض و نهایت استحکام  
موصوفست هم رسیده و در هر یک از قلاع مذکوره بر کباب و بایر که ساکنین را  
در هر یک عریض است نباید کشیده می باشد و چنین قلاع متینه ضعیف کشیده  
بیتکان افشا شده آن حیران و عقل متعین را ضعیف آن در یادیه  
عجب کرد است بجا که سیه تحت جوان این خبر و کار آن در عرض نگاه  
و دور و نزدیک این اولیا دولت قاهره در آمد و سوای کلب علیان  
افشا که بضرر صد و با وچ بدو و جهان گذران عواید یک از نام او  
اعیان را آنچه رسید از غریب احکام که کارش آن الزام است  
که اطمینان از آن میرزا محمد تقی مخم خاصه شریفه از جگونی اوضاع نجوم  
تشخیص رفیع و تعیین آن نموده در آن باب نوشته تسلیم شدگان علم است  
نقل بر من نموده بودند از باب طبع سلیم را در باب فتح این قلاع شده و این  
و از بخاطر رسیده در آن میان کشیده اند از آنجا که این مصالح که بود و این  
فتح صاحبان این محاسبه مآثر عانی دی شان مرقعی قلیان توپچی باشی  
به توفیق و فکره و بود که کلید ملک شد و قند با ش علی می کشاید و در



و دست ولایت مدعو و نیز بخاطر سایر موزنان رسیده و سوای تواریخ  
مذکور و غیر تاریخ بسیاری از اهل طبع را بخاطر رسیده بود که احتیاجا  
من الطویل بخارش آنها اقدام نمود و از شتمات این فتح صین امری  
که در مدت غارت جلوه ظهور دارا است که در صین و در مشهد مقدس  
معیار معروض ماریا مکان بر اوقات جاه و حلال کردید که محمد قلی بیگ  
نواده حاج خان والی سابق اورنگ را که در حقیقت از خانه زاد آن  
خلاف نشانت جماعت ترکان اغوامی نموده نزد خود برده و قریب به  
بیت هزار خانیار ترو و جمیع نموده اند چون این معنی بدون اطلاع منوکیا  
در گاه که درون آستانه روی نموده بود تا آنکه عرضیه محمد قلی بیگ مذکور  
مشتمل بر اظهار عجز و عیوبیت مدبر گاه خلایق بنا رسیده چو تیر آسمان  
پیوند خواش آن داشت که تحت آن آواره بیدای حد خود را نیندازی را  
تنبیه و تا وین نموده بعد از آن عطف نان غرمت بصوب مقصود نماید  
و از آنجا که تصرف و تخریب این ملک فیلسفیر ارم و حصول آن در ارتقا شهر  
کیمی مستانی بر مدارج صاحبقرانی اتم نموده تنبیه آن کرده انجوده اقبال  
بال نموده عنان کجیت تخریب ارم تحت بصوب این مقصد اقصی و مطلق

علیا معطوف و شسته و در آتشا محاربه معروفی کردید که آن مقدول تنبیه بدین  
اجل با سایر سیده تیرانه جمیع ترکانان انکم گشته گشته بودای تفرقه  
گشته اند منق دولت بلند بایر و حذب اقبال آسمان برایه کاین قسیم  
در مدتی که در نظر ظاهر پنهان انغایت صعوبت و دشواری و در یکمشتغا  
دریالات محض توجه باطن قدسی موطن ضمیر الهام پذیر بی ارتکاب  
ترساندن سپاه و استعمال تخییر ساخته و پرداخته میکرد و در میکه همیشه  
بجست این حس و الا تبار جوان و دشمن این دولت ابد توانان قین خدایا  
و حشران باد **فتح افغانی و باد کسری اعظمی فتح قلی باری**  
محمد باقر شوق سرور مؤرخ خوانان صحایفه است که از نابیدن برک کل در  
خلوت غنچه وارستن بار نمودند در کتبها خبر دارند نیز یکی اندیشه و جادو کار  
خیال وقت پشته بر گاه تصویر امری بر حقیقه ظهور غایب چون سواد خوانان  
الواح ظاهر که بی سوادان لغزش باطن انداز خواندن و دریافتن مضمون  
ن کتاب الهی اطلاع می رسد بر جی که طبابت نفس مطهر و اودمان معجز  
و تسلیم دیناوی غنی اهل مرکب پوشیده این علت علم العالج را بسیط  
نموده اند بدون آنکه علت معلول انتقام نموده باشند ساکن بر لب لعل



اطمینان میباشد و گوی که انشادانی در افراش آفرینش کوشیده اند  
چهره خیال را بناخن فلک ال میخراشند و محواره ساکنان طریق اطلاع را  
این فعل و ایدون بر شبنم زلف کسبه و نقش اندیشه مانند نقش کلین بر خند ظاه  
معکوس نماید و واقع در دست شست و معلوم دبستان حکمت آبی خضر بی طیه  
السلام که خفته صوفیه حیده عیب بود در چین مرافقت پروان شمع و رب  
یزدان موسی عمران علی بنیاد و علی السلام بدین آیین طریقی تعلیم می نمود  
و هر نقشی که بخانه دانش از آن کتاب مکتوم بر لوح ظهور حقوش میباشد  
چون شادمان اندیشه از به تو تعارف عاری بود در دم سودا غرضی تازه  
میکردید و درین هنگام این خضر طریقی خدا شناسی که معلوم قدرت ذاتی توانا  
بشت و روی اوراق مکنون و بر و نه اندازد ای که ارباب نظام هرگاه عالم  
معارج دولت را معانی بر یوزده و صلاح و خوارق عادات بتند این  
کرده والا را از راهی شبهات و قصور ما که جالس سیر امامت داشته  
در و طات مهالک می افتند بنابر ارتکاب انفس عین حیرت سال ارتقا  
تسرب بدام کهنی خاص و عام از آن فرموده بود در این راه و در آغوش  
صحایف قلوب است اعتقاد آن زود و اندک هر چه هست

نظر بر اعات خوانین ثلوث مقدسه مطهره که بر سینه زودت هست و مال  
انشال آنرا فرض میدهند مستعد نمود اما در مرتبه اخیر که ملا خطه مرتب  
فرمود بصیقل زن مراتب استباه مجبور گردید اعتقاد ایشان در پاس داری  
سنا بر ستوار ثلوث پروری این مطمح اشعری فوضات الهی اتوود  
را اول مرتبه این امر بر کنار رود و بر سر دینی که توانا بسوده قلم و قلم  
را بقیلج هر اکنای که شونده مراحت نموده بود و در واقع شد بر خند مقدما  
شیرای تعبدی است و دانایان را در آن باب محال گفت و شنید نیست  
اما چون دانش پیش از آگاهی در تشخیص بعضی امور نیست بقیاس منصوص العلم  
میباشد اگر از راه علت که اسکا راست حکم بر تخمین نماید ظاهر میکند که  
و زمان اعمال این خدایان از آن کتاب بر فرور عیار آنود نا فانی جناب  
سجانی میکند و چه اگر از صباح تا فوج و از غنوق تا صبح بی فاصله بدام  
شیر با قلاج راح قیام نمایند و در سکر از فرات جهان نمای و جنات مبارک  
س من می میشود که در و غایت مست و مخور جوهرم دختر زرا بود و زود  
تو و زاول شب که می نامد چو باره جاده تا صبح از شام زخیدن جام بسیر  
میایی بر غالب کرد و در شب می امید که تخریب جامه و این جمشید و و از راه



کامیابی مالامال و کوک سعادت و اقبال این جزیره مهال نیز و این باد شمس آمد  
**شاهزاده و وزیر خلیف با دشت و هندوستان با اتفاق سعادت شاه**  
**وزیر سرور و اقرار قندار بی بی بی معشوق و مراجهت معلون چون نام**  
کامگاه امکان و رافع کسی نداید مرصع آسمان هر یک از افراد آنرا که از  
جهانیان بگریه مسند لای او یک جاده و جلال و پرستش قری را یک سلطنت  
و اقبال میکرد و بیخود بی سعید سعید فی بطن اقمه بویسته معاصرت عتای  
کفایت حال آن جزیره مهال بخود آوازده کوس بلند اقبال آن شهر را عالم  
مدار انبساط و قریب و بعید میرساند و سکنانش اغادی را در پذیرای امور  
مانند کسی که اطفال بکشانش نشسته آهنگ کشایش آن نمایند فضل و نجات  
نارسید بیاد و معین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین اقبال نیز و این تنای  
مرز و بوم قندار که از وجود تیره روزان هندوستانی آریان را بی نظر  
می آمد از آن قوم خدشان بجهت تسخیر در آرزو عنان یکلان غرمت  
بغیر و بی و اقبال صوبت با سلطنت برات حد طوف و مودت پادشاه  
ند و شاه از خاطر خویش است و اقرار قندار در خاطر پدید آمد و چون در چین  
است لایات لغت آیات صورت پیر شاه حسین سلطان پدید آمد

بنا بقصبت تدبیر و عدم اتمام محراب خان چکری کی قندار در دستش  
مصلحت را بخود روانه هندوستان شد و بارکان دولت و الی آنجا  
چنان خاطرشان بخود بود که اعلیحضرت خلل کرد کار بعد از فتح قندار  
بلا توقف روانه دار السلطنت اصفهان گردیده اند و درین دیار کسی  
مکرم و مدد قندار نماده هرگاه داعیه است و آن ملک تقسیم یابد  
لا محاله مرات حصول چاره نای شایده مامول میکند و اصفهانی این تقسیم  
اقدام کاذب و باطل فاسده باعث استعمال نیزان خویش آن  
سلطان جبرست توانان گردیده بود او یک وزیر خلیف بر شید خود را  
بیتفاق سعادت خان وزیر و بهادر خان سپهسالار و ستم خان دکنی  
و راهبهای معتبر با جمعی کثیر و جمعی غفیر و کوهی انبوه و قیلان کوه شکوه  
روان قندار بخود خود نیز با اتفاق شاهزاده دارا شکوه پسر کلان  
خود که بر سر تیره و بیعه بی استیاز در روانه کابل گردید و دست اندازده  
او یک وزیر با سعادت خان و سایر عسکر و اورد قندار شده و چند  
ملاحظه اعلام شایعات و جیلا راسیات و بروج متعینه و حد بیان  
رضیه ستمی اطمینان بخود که احوال بخله آن قتل و کشتار را بر این







هر پس خیل این مامول روانه کرکک بشوند بحضرت علی یک میر اخوزباشی مقدر  
شده بود که سیر کردی که از نظر از غازیان جلالت شمارش از نظر علیان  
روانه شود برسم ایغار روانه شده با چهار صد پانصد جوان که از ایشان  
همراه نموده بود و وارد میکرد و با اتفاق حاجی منوچهر و رفقا استقبال بخوان  
و قبا و خان نموده آتش محاربه شعل میکرد و میر اخوزباشی که با عجب رشادت  
بسات معروفست پانی شاست و قرار گرفته مانند غبار سیاه آن بر کرککمان  
باد چهار آتش تیغ درختان حریق و قبیله غرق آتش هر چند میکرد و آتش  
با آنکه آن تیره بختان مانند دخان بر عتبت در آتش سوزان می نشستند  
اعجب کاری استقبال ظل الهی از پیش برق بی امان تیغ درختان و غازیان  
که بران می نمود و یعنی که خاطر اقدس توجه کیفیت احوال خود نموده بود و در  
میر اخوزباشی شمل بر وقوع این فتح و دست دادن راهس و گزای و  
اعادی مدبرگاه فلک پنجه رسید و باز از این جلالت شمول لغزشت  
حسروانه شد و قلع خانرا از اصغارا این خبر ارکان صطبار و وار و سرزل  
گشته و از برقرار حیات نموده توجه قند با یکدیگر و بعد از وقوع این فتوح  
از تمام طاعه با نظم علیان شمرده دریافت که با اتفاق میر اخوزباشی

تا و رود امر اعظام در محکم خاطر جمع بوده باشد توقفت نموده قبل از ورود  
امر اوس که نصرت نامتار کتاب جدال و قتال نمایند و اکایات اطراف  
و جوانان و سده شوارع و مسالک آن جماعه سیر نموده باشد بطریق که چشم  
نظمی واقع نشده و قرون اصلاح دولت بوده باشد یعنی آورند نظر علیان  
صفتی که یک شیر و حی باشی و روشن سلطان لکلی را با فوجی از جماعه  
باحت اطراف و جوانان اردوی آن مدبران تعیین نمایند غازیان  
ظفر توامان تا با باولی که کنار اردوی جغتایه بعد رفته علم حرارت بر می  
آورند بعد از رسیدن این خبر سرست از شرف با هم امر اعظام صادر  
که هر که نصرت نامتار با اتفاق سیاهوش خان قولنامه قاسی و کلر یک  
کوه کیلومتر روانه ساخته سپه سالار قیوچی باشی در کنار سیر مندی باقی که مشایخ  
دانند توقفت نمایند تا خبر داده او یک سبب بعد از ملاحظه حرارت و جبار  
غازیان چون به درخان افغان سپه سالار جغتای محصیا اجل نقد  
حیات را بقای بعضی اوضاع سپرده بود در شرف خان دکنی را سراسر از نموده  
با اتفاق قلع خان و جمعی از امر و اهل و فیلمان کوه بنیان روانه نمایند  
و در تمام طاعه موجب فرمان واجب از علیان سپه سالار قیوچی را با سپاه کران



مؤوده خود توقف مینماید و در تالی الحال مرضی قلجان قوری بانی باخا طر میر  
که عقرب بنیان ثبات و قرارش کجاست ای سبلا بتهو غازیان منهدم  
و در این خوابت و این معنی با سهل و موهو حصول خوابت توقف  
نموده خود را سرعت تمام بدست و عکاظ و اثر سپاید رسانید که این فتح  
مبین با هم دیگر نیست که در دو قسم غریب نموده با اتفاق سپیدار بخود  
مسعود طمع میکرد و دستوی صفوف نموده امر اعظام در قتل کلمات  
نظر علیان را که حساب اتم بحر حکم می معین بود پیش و ستاده میراث  
را که کوک و معین بنیاید و پرباق خان مرزا که چکری آذربایجان را  
با بعضی از امار و قوریان عظام میراث راست و علامان خاصه  
با جمعی از امار ایما بجنبه خرمید از بد اتفاقا در آخر همان روز تقارب  
فائین و ملاقی و یقین واقع شده بین الحاکمین آتش محاربه تهاول بیا  
میراث را بانی با اتفاق تسامین اتفاقا با ش یک و خانی مرزا که یک  
یوزباشی علامان و خجف قلی یک ملا فراق خان و سایر جماعه بر سپاه  
مخالفت حمله آورده و قصد خلافت و مراد را که ای که نبوت سکون میبازند  
و در آنجا که در این بود و خان بفرست بهام مخالفین از آن آمده

۱۱۱  
آن تیور در آن هجوم کرده دست تهور بر می آورند و موافق خان پاشیه  
ثبات افشاده با جمعی از مبارزان کفایت نکران کرده سوارا پی  
که در کتل و کشته میکرد و درین اثنا سایر و غلظت طاعتش با جماعه طاعتش  
که کوک بر بود افاق خان سبکخان کشته کلمات متواتره و جمعیت غنیم  
را برانگنده میبازد و بالاخره بمیان شب و بجز که کجاست هر مکان خود در  
ازید و فرغین دست از جدال باز نهاده با هم جای جمع بنیاید و جماعه  
جغتای را از ملاحظه این حرکت و جلالت مجال توقف نموده ظلمت شب  
را حصن عافیت خود نموده آورده و دست فرار نهاده و از یک زب  
کرده بعد از ورود جماعت مذکور و سطلای ستا نهاده و از یک زب  
بر و در کت قیامت شروع و وقوع محاربه صلاح در اقامت ندیده و طبل  
دخیل گرفته و بجای استیصال روان میکرد و در محله و نبل بدنامی رجه  
استیاری میکرد و امر از غازیان عظام و حصنی کتخ جهانستان  
رخشان از نیام شکام شب بر می آید با سیوف مسلوه میهای محاربه  
و محاربه که نموده و مانند سپاه شاهان سیاهی آن لشکر اثر رجائی چند سال  
تولد افاس را با جمعی از اولیای کار از آن سال آنکه و فرستاده و



معروض میدارند چون این خبر مستر از حساب ناریا فکان مراوقات حجاب  
و حلال رسیدار تمام طاعه بام امر اعظام غرضه و زیادت که تا اینک  
خبر و بقی که چنانچه در این دو لغت نمودن محبتی محبت یافت قلعه  
در آن حدود و توقف نموده بعد از فراغ مهام مذکوره روانه درگاه جهان  
پناه گزید و آیات لغت آیات بغیر و زی و اقبال روانه شد و قدس  
معیار گردید و بعد از وصول و ساعت عودا خطی که یکوینگی شهر است  
بامروا و خاصان و علمای آن گاه دولت پیاده باستانوس روضه  
مقدس و فرای یافتند و امر اعظام نیز بعد از چند روز و روز  
نشر اصرار سعادت ملائمت نموده کامیاب خدمت گردید  
ابتدا محامره لشکر خودشان تاجیز هر جهت بجهت آنکه سیاه لغت پناه  
در اطراف مالک خراسان منتشر گشته بودند و جمعیت ایشان در قرین و قندار  
بجهت محبت بزرگوار میسر میگردد و بهر جهت چهار کشته و احق  
در عرض مدت مذکور بمرحوم خان بیکاری دارالتقاریر قندار و قندار و قندار  
زبان جان بسته با وجودنا بشر آفتاب و کسی برهوی آن ملک که ک  
سنگ را مانند بخت چهار و اضطرار بی آورد و بختی و بختی و بختی و بختی

قلعه شسته روزی که تیر بود و قلعه که قریب یکوینگی است میگردد و آنچه در  
تقطیع بوده باشد عمل می آورد و در عرض ایام محامره مقرر داشته بود که  
الوار قلعه نمود و بدستور معهود با گذارند تا آنکه بخوابی صدق انتمای  
مگر خاتمه الموت ده روز قبل از رجعت غنیم باطل طبعی بدرد  
جهان گذران نمود و جانثار رضاجوی اعلی حضرت ظل الهی نمود و از غراب  
در عرض ایامی که محارب خان فوت شده و قلعه محصور بود و عمل اقبال  
نیز و ال این جنس و بهال خللی در ارکان قلعه داری بهم رسید و آنجا است  
نوبت آن جهان می بگوشتش غایب و خاص بی نیل مقصود ما تذکره راجع  
گردید و بعد از وقوع این فتح معین بیکاری کردی دارالتقاریر و بورا به  
ایران غلام خاصه شریف عنایت و محبت نمودن چون شوق شرفیات  
دارالسلطنت بصورتان عنایت بفرست بود از راه اسخا وین و حاجم توجه  
مقصود شد و در چنین زادگان معترض بر اوق غنیمت گشته از سیر  
الواله یا حسین ان بر منزل محب و الما خطه آتش آت و از اخلو و عشته را ندوز  
که در امید که پوسته کوکب و است اعادی قرین و بال و خوشید عالم  
اقبال این خدیو فتح خال و روضه السار جاده و ملال طالع باد







سراسر قلوب بیدار ایشان خوار و احتیاج از شکفتنک حدیثه انکاش  
کلیت بخار کاتب برات احسانش خط نه بر آتا خام کشیده و صیت  
زرباشتن چون ذوق مهر نیز مشرق تا مغرب رسیده هر چند زمان  
و خامه زبان تحویر توصیف احسان در حقیقه زمان و ذکر امکان  
لعل برخی نزلان بجهت عجایب طاریان در ملک بیان انعام بیدار  
من مستعان کوهرین حکایت را در گوش کشیده و ساطع خوش نشاندن  
احسان آفری را در نور و زنده و اقطان مژده مستور نماید که بعد از رحمت  
سفر خجسته اثر و آثار و زنده و اقطان مژده مستور نماید که بعد از رحمت  
کردگار که مشهد مقدس مقور آیات حضرت آیات بود چون طرز و احسان  
سکالی زنده راه یافتگان سراسر و عده بندگان خدایت شعار  
مقدم نشین مخلص شاهای بار یافته خاطر اقدس محل الهی مستحق بحال  
مژک و تارک زرخش اسخانی با یک مالک طریق بل و در کمال  
مراتب و صفاتی و یکی رسیده دارالملك سنای متجرب و لیوان در  
اندیشی و ستوده رای محمی هر کس چاکر بخت شیدار اسرار شامت و  
سالت بر کزیده خاطر اعلی حضرت غنا حقانی مقود شیوه مردم شناسی و قدر دان

شارب حقی الطاف شهر یا مطرح استغنیایت کردگار است و در  
امیر کمار باشی پسند خاطر دریا معطر افتاده بود و موی البیه  
مستطاب صاحب از کفا و اقران استیفا کشیده بکلی بگری دار المومنین از آباد  
که بعد از فوت مواب خان در و جاحدی مقرر شده بود و موی البیه غایت فرمود  
و هر روز با جاسانی تازه و انعامی بی اندازه آن شایسته القات را بر مدارج  
افعی ترقی می نمود و از احسان عطا یی آن حسن و اقلیم شایسته انعام فرمودن که  
چند است مصلح بر قطعه لعل آمدار و بخوبی مژین بوقایت شایسته انعام  
که سراسر بای اندیشه و احصای تحت جواب آن چون موبک فرسوده و قلم  
سکستان کند و زبان بیان در توصیف و تعریف آن چون منع از کشیدن  
سنگستان تنه است بی تایی عراق با وجود متع کتب سیر و نشین اخبار  
سوی نکریده که تقسیم انعامی از هیچ یک از پادشاهان نیست به بندگان  
بوتیج پورسته بشیر و مجموع با شهای بخشیده قانی با با این سنگهای کر  
در کفرین نه نه چون موازنه هر کای با کوه کران خواهد بود اگر عطا یی  
عاقی با این بخشش حساب نمایند تا همه سها و پیش خوشید جهان آرا نخواهد نمود  
حق را به قیمت این اسان در میزان اندیشه کرامت اما قابلیت منم البیه



و این طاعت بکمال کرده و صد چند است و گوشتها را و جدی که در عطا  
 کنند آن جواب نهند از یک یک آن بخیر آن خسرو سخن آفرین انجوا می طایفه آن جان  
 دقیقه نام بسیار آمده است که در حکامی که امواج دریای رحمت با و نشانی  
 مسطورات فوق را در امان استحقاق آن کان مردی می افشاند خاندان ایشان  
 معروض میدارند چون محبت این قسم تحف که اینها را از آن تر است که در حق آن  
 حوصله ندست کمال آن که نشانی است که طراز کربان و زیب بیان سر  
 صاحبان باشد علی حضرت ظل رحمن در جواب می یابند که این قسم طاعت وقتی به  
 ملکیت خسروان استوار می آید که غایت عطا را از او در ذکر خلود دوام مثبت و  
 مرقوم کند و اگر آن بود که بر آن نهاد در نظر شهر باران و بوی عمارت  
 الحق از تو صدق این سخن بر آمدن کوهر از عیان و فعل از بدشان است که یکی  
 بهره نمای خود خوشید تا بان و دیگری نیکو حاصل از بر نیان طلب داشت  
 و اگر این دو صفت معجزان و آن در رحم صدف که در بدی بر تو  
 بیان هر روز استماع شنودگان تنافعی صیرفی جوابی که از حالتی که در  
 میزان اندیشه و سخن این سخن را نهاده و در اینها تر و در دیده بینایان  
 یا بهر تر است چون در بد و سخن نشیند علی حضرت ظل رحمن در بد و نفوذ و یک آن

بخورشید درخشان کرده شد و خورشید درخشان از احسان بر دو گونه می باشد یکی  
 با از قابلیت مواد که بسبب آن سنگ در کان و کل در بوستان کسوت لعل  
 بدیشان می پوشد و دیگری انعام را بیکان که پنا یا از خون پناهی از فیض آن  
 از عروق نگاه می شود بر دست خاندان طراز نگارش انعام عام این خسرو  
 سخن و غلام نیز از حضرت است تفصیل این احوال آنکه روزی در معین توبه می جو  
 مسعود و شکار سپرد پای زبان پربانی معروض داشت که مبلغی از مال دیوان که  
 بخوبی لایک و ملائیم یک فقره بوده برسم ساعده باز یافت بخوده بسبب منق  
 حال و کثرت عیال قادر بر او آن و محبت و محصلان دیوانی مطالب آن  
 نماند و از خجسته در دام عتاب و شبکه اضطرار گرفتار است بر زبان و می ترجیح  
 کند از نیکو که مجموع و جوی که از تحویل لایک یک و ملائیم یک فقره مردم است و مطالب  
 آن می نمایند چه مبلغت را کان دولت قاهره معروض داشت که مجموع و در بود  
 قریب بیست و در قوامان می شود که تحصیل محصلان فقره شده که بوصول می آید  
 اگر مبلغت ثروت و مکتب موصوفه چون خیر از چند و سیت بلند شانه ای  
 راضی نیست که کام آرزوی جمعی از چند انعام شیرین و طبع کروی از زهر مرارت  
 امید و یا سر از و کمین باشد تمامی آن وجه را که بر مایه عوری طراز چندین نگاه



سب و سگاه تواند و تحفیف و تشدق مقور فرمود و بنا بر جهت که از کاه  
علی کشودند امیکو بوسه سحر جان این طفل پس از دریا بی بی بایان القاد  
آلی مایه داشت و کوفی این خاکدان باقیست مرفق جهانیان که بر بار بار **موت**  
**موت نیامد و میرزا صاحب الله صدر مالک کرد و بفرمود و بفرمود و بفرمود**  
**و سیادت نیامد و میرزا مهدی و در محبت نیامد و موسی الله بر نزل تناسل طریق**  
حیات و سالکان و از نو شیب عاقبات پوشیده است که خیمه بدن و کلاه تن و در  
خیام ضحی حضرت پیران با قواد استخوان و اطباء کورده و شیرمان و استوانه  
انفاس که نسیمی است و زنان ربای و دشته القوی و جواس و زنان قوی و  
برین خیمه حجاب آساورای عیانیان داشته لغامت درین مکرر  
چون خامه نین بپوشد و مکن مسکنان در آن خاص از برای خاست  
و چند این بنای عجب در نظر جمعی که کائناتان از بساط طوطا بیکدشته و بیبرجم  
چون بنای هموان استوار است اما در چشم کوهی که خواص بجای در ریاستند هم عا  
سیلاب بسیار است که باره و در قوت با ذب آنا فاما نشسته مشرب و قوی ماکول  
و صد و ترقی فوق آن در دنیا باین لباس چون خمر که با او اندام پایش و در  
و کوفت با نعل ایام و اصل حرب و در آنان آن بخت سیکرد و واکوفت و توفیق کیم

درست

دست از رفته و بکن باز دارد این کلاه و کرد عدم مستور و ماسته خجسته  
بر دشته از هوا در دریا بیستی معنوی شود بنا برین امر که از درین سال حجت  
بنیاد عفران و سگاه میرزا صاحب الله صدر مالک کرد و که عالم است  
و مردی و جهان نوشته صفاتی بود و سفر جبار از وطن این زندان جستار  
مغوبه یاری حجت و اینهای مغفرت روانه شد و منصب جلیل القدر  
موسی الله انبیا غیور است و کمالات جسمی و بنی میرزا مهدی خلعت صدق آن کاه  
سبحان و موت تعویض یافت **و کرامات حضرت آیات و بلاقات مجید و همین**  
**و شغال بعین و غریب و سیر و سکا که خامه بدن کاه خالی از لاله طوطا**  
**کلاه شده و در کاهیکه کلید فرودین در بای شکفته بر روی روزگار کشود**  
و ملا و کس کل از نهانخانه نیستی هر روز شایسته استی آغاز بر فغانی غمزه  
چمن بر آیه چنار شادان پوشید سیاد دامن بر بهاری آتش سپرد  
کل و در آن کز نه هزار انسان چون میکساران از پانه کل مرست و بهوش  
و چون متادان کلشن از آن روی هم آغوشی مرغان خوشنود و جوش آمد  
کوندگان کو کونوا و زنده خوانال بلند او از سر درختان آبانک رسا  
خروش آنا نهانند پادشاه و فان و ارا که بپوشه ساغر کامیابی لبریز



و تنوع جهانگیزی و خوشنویزی و تنوع زیاده و تنوع آن در دل پدید آمد که در میان  
سپاهان و شیراز و دیدن کلبهای رنگارنگ و نسکار مرغان آسمان رنگ  
شاد و اغوش و مینا و افروز کرده در روزی بخوبی از هر چه توان گفت  
اقول نه روی اختر عیون و در شش نشان جلوه طالع و سی نمودخت باغ  
مینو شربت کوه از رنگ شکوه و دین نکر پس حسن افروز و توتیا چمن  
کشید و نوای این نرزه جوش خوش نشینان آن گلستان بهشت نشان رسید  
خ روزان رنگ بهشت برین از جوش بادشاه روی زمین مانند سبزه دار  
آسمان که از رفیع افق آن لاله رنگ بهارستان بی قرانت بکلبهای آشی  
چراغان کاراشکی درشت دریا چمنبرک آن گلزار از پر تو جواغان  
کرد آن خوشش آسمان بال بخشن مروان پدید آمدی آنکه درون که از  
از رنگ آن خون اختر در شش و آسمان بال آن هستی دراز آنک  
را در شمارند کانی خود و چون روی باده کساری و جسدی سپری کرد  
بر روی خند بلند و پارتخت از راه چشمه های روانه خلایق سیاه چشمه  
و که درانی و بچشم و بچشم زار نشسته اگر در دستان آن دشتهای چشاور  
از بیاری کلبهای نکلین چون درین چمن پدید آمدند گمان درین دشت و در

درستبای

درستبای رنگارنگ تماشای را گمان نشد که مگر در زیبا خضایت از  
باده ناب کل کل شکفته با کاروان بهشت را از گنجینه با کبر و زمین  
را شکفته آبی روشن از آینه دل به رنگ بر روی سبزه های زخار کون مروان  
و هوای مانند دم جانش عیسی نرنگه کردن اندر کان کل و لاله بهر سو کردن  
هر روز بر سر برده برتری که مانند آسمان خانه کدانش با مست در کشتی کردن  
سرطندی بی اوجت و در کف ازین نورشتی بار آسایش بی اندخت بندگان  
درگاه و راه یافتگان مایه گاه در بندگی آن بکر پدید حسوان با نام تاشام و شام  
تا با نام کشیدن ساعری دو ستگانی که دانه ها از آینه دل می شستند و چون  
نهال که از باد بهار در خیش آوونی آمد از روی بندگی آن سرور و مبدع  
بر جو بار رنگی میرستند کای بهیرم افروزی باده چون نشی بر آب شنا  
میکنند و پاره از سواری باره با دنگ آب در قار کوی پشی از پشته هر کرد  
می هر دند بن آیین روز با جوده شد و دشتهای در زیر بی اسپان نوز دید  
آمد تا رنگ بچشم و رنگ از شمار آوون بحیرم رسید و آن جامیت و کشت  
و بهشت و زیبای رسا چشمه آفتابی از فلز کوی که آن شهر بر زمین  
مروان و از سر آن کوه از زمین گستره باین زیرت گمان توان کرد که



کلی با این بسیاری و آشنایی این بلندی در جای دیده باشند یا نه  
کران و میر سال شنیده چندین بار که با چشمه و پای آفتاب رختن در  
ساعتی برای برقی ساخته و از برای نگار خنجر کران دشت بر کل باشد  
گاهی با بندگان که راه یافتگان بارگاه درون پیشگاه اند و سوار  
و برخی با که پوشیده رویان که مانند آب کوه در برده بر سر آمدند  
بخیر معوضند **مکر حاکم و علی کرستان** چون پیش از روز  
شدن ملائکوی بر یک و بوی خوشجات زمین داران مرز خراسان  
بیانخت کردن نشان رسیده بود که مکر خان باو شاه ترکستان دیک  
بار از نیکو سپهر کران دور از دانهان شده بهوس دریافت بر مرز  
روانست و شاه نظر یک برای مهربانی با یکدیگر توان بخشیدن و  
بشمار غنای شده بود و هر چهار روز و ستادگان مکر خان دریافت  
با بوی نموده نوشته اند و از مکر چون از یکدیگر تسلی کوفت و سوار  
در روی اور روی نموده و امید آنکه در کساری دیک جایده است را آبروان زدند  
از خوشی این در برین آورد و از روند این میباش که پس از روانه شدن  
مختوری بیکدیگر روانه خاک پاک مدینه نمایند و از هر بار با مکان او آنچه

شایان

شایان پسندیدگان گوی دریافت باشند بای آوید و ستادگان او در  
درگاه حسن و کتی پناه بود که نوشته شاه نظر یک در باب پدر و خودن پناه  
کرستان جهان که از راه پایا و از یک جهان کثای رسید و فرمان حدیو  
بهسانان از برای آوردن بیکدیگر با بازماندگان سپاهان نوشته کردید  
و بخانه سوئی چون زار و ستاده شد دران مرزین هر روز سوار  
شد و تا ختن سپ و با ختن چوکان و انداختن تیر و زدن شتن بندگان  
نواختن سازهای دلکش و رفتن جام و کشیدن مایه های اندوه زده است  
افروزیم خوشی میکند و در دهان روز میرزا مهدی صدر امران از برای  
دادن آتش تدر محمد خان دستور ی رفق سپاهان یافت و با این شعی  
و شیوه سخت باد شاه فرمان و کامیاب شد و خوشی میداد  
تا هنگامی که تا در حاکم هوای مهربانی جای کل نبی بهار از هر روز کار  
برآورد و هر روز درستان خانه پدری کلش را در سبزه مرغان بکانه بر دند  
هوای شهر جلوتاب از روی شاهنشاهی کردید و بهوس کوش دشت و سپاهان  
پای در دامن کشید و سر زده شای هوای سپاهان روان و سپاهان از خوشی  
چون زنی جوان شد و زنی باین پیش از برای کما اندازی بهوس سوار



فمودند چون تنگ کشیدن تنگ کمران را از بسکی جولان بازیدار داشتند  
در آن کاهت کوشی سکار نهفته بود از آنجا که کاری که روی نمودن آن را گیر  
هرگز روی ننماید در بهنگام نگذاری که پادشاه نیک اندیش را با چار زور  
بر خانه کمان زمین بایست نمودند زمین سمن با دکت آتش هر یک یک سو  
در شش آید باز هم شیشه جالاک و بهادریر که در چنان نهان شده  
بردارند حال دم زدن نمی ماند مانند شاه پهلوان بلند پرواز از زمین چسبیده  
خود را بر زمین گرفتند جان جهان را از آن دم از چشم زخم لزلان و شیشه  
دلپای بندگان در کوه با نفعیده هر کس که از آن بود صد هزاران درو  
و آفرین بر دادار جهان آفرین با دکت این که در شوار با سانی کنان پذیرفت  
بیکرهای پنهان و دلپای استرزه از قو جان خوشی گرفت پس از آن بابت  
نیوز و آخر جهان افروز روانه سپاهان شده روزی فوخته با آن شهر  
دیده که جای خوشی و کامرانی در آمدند و در میان خانه والا که گمان  
بلند پایه را از بس سرافرازی است و نارسامید انداختند **دگر بار ماندن می**  
**تدر محمد خان** و مردم تدر محمد خان زمین نیکو بوسیده بسور غاشی سرافراز  
گشت و شیشه تختین شاه نظر یک بابا با نماندگان آن پادشاه بلند با یک

با نماند

با نماند بسیاری که از آن حسودان و بود و بهای آن زیاده از صد هزار تومان  
مسی ترکستان فرستادند و نامه زدند که زمین آن پادشاه زمین سرای سنج و قبا  
در دیو و نجاشی کی بنده درگاه در رشته نخارش کشیدند **نام که در غریبه اند**  
**سلطنت نامه عبدالعزیز خان نوشته شده** تا اسامی سامی آبا و عظام از وجود  
اجلات رقم پادشاه و حلاوت آثار موجب استقامت و استوار باشد بجای سلطه  
جنگیر خانی و خاندان عظیم آن قالی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان  
و اساس این دولت و الامد عایم اقبال آن حسود و ولایت پادشاه  
سلطان طریق انظار محبت بیکان و مودت بی پایان که حکایت دوستان  
را بخوان بدان از استکی میدار در لوح اقلاد و اعلام می بخار دگر بار ماندن که  
بنیان ابدان است از معمار وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذارند  
و خیمه سستی ابدان را از شمع طباطبای شیرین و ستون آخوان برافراشته بچوبه  
این بنای رفیع اساس از تدر و انقاس در زلزل و این خیمه گردون هماس از  
چوبه چو اودت در خلل عیادت اگر با فکدن لشکر اندیشه اطباء وقت  
پیشگی حیات آن از صد چاره این بحر طوفانی این توانی شدی است  
بنیای هر سلین و اندر اندین و سلاطین ماضین غریق بحر خاسته می نگردید



فردی یا از افراد ناس این کاس ناکو ار را بر غشید که چون این منزل نشین  
جای توقف و تامل است تصرف نیست پس بدید ارباب به خوش آن تواند بود  
که از نظر این دکان بر حسب منزل پر فریب دل خود را که بهین تحفه آن  
مستاعی بایان و آن منزل جنبش آن است بر داشته بقدر جمیع بهستی که  
اندرا بر احسان در آن سر جان بدان مواظف است قناعت نموده بر  
قوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی تسلیم و تسانست کز دیده مرارت خود  
پستی و چشیدن و سابط قیمتی حیات را چیدنی و بر چیدنی دانند و در نزد  
نفس باریه با هر محال است که دل بسته ناپایدار بتوان است و کوفی که بطن  
بزدانی شمع کبر اوراق ایام را خوانده و عیار ملال اندیشه های باطل زندان  
صیقل انده اندازد که انچه ای دایه دنیا در دل باری و از عیبری آبی علوی  
بر خاطر عباری نداند یقین حاصلست که آن سر کرده ارباب دریافت نیز  
از وقوع قضیه ناکیر سلطنت و مخوفت پناه ندر محمد خان که در حقیقت  
واجب لادای حیات را بهر منجسلان لیلی و ایام سرده که هر خورشید فروغ  
نفسش را از دست ترک پختی سر کرده اند آینه خاطر را عیار را و تلفت  
نخواند که در اند و عمر غریب که قدر آن شناختی است از روی آگاهی و تحسین

مرضات

مرضات که صرف نموده ایام حیات را خوشبختی و کمالی خوانند که را نیند و دوستان  
در وقوع این قضیه نیک غالب بخود تصور خوانند و نمودن در جانی که آن سرگشته  
ملک نظام کارکنان و عطا عطف عثمان از دوا غرور برای سرور نموده اند  
و بهر آن که در لغزش می افتد آن عقل مدینه مشرفه علی ساکنان العت  
الغنا را که در خیره گشته شود و قیام بقدم و صایا بمقتضای قرائن بعثت  
غلام موقوف ضای و لیا واد صیامی باشد بندگان بدست است لازم نمود  
در هیچ را که صفت زبانی موصوفت باشد بر فاقه معلمان و سوان  
سلطنت پناه در نور بر آن زبیده او را یک سلطنت است که تحقیق و تفتیش  
میلان خاطر و لاد نقل لغزش آن مسافران نماید بندگان زنده الکتبانه نظر یک  
را روانه خدمت سامی نمود که به اینجای آفتاب ضیا اقتضای مقرر فرمایم  
که یک کاران دولت و لایعجا آورند که اکمال انا فاق اقبال و احلال  
طلوع و مناسع باد و قایم **شروع** درین سال محمد علی یک ناظر سیمت و دواع  
حیات نموده واقف بقایق خدمت و بندگی محمد یک مغالماک و له  
موجود حسین یک قجاجی که شریف غریب خصاص داشت معصب مذکور بود  
کنه خدمت غریب مالک کسین یک بر او دست را لیه مرجع شد و هم درین سال







تو بهار از دلمان آید روانه قدم بر خیزد و او تا رخاں بیکر سبکی مذکور در وقت  
انقوم عاقبت محمود را بسیار از یک سلطنت و سریر دولت عرض نمود و بعد از  
تحقیق این معنی مناسبت و ولایتی بجمعیت سپاه نمود و در مبارزات بر  
آزمای قوهی باد و آهن کلاه و در یافت که بقصد استوار  
که سوار مطابق اصل بخت سپاه خود در حرکت آید  
پشت از ایات عباده و جلال روانه شده و بخت نفل حسن در ساعت مسعود  
زمان محمود بیاض و بیوت نظام عباس آباد در سلطنت اصفهان که  
از کثرت بیست و هشت خلد برین نفل مکان فرمودند و تا اتمام آمدن سپاه  
اطراف و اکاف با مالک محمود و انقوم خجالت اندوز و ستمنا و یک روز  
مستغول محاصره بودند و برین لقب و جهراستغال نمودند و در آن امر بقدر مقدر  
سعی و اهتمام که در همان بنمودند که نر و اودن و پارسه جان نهادن با عیانت  
بیغایت الهی بر می آید بعد از انقضای مدت مسطور استماع نمودند و سپاه  
حضرت پناه نزدیک رسیده اند و جرات و جلاوت او تا رخاں و غازیان ملغز  
شعار قلعه و از محمود و محمد بنیل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده و مراجعت نمودند  
هنوز الویه دولت و اعلام سعادت تا عباس آباد در حرکت نیامده بود که

فتح و قهر و قوی و نکوناری عادی مدین و تیر و دلان عاری از لوی و قطن  
رسید و ارقام شمل بر فتح و قهر و قوی با هم بیکر سبکیان و امر او و زرا و حکام  
و عمان مانک محمود و صادر شد چون هوای دار سلطنت اصفهان سبب  
از اطرصار استانبول اعتدال منور شده بود و قهر و قوی و اقبال بصورت صواب  
بلاق بر سر و خشم زانیده رود و روانه کردید و در آن سرزمینها که بعد و بت  
میاه و کثرت کل و کبابه مکرر شده و افواه است اقامت نموده و در ایام اقامت  
از مکان نر است که کاهی سرچشمه محمود که از غایت صفا و غایت شایسته  
تا کریان صلاست نمودند و در روانه شده بعضی اوقات به یکایک شغال  
میفرمودند و درین اثنا سمع استیادگان کریاس کردن اساس خبر آمدن  
کلنگ محال دار و فرج رسید چون خاطر ملکوت ناطق توجه سکار کلنگ میباشد  
عمان غریت بدان صوب صواب مطوف گردانیده بخوشی و خوشی اگر  
کلنگان آسمان آهنگ است و فرمودند و در همان روزها با التوا علی  
سید ابی عبد الغنی خان پادشاه و الاجاه ترکستان که بجهت شایسته  
دوستی ارسال نموده بود با امان صداقت ملیتم زمین بندگی نمود و بشراف  
و است مجلس خلدت کل سرافرازی یافتند و میر جبر اخان خرمشهر که در آن







سباع مذکور بدل عهد مبدول دارد که چون برتر مراتب باشد در آن بهشت نشان  
سلطه جنان عظم و ولایت در هنگامی که آیات لغت آیات بقصد تبحر  
در حرکت آید پس این ماحول می شود باشد لطف آن به نشان عظمی و  
درین عجب بد طولانی نگار برده در اندک زمانی بر وفق مدعا سر انجام عمو  
معروض گردانید که بطریق که ظاهر است و غیر مقدس بر تو افکن کرده  
مطلب حاصل و طاعت تعجبات مردم باطل گردید و بهر آن آردان رایا  
حضرت آیات را از بیلا قات مراجعت واقع شد و در روز دریا عارف  
توقت موعده بی آنکه داخل دار السلطه صنفیان شوند متوجه بازماندن آن بهشت  
نشان گردیدند و امر فرمود که شیران را همراه آورند که در شمار کاهبهای آن  
دلپذیر که شجون اصفوف و خوشتر و افواج بهایم است ملاحظه شود صید کنی  
آنها که در تود و در برتری سیر و سکار استغفال عمو **سباعی** که تو گمان بدانی  
تعمیم داخل بازماندن که در آن مکان ترست بنیان هر روز و سوار  
و کشیدن ساعه های رستار قناتهای باغ و بهار بنیم افروز و طرب اندوز  
تا آنکه روزی از روزها بخاطر قدس خطه عمو که چون اسباب از تاب و توان  
حق شیران نیست که بطریق نوید بان عنوان در شمار کاهبها باشد و شیر

امیرش شیر و اسب صحرایی میخیزد بر روی گرد و نهما ترتیب داده همراه داشته  
باشند و مدتی بدین عنوان شکار کاهبها برده و هر وقت از ملاحظه صید  
کنی **سباعی** که در این ماحول است و احیای سیر و دند و چون بعضی اوقات عبور  
کرد و نهما از آب و گل دشوار بود امر کثرت از معدن نفاذ صید و ریا  
که خصه شیران بر روی فیلان کوه بنیان که در حین فتح دار القصر از  
تقدیم با خط تصرف در آمده نصب نمایند که هر وقت همراه باشند  
همین را قلم این درستان غریب نشان نیز سیر روی بندگی از باربان  
نم قرب و حضور و اوقات ملثرم رکاب مضور عیاشی باشند بی نشانه  
انزاع و ارتکاب استغراق هرگز شکاری بدین خوبی و صیدی بدین  
مرغوبی در عرض ایامی که سالیه مثال دنیا که دو کوک جاده و جلالت  
و هر روز ملاحظه انواع شکار با بینا ندیده و از بهمان دیدگان  
سال کشیده چه صید شیران باشد عاقلان دانش مثله مثل بر رعایت  
سیوه شود و ضرر و ماس داری مراتب احتیاط میباشد در دفع حضرت  
خیم از چرب تر می سیر این بر دوش و در ترک طریق بی صفت بوی  
هر از به عاقلان مذکور کن در هنگام گرم نازی با هر احوال نیست که تم



عنائی نماید و هر صیدی که بغفل جنگال در دست مناج تدبیر هیچ چاره ندارد  
نکساید در پیش تیزی جنگال آهنگش جامه آهنگ چون بر این صحرای  
نبات و کوفتا بخت قهرش را تو میدی از خلاص و نبات در غم نه  
صید بندی رسیدن بر دویدنش مقدم نشین و در بساتنهای شربت  
انداخته بشکار باراده اش جلیس و قرین قطع نظر از حیاتی کرده شهر آ  
چنین را زینده بینا میگردانند که شیران بجای کلام معلوم حکام طراز شکا و این  
طرز غریب زبان زد کنندگان کشور آریان لغو را باشد در اوقات  
شکار این لوا العجب شود که کان امری غریب بنظر کشیده کارشناسان تجرید  
را در بحیرت مغرور ساخت شرح این داستان عجز است نشان چنانست که  
یکی از شیران که در مکت صیادی طبل نو آموخته و صحرای شکار ندیده و تجربه  
نمیده و خسته بود و میخواست که بدار او است که آشنای صفت صیادی و ماهر  
شویو استادی سازند لهذا منظور نظر خان روزدان آن بود که در وقت شکار  
ماده که از صیاد خوشتر از زبان و باب بچک و دندان نو آموختگان  
با صیاد امیر شکار است بولی و به که مباد و درختین مرتبه صیادی که هنوز  
اولک لذت صیاد کنی نموده از چشم بدمو که مبارزت زخمی شده و اول

جسمانی شاید اقدام برین از نماید و بحسب اتفاق که از تیزی که لغات حدت سن  
و نور سیدی سینه صبح اسنانش از تیر و تپ کام و دهان طالع نمایانی انداخته  
و بیست و یک میر سکار از اعلات بعد سافت چون بعد از امعان نشانی از  
و دندان او طوطی و دیگر دوشیر نو آموز را مطلق العنان میسازند و چون میشود  
رسا بنین آن از دای شیر اندام تمام بود مانند مرغان سبکتر در دم  
آهنگ آن که از غنودهی با کانه اش در قید جنگ و دندان در می آرد بعد  
رسیدن شیر بانان که دندان عدوی اما نه ملاحظه بینا میسازند تا غلظی  
که غنوده بودند مضطرب میگردد و قصار بعد از تفحص و وقت نظر معلوم  
میشود که دست امیر سکار قصار بر شیه دست که غذای مقرر که از دست دهان  
اجل رسیده را در دهان میچیده و دستا داند اش از انبای نوع همین کار  
برگزیده است الحق نظر که از این حال تعجب بر تعجب آفرود خدا سازند  
نودن کار برای این حسن و اقلیم که در آن عیان چهره ظهور غنود و بعد از  
که از شکار شیران آرد که از حسن و قدر شناس امر فرمودند که تلافی در وضع  
و بخت طوطی بخت ایشان مرتب داده و محفها را بلا جورد و طلا ازین نمایند  
بکار شکار چهره اقبالی و بختی ازین نمایند که تا شیر کردن







حکایت میشود عود مطربان در آتش می نشیند و باغ جانها  
یکداند و کنگری بزم با دق عقل مصیبتی را در آتش جنت می نشاند  
آتش که در حقیقت رفو عیش و نشاط بود بدین طریق پیرایه و سر  
و پمانه را گردش با خمر سلیس می کشد و ساقش با این چنینه و کاهکار  
که ان و شمش دولت به مدت چون شمع و چراغان سوزان و گریا  
با و شمع تحریک کند و **او کس کن قوتی که احوالش نموده بود**  
چون والی ماکه روس را از زمان نواب کیستان در روس مکان تاجت  
که او ان تهر از بهارستان دولت و اقبال ظل حضرت رحمت پیوسته با  
این دو دمان نسبت دوستی و روابط داشتند و مشکاکت و عوارض  
ایشان پاییز بر خلافت و تخت نشیند و بای و سلطنت آمدند و در دوران  
مدوایان این سلسله حلیله نیز تمام مراعات خاطر ایشان نموده است و الا  
با بخل مطالبه و آری ایشان معروف میداشتند و در آغاز زمان جامعیت  
مانوس پادشاه ماکه روس قلع و در حوالی ترک که سامان الکمار روس و ملک  
محمود است احداث نموده بود و بنا بر مراعات مراتب سلطنت و باغ افش  
گشته و در ایامی که طغش و والی سابق که حستان چنانچه سبق ذکر شد

باس طوت خوش مصدق و خود قاهره بر اسان و گریزان کرده الکمار تعلقه  
الو ستم خان خفت شد از راه هم بهی قشبت لوالی روس شده و نوادگان  
خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرست و معاونت کرده و مصیبت دید کرد  
حلیله انبیا نمود که اگر چند قلعه دیگر در حوالی قلعه قومن ساخته شود که راه آمدند  
بر کس محالک محو رسد و شده اگر از جانب روس کوک الکمار حستان  
تایید بهرست و تیر باشد قومن بصواب نیاید و والی ماکه روس نیز فریب  
عذر را و خود قلعه چند در محال فرمود و احداث و جعی را با فطنت تعیین نموده  
بود و حقیقت این معنی را حصار خان چکار یکی شیروان بموقف عرض رساند  
از مقام مطاعه با حکم حصار سعد و قلع بلخ وارد و سپاه استار و سایر محال از  
صدا و شمش که جمعیت نموده و در حصار خان حاضر کردند که با بچه مقتضی محصلت  
دولت باشد و عمل آورد و واری سطر حصار الفزان و احب الاذعان در وقت  
جمعیت نموده حصار خان بروی اقبال نیر وال شاهی قوامید حساب آبی با اتفاق  
ری فرمود و حاکم باب الاواب در بند و سجای خان شمال و عثمان عباس  
ادعی و جماعت از خوری و غیره روانه شده با حصار روس و بنای و غیره که از نظر  
با فطنت قلع اشتغال داشتند و غیر از صد و سی و دو فاد با حصار







آسمان پهاصیق قل زل مرآت صحرای قدس میگردیدند تا آنکه موس و اجبت مقر  
سلطنت عثمان شاهی بفرست گشته بدو اشراف راجیات محدوده حاصل شد  
**وقایع تنویر** درین سال عزیز قاسم وزیر بایزید سلطان بهشت نشان از تخت  
فرود معزول و وزارت انجا بجزاصاف مستوفی بقایا شفقت شد و  
یکساله که استر آباد تغییر محل انجا بجای منوچهر خان برادر محمد خان  
تغویض یافت شرح آمدن شاهزاده داراشکوه بی بی به بادشاه هندوستان  
باتفاق حدادته خان وزیر و سایر بزرگان بادشاه حیرت انگیزان کران بقصد  
دارالملک هندوستان و خایه خسرو و اجبت ملوک این دو جهان اگر اکتفا  
تکون کاری چو تیر گنجینان مارا تخن کوه برای کران برسانود بی غنما  
عموده بخوای عسکران تکره و انتیافه و ضیاع کم گینه اند  
جنود عاقبت نامحدود نبود در چون تیر کی شب که باعث از دیاد غرور ماه  
و ستارگان میکرد و منت امانت حسرتی و آواز سرافرازی و  
برتری نوا کلامی بطل اللهی فرموده چنانچه سرافراشته رایت دود بر  
کشیدن شمع آتش سوزان میباشاد از آمدن بیا شده است  
فروع قیوم و فیوضی این حسن و خوش طبعی پس از آنکه نقاب

هر دو کشتایدان بر زمین خوشه کشید قبل از طلوع چهره افروزی سیمای معلوم  
میکرد و تفصیل این احوال آنکه در اوقاتی که بایزید سلطان بهشت نشان  
چشم سراقبات جاده و جلال بود بعضی قدس سید که بادشاه هندوستان  
بدینو تخت بایزید در کاخ دماغ راه داده از یقین ابروی اعتبار نشسته  
بعد از آنکه از خجالتی چنانکه از بیکداری من قصد شد و اقدما را و روموده  
نود و بار یکدیکه با تشویر و کرم خجالتی کشیده و در اشکوه و لنگان خود را که از  
سایر اولاد و خطای و بیعیدی اختیار دارد با اتفاق سعادت خان وزیر  
و ستم خان و کشتی سپاه سالار و شاهزاده و وجود سپاه و عساکر با توپها و زور  
شعاع صاعقه کرد و در فیضان کوه میان رفیع ارکان روانه دارالتواضع  
گردانید و شاهزاده مذکور را باین ازار او عساکر از راه ملتان و دو کی و  
چون بای روانه گشته جمعی از عساکر را از راه کابل روانه نموده و در عین روز  
اولی و جوتیانی دولت خان افغان حاکم انجا که مدتی مدید از راسه  
خندان نوان احسان اعلیٰ تطل رحمن و عین الطاف شاهانه بحکومت انجا  
سرافرازی یافته بود و معضای یکدیگر اطاعت آن کرده را و چه عت  
پیش به نامی هر چه ناکامی کشیده با آن که تیره روزی شده و در اشکوه را



انچه غنی باد غرو و رویند از در کج و باغ استوار یافته بجان آنکه قند بار  
نیز بهین طریق مفتوح میتوانست بدلی قوی و اعلیٰ فیج روانه شد و قلعه  
قند بار را که گزوارید احوط در آورده و چون در بونه که از تفکر قلب  
بودن نقد اعتقاد خود را که در باره اوتار خان داشت ملاحظه نمود حکم  
بر بردن جرمه سبیه نموده و من اجتناب در بر گرفتن استوار ساخت و در این  
اخبار و رویداد آن نیزه روزگار عیاض با ریافتگان سرزد کرد و چون  
آمار فرمان همیون با هم بختان یک غلام خاصه شریفه صدور یافت  
که با اتفاق جمعی از عساکر حضرت ماکثر که سرکردی مومی الیه در دار السلطنت  
هرات متعلق نموده بودند و بعضی از امار خراسان روانه مقصد شده  
رعایا و اویمات و اختیارات را از دست اندازان کرده شکوه  
محافظت نماید و حاجی نور خان چکلرکی دارالملکین استرآباد را نیز با خود  
داشتند که قبل از علیقلی خان سپهسالار ایران و چکلرکی اذربایجان از  
پشته بیجا و نهنگان دریای و غار وانه شود سپهسالار نیز بان که قیامت  
متعاقب رفتن با کوشیده ارتقام و احکام با طرات مالک محو و جمعیت  
عساکر مضبوط و ارسال یافته محصلان ساعی تعیین نموده و در ایات مستقر

از اندر آن متوجه فیروز کوه گشته از راه انکار از هر جبهه متوجه سلطام گردید  
و چون اوتار خان مکر حقیقت بدست و بی سرانجامی مهدیقلی سلطان  
سپاه مضبوط حکم ثبت را عوض درگاه خلایق پناه نموده بود امام  
سلطان سپاه مضبوط حکم استوائین را و عوض مومی الیه بر تبه امارت  
ثبت سرافراز نموده و قرار داشتند که به جلال استیصال روانه شده به  
محافظت و مهارت قلعه مذکور استیصال نماید و در آن شکوه از استیصال  
ایران خبری آرام و قرار گشته ستم خان دکنی را با فوجی انبوه و فیلان کوه  
شکوه قرار داشتند و در آن ثبت شده از طرق و شوارع خبر دار بوده باشند  
و اگر پناه حضرت پناه وارد کردند و مقام مدافع در آید و اگر تواند و اگر نشد  
رو و قلعه ثبت را نیز بدست آورد ستم خان دکنی با چهل تپه از مردان  
کامرات بهنگار روانه شده قبل از ورود امامقلی سلطان مجامعت  
تعیام نموده و مهدیقلی سلطان که در مرات سلوک نامحور خود چهره باز  
خبر بهشت علیحضرت ظل سجام را بعین یقین مشاهده نمود و بتکلیف رویا  
از جمله انقضای رحلت آن گردیده قلعه ثبت را تسلیم نمود و بتاریکی اسنة  
باین محط و دامن آتش رسید و ای دار شکوه گشته پشته از چهره سرگرم



احراز مطلب کرد و میا و قاضی خان با اتفاق غازیان ظهورت امان خورشید خان با  
اصطبار روز دامن و قاضی کشیده دست حرارت از استین جلالت بر آوردند  
و بابت شیرهای درختان و ما و کلهای بر این شیخ حیات آن مدبر و چو روز  
ما و روزی نشاندند و مراد یک توپچی باشی در آتشباری شیل خجالت بر  
جبین از بهاری میکشید تا جمعیت سپاه نصرت نشان از اقصای ایران  
ایران آن زحل نشان مشعل محاربه استغاثه نمود و هر روز از بجای آوردن  
کرده جمعی کثرت و غفر الطعمه شیر غازیان خود به بی مثل مقصد غایب و خاک  
را چرخ میکشیدند و بختان یک مالدوسته هزار سوار را عساکر که بر کردی و ما نور  
بودند و بختان استیصال روانه شدند و چون حرفه در جنگ صحت عیدالرشید  
روز تاخت اطراف و جواب ایشان کرده اند شوارع و قطع آمدن از و نه  
ایشان بخودند و هر روز جمعی از بهادران صنو صلاطین زمان اند و روی خا  
مصاحب قول و اقبای و امیر کار باشی را که با اتفاق متارایه در انسان  
تخلیق نموده بودند تاخت اطراف و جواب ایشان فرستاد و بسیاری از  
کرده خدایان پشوره را بدست آورد و بی فاصله سرور و با کبر جاه و هر آن پناه  
میفرستادند و در حینی که بختان یک با جماعت خود در روز او توقف در

ستم خان بخت و عدت نکاح خود تکیه کرده متوجه اردوی بختان یک گردیده  
بختان یک عقب قضای مصلحت وقت حرفه و معارضه نموده از نوزاد متوجه  
دادند ستم خان رفتن او را از جمله مدکا خود نموده باز نشسته و کنار رود  
پسند اقامت نمود و هم در آن روز حاجی متوجه که طفت احوال و انتقال نشده  
متوجه قصد کردید و علی قلی خان سپه سالار نیز وارد شده و روزی بر از نوزاد  
قاهره مانند امواج بخار داخل اردوی معلی میکشیدند ستم خان و کئی را  
از استماع این اخبار باری ثبات و قرار از جای رفته در میان خوف و رجاء  
روزی میکشیدند و حاجی متوجه خان با آن جمعیت قلیل از بسیار ستم  
میزدیشیده بمعاصرت اعتقاد و حرارت خدا داد رو انداخته و در نیم و سکی اردوی  
ستم خان نمود ستم خان از ملا خط این حرارت و رسیدن این اخبار و روز و سیلاب  
و عساکر نصرت متعارف و تاخت هر روز سپاه حرم ستم خان مجال توقف نمیده  
نزد حال و دو خاست مال خود سلطان دارا اسکوه اعلام نمود و شازاده و مصلح  
ایستادنی را باب حل و عقد خود را و از استیغاث ستم خان دید و ستم خان از ملا خط  
و از بهادران صدیدی که از پیش کشا را کفن کردند از غایت تری آتش در  
و عساکر ستم خان روزی شازاده و بهادران غازیان متعاقب روانه



کردیم هم در آن اوان عیقلی سپهسالار و عا که نصرت نشان نیکبار  
برین رسید و از آب عبور نموده بودند بعد از در دستم خان و وزیر رسیدن  
عاجی مؤخر خان و علیقلی خان سپهسالار از آنرا خبر حال توقف نموده  
طبل حیل فرو کوفته روانه دیار دیگر دید و سپهسالار جمعی از غازیان نصرت  
تو امان را به اوقات ایشان آورده بودند بسیاری از آن قوم تیره روانه دیار  
هندوستان عطف عثمان بجانب درکات ایران نموده دور پسر پیل و برتری  
اعبار و امتو سید بهت آورده مراجعت نمودند و مرده این فتح مبین و  
فرماندهان لطیفه عاری از نور بدایت و یقین در قریب است در اینجا  
که ریایات منصوره از نظام مصوب قدما در حرکت آمده بودند اما جاه  
و جلال سیده ارقام شرف با هم سپهسالار و امار عظام صاف  
و نسق ضروریات قلعه کرده بعد از محو اساختن حروب سپهسالار محض  
نموده روانه درگاه جهان بنامه شوند و مبلغ پنجاه تو امان تبریزی با خلایع  
قیمتی بجایزه خدشات شایسته که از او تارخان بگهوه رسیده بود و می  
شفقت نموده متارالیه را موهومند و الفقار خان کرده اند  
تو امان که جاسی بیک برادر خان ندوگر کویتلو مات سینه و کرده

نغم تفنگ بر داشته بود و حقت شد و چون او ان برودت شستار یک  
رسیده و شاه زمانه را از غار کلههای زنگارک آراستگ حاصل  
شد از سایه تنزیات ممالک خود و ستر دیکتر بود ریایات منصوره از راه  
جور علی و کتر اباد توجه نمود و کردید و حکم اشرف با هم و الفقار خان  
بر فصد و ریافت که جمعی از عا که از ایشان خدمات پسندیده  
عصبه ظهور رسیده باشد بپایه سر خلافت مصیر فرستاده و اخراج  
مشمول نوازات شایسته که بعد از در و دخط حبت نشان مانده  
مراجه یک که در قلعه اری زیاده از وسع بشری جانب پاسبانی نموده بود  
نیم آستان اقبال نموده منظور انظار عنایات کشته ملقب خانی  
سر داری یافته الکمار شعت به پیشول او شفقت شد و سایر من  
باشیان و یوزباشیان و قوجیان و غلامان و تشنگهان نیز بر پیل  
تعاقد و توالی شرف پاسبان دریافت از انعامات و احسانات سر  
سایات تا اوج گویان رسانیدند الحق در ایام محاربه که قریب شش ماه  
امتداد ریافت و الفقار خان و سایر تحفظان نبوی کوشش نمود  
که در هیچ اندام نظیر آن استماع نشنیده و بسیاری از سربازان جلالت



پشته در ایام محاصره و آنکه سوارهایک و موم و خل و اطراف نموده بودند داخل  
قلعه شده و زده رسیدن عساکره و دو الفقار خان و سایر قلد داران  
میرسانند چنانکه یکی از غازیان چشک سواره و تاج بر سرش آنکه  
تغیر وضع نماید و در تشار روز علائیه داخل قلعه گردید و چون بسیر افتاد  
ایام محاصره و تفتیح حاصل قندار تنگی در آن حدود بهم رسید و بوضعی مکانی  
بیا و صحبت با بری و است آباد و ستاده و رقام طاعه صادر شد که قطار  
پائنده هزار ضر و ارغله حمل و نقل در القاره و نورخانه **توجه رایات نصرت**  
**آیات جهانگشای بازمانده ان بغایت ملک زمان** رایات جهانگشا  
اقبال و اعلام کردن ساری جاده و جلال در رستان این سال در  
ماندگان که رشک و مای رقصه و صحن و حدائق و حیانت  
احلال و شت لحن صباغ با دهر کان لباس اوراق در خمار ابالوان  
مختلف و نظریه پیکان جلوه داده و از آراستگی عروس خزان و اغ رشک  
بر جگرش بدلا در خمار بهار چنانچه آیات را تم مشهور است نهاده بود  
**بیت** سنج کردید برک چنانچه چون کل آتشی بعضی بهار و یانه بهر  
نور کیش و دستها را گرفته بر آتش ایچ و ستاره ایچ است و آتشی

از سر شاخانشان بر خاک هست چون دام راه گیر چار و نوا و نهر و  
نمده بهار و خاکش از بر که مرصع پوشش و بهار چو بوتهها در جوش انداز  
بزم خمار برستان که بود چو روضه و سوان کوی از شاخهای هر ضیا  
دست موی بلند شد بدعا هر درخت آتشی بیا دارد و آرزو کز بریم جاد دارد  
هر درختی بعضی کله درش ایچ و چکیت تا که تارش صوت کیش و زینت  
چیش با و ناخن چکیت شلخ بر یک است سنج کباب برک ریش چکیدن  
خونایت و آن باغ بر کل که بیایانی صنع آبی از کلهای سکارک و چهار  
مصلح کارخانه از شکست بخوی جلو و کردیده بود که کاه پست که از مانند  
پروانه که در بزم چهر افغان افتد سرشته اشخاب از دست میرفت و روزگار از  
استعمال اعدا و خوشی و او بود کلمی دامن صحرای و آغاز شبانه خبر و جهان  
آرا و باده و مرق و مصفا و حصول تمنی و انواع نعم و لائقه و لائقه بطریق  
شامدان بر غمت کرده دل از بر و جوان مبرد و هر روز حسن و کما کما بتفج و اما  
نحوه سوار شده و از خوشی و کامیابی میداد و چون بر مکانی را خصوصیتی  
یافته و بهار شایرا کیفیتی جدا میباشد خاطر خطیر اعلی حضرت ظل الهی توجه سیر  
واج آباد هست بنیاد که کشتادگی و درخت از مبله ارم تظیر الشرف



اعتیاد دارد که دیده موبک خود بقصد ریزش آب آنجا در حرکت اندوختن  
را و اگر که سفر است و در هر شهری عمارتی ساخته و اسباب ضروریات آنرا  
بنموده و آنرا در اختیار مدعی شش روزه جانشینان طی و <sup>سلطان</sup> <sup>امداد</sup>  
فتح آباد و نروال احلال فرموده این خلد برین و جنت چین برکنار بجا آید  
واقع شده و نه بخینه رود که در غنویت ما و فریب تماشا ضرب لیل چنان  
از وسط شهر میان کشته چون دست فدویان و ذیل دولت ظل حق مدد  
آن بجز بکمال پوسته و چندین هزار مرکب خوش عنان سفایر برکنار آن  
تستیم تا بلیت مکان قبل از ورود در ایات حضرت توانان از خدمت  
حضرت رخصت استماعی وقوع چراغان برکنار تیر و دهنوده بود و آن  
در آن باب بقا پیوسته و درین روز اسباب آن کا حلیه حوال  
بود و بعد از دو سه روز اقامت چراغان آن جشن روشن و صفا آب از عکس  
چراغان گلش کشت حسن و ناقه و نوان با خواص و نیکان در کشته باشند  
و باغبانان از شادمانی و باغبانان نمودند و طرزی حاتی بود که نرم باوه در آن  
سنگام چون پیاله میزد و مجلس مغنیان چون رود و مطربان مایه  
بعد از انقضای سیر چراغان چند روز دیگر در آن مکان <sup>در نظر</sup> <sup>تستیم</sup>

فرموده گاهی سبب خوف دریا و برخی بکار و تفجیح صحرا عیش اندوز و طرزی  
میسودند تا انکه میل مراحت مرکز اقامت از خاطر بریزد و بخواهی العود احمد  
موجوده باشد که میزند و چون در سینه سالتیخته را که در رفعت نمودار  
آسمان و در استاده اطراف شبیه چرخ گردان بود در قریب شهر انتخاب  
فرموده ساختن بنای ربلائی آن زمان داده بودند و این کا صیورت  
انجام یافته بود و درین اوقات لایم السعادات نیز متوجه آن اتمام شد و بجز دریا  
و کلی کارها و سایر لوازم فطرت داده و آن مکان شریف را به همین سبب  
موسوم فرمودند و از باب طبع را در باب تمام آن بنا تواریخ بخاطر رسیده بود  
در احوال تاریخی که میرزا با حسین وزیر قوچیان گفته بودند <sup>تستیم</sup> <sup>افتاد</sup>  
**تستیم پناه خلیفه سلطان** و در اثنای آن عیش و نشاط و شگفتی  
و با ساطع نوش زندگانی محبت پناه غفران دستگاه بحیرت کور دانش و علوم  
نوشته نامه بهر شان آداب و رسوم مجمع البحرین علم و عمل جامع السعادت  
دین و دول شایسته ریش باران غفران خلیفه سلطان که بمیزان شصت و  
انضال زندگانی رسیده بود و برآمد و طبع انفس عزیز شش نام  
الکرام <sup>تستیم</sup> <sup>تستیم</sup> مستقر الکلیب غری و یکدیگر میولان



را که از اصداد و ارباب علم آورده بود عطا بان آن بگذاشت و طوطی  
 و خوش قفسی که اندر آن مرغ حسن صفات بود در شکست است  
 ناکه بر این جهانی را که سنگ راه و صولت می گذارست و طوطی را  
 و دل دانا را که از راه روان می رود و در زارست بغوی می خواند از  
 جهان که در آن با خود برداشت **بخت** تو نه نیست و این راه انبیا را  
 نادره بود و دل است و دنیا را که در دایره چرخش در خوشن بینان  
 گردید و بشود چشم به صاحب آس از دلم تقاریر پدید آید و بود  
 بدن در سلامت و تمام از هم جدا شد و زمان غیبت کبری می جوید  
 و باز گردید و شنیدن دیده و بکار عینک تمامش ای جهان که گشت  
 و بر جای از افتادگی این که گویه و دست و پا شوای در کد و در  
 خاموشی آن زبان دان آدمیت خفتمان خواب غفلت را بیدار  
 ساخت و مخیر آن بزم هستی را از بر روزی ساغر فنا و پمانه عدم خبر داد  
 کرد و این حق تعالی جسمی بنیای عبودیتش عذر و دلی نشد و تحصیل  
 حضرت که با کرامت کفایت **سیر و وزارت جناب ایشان** در راه  
 مجلس شیان بزم آفرینش و با ایشان سازان و آفرینش که

سلطنت و لوازم فرج اقوامی دولت خرد و اندو میدادند که در کسطنی باری  
 نوعین و نیشاد و کشتان بزم کامیابی خایل و متعلقه آواز مطربان  
 محفل کاخ میخکود و قطع رشته حیات کارکنان مهمان قانون دولت  
 کسطنی تباری و موعودن که مکنان به کامه کار و عمل کاخون حسروی را  
 بزمین شراست تازی کروی را که صافیات جهان تازی و کتب می باشد  
 از لنگیدن مرکب از مرکب عتاق چه طلال و دریای بی نهایت از شکست  
 حیاتی چه کلال آفتاب و غایت از مردن جراحی چه تیرگی زاید و خاطر  
 والای رفیع ارکان را از جفاستن عباری چه کدورت اقره و ناخجید  
 بر یک که در سالارم و تعمیر بنای مردم نشین مهندم تحمیت و چون بسبب  
 آن قصر عالی رگی از ارکان سلطنت محتاج تعمیر بنای از آینه  
 دولت مفتخر تجدید بود آگاه دل صافیت روشنی و نیکو طوبت زیاده  
 صورت قریح و صبر بر رستم بنفش تناس صبر نایره و قلم رنگ آمیز  
 حکمت و شجاعت که در شجاعت کین و میلرت صلابت تیری ملایم حکم  
 القوت ناطقه و خامه زیاده ای رفیع فطرت بلند مقام می حضرت  
 بزم نام نهاد با ایشا حضرت ظل الله علیه و مقربان درگاه محمد بنک ناصر



میوات که در قیقه شناسی از بار یک پنهان بغا می بیند و از ساکنان  
طریق قرب و حضور اجل مستحق در پیش بود باین منصب و الاسراف و از  
گفته بلباس امتیازی جدید و پیرایه اعتباری تازه اگر است که یافت  
جایه خلاقان نیز پیش خلاقان پوشید و مراتب دین کار را جلای دیگر  
یافت و خدمت نظارت بعضی قالی سیاه و صحت غلام خاصه بر نه  
معوض گردید و همدین او ان علی قلی سلطان سپه سالار و سایر امر  
و غیره که انقدر مراجعت نموده بودند برترین بوس نبوی سرافراز  
گردید و با بغامات و احسانات و خدمات سرافرازی یافتند و چون  
حضور خان بکل یکی شیروان دین او ان امتثال دعوت را صبر نموده  
بود بخان خان با نزار خدمت به بکل یکی گری شیروان ممتد اگر در پیر  
هوا می ماند از ان نیز اعتدال عدول نموده روی بگریزی نهاده  
بود ریات جهان بینی بقصد و السلطه قزوین در حرکت آمد و چون ایلیا  
باوشاه اروس نیز دین اوقات بایه تخت سلطنت آمده بودند بعد  
انکه تخت و بایا و پیکته ها ایشان بنظر گم یا اثر رسید ایشان را  
نیز روانه و السلطه ندو کرد و اندک شیر و افغان ایلات

آیات زمانه در ان بهریت فغان نخبطه یقین دار السلطه قزوین  
چون از تاریخی که بهشت همانون بقصد شیر و افغان قند بار واقع شده  
عمر سیاه نهرت بنه و ان قیامت اثر دیده شده بود و قیام و شخص  
آن نزد مت تحت ملک پیر از و ایض و لوازم منجه و این امر مطلب  
اتم در و السلطه قزوین که وسط مالک محوسه و بوفور اخبار و اذرا  
ماکولات و مطعومات از سایر محال امتیاز دارد محسوس میست  
میمون و طالع همانون بقصد و السلطه ندو کرد و از راه و السلطه  
فتح آباد و ساری منجر گردیدند و چون تولیف بار و نوشته و عیالت  
آنجا که یکی از امثال باز نذر است مگر بسج اشراف رسیده بود از منزل  
علی آه متوجه محل ندو کرد و بر یا غایت و عمارات آنجا که به سمت مقور  
مراجعت کرده روانه فیروز که گشتند و در سه روز در یلاق فیروز کوچه  
آه و کی و فاسیت دو آب توقف نموده از راه قزان جای متوجه دماوند  
شدند و چون هوای الکای ندو کرد و نهایت خوشی و اعتدال بود در محل  
نمود اقامت واقع شد و از آنجا متوجه بلده طهران شده در بلده مریوز نیز  
چند روزی آه شیر و افغان و چون حاضر بعیت پیر و عیال و ای سن را



از حقوله و الفیض و احب میدانند از مبدء مبدء و بعد از آن تمام مبدء و  
التعظیم امام زاده عبد العظیم در حرکت آمده عمر اسم طواف و زیارت قیام  
عمودند و بعد از آن مکان شریف در ساعت خود شروع دیدن عمر  
سیاه نصرت پناه فرمودند هم کار بخت و بختان اقبال روانه  
والسلطنة قزوین شده در ساعت مبارک داخل شدند و زیارت امام  
رقم باین ایات گویند **دیدم** مژده قزوین را که در ایات مضمون شکار  
نوبهار دیگر آمد وقت اگر فصل بهار فی غلط زین مژده فصل رفتگی کل باز  
کش ما بکجه بود که راه شاه کامکار در وقت گویند و استقبال شده  
در نظر موی کل وقتی که شد بر باد نوروزی سوار و روز اول کرد قزوین  
چون بقصای نهایی خویش بچی محموزی که یک تابش بر کرد و از خار سوزن ری  
از دعای مستجاب بوسی غم گرفت رفته باز آمد بدین دین و یار نهات  
قزوین روز استقبال شایسته بجاگ مسکت ز آمدند مردم بلند از جا  
عبادت اعتبار و مردم را که راه شاه آمد و بدین رخ بر گشت شایسته  
این عبادت میروند بالا و علو فیض نازل میشود کار کاکی گشته کرد و در  
بروی بود و بارش **وقایع ایام توقف در السلطنة قزوین و دیدن**

نیز

**سان مبارک نصرت قزوین** بعد از ورود و داخل شدن در السلطنة قزوین و  
آرامش و نشاء و آن ملک به پیرانه ترین عمر روزان طلوع آفتاب جهان  
آرامش و وقت صبحی اوقات شریف صرف ملاحظه عنایه نصرت مائمه فرمودند  
اللقی انجام این کار بر آمدند و کان وقایع میل و بهار بسیار و سوار بودند  
عرض شکفته از مژده شماره قطرات امطار و موج بحر خفا میمنت بخود  
با وجود یعنی ارقام شریف بهر یکجا زحال ممالک محروسه نیز صادر شده  
جمعی را مقرب فرموده بودند که از ایالات و اشکات جمعی را که قابلیت طاعت  
داشتند باشند بیکجا از ریاسته و فوجی بسیار و کوهی بسیار ازین که بکجه  
هم رسیده بودند آن بکجه و حرم و خالق اسرار و جان تقبلی نفس متوجه کردید  
حقیقت احوال احادیث و افراد و رسیدن عراض و مطالب ایشان را  
بظرا معان ملاحظه نموده و بیکجا از خواص مانی که از ایشان بکجه ظهور رسیده  
نور مشمول انعامات شریف و انصاف فرمودند و در انتهای ملاحظه عرض سیاه فقها  
مدالت و غیرت پروری تحقیقت احوال رعایا و بر این رسیده و اعداات و  
نظام نواری میدادند و چون عراض اکثر سیاه و رعایا مشغول بظلم و تعدی و  
سلوک بجا علیقلیان بسیارالار بود و اکثر و نهات غیره و فغان شایگان او



مباح جاه و خلل رسید از آنجا که ظالمان مظلوم نماندند و خود همگامی با یک  
مستبدیدگان و درمی آیند بسیار بسیار عجب قضای شریکه که احتیاج به  
و پسندیده از باب دریافت است تمام از طرف دیگر تحقیق چگونه است  
غفلت با هم انکار و از سلطنت برتر که قبول او مقرر بود و جدا شده و قلنج  
علامه خاصه از تفتیش آن مامور کرده و رقم دیگر با هم امر و احکام و اعمال  
ظلمان شرف صد دریافت است از این یک خلاصه شریفه باین خدمت مامور  
کرده و در آنک فرموی حقیقت مظلومان با جفا و مضاعف آن از طرف  
معروض گردید و آن بدین شرح است پس امانا صواب که قرار داده از منصب  
مغول و در قلع الموت مجبور شد و حکم بنمایان بقا و بخت که آنچه از هر کس  
تخلف حساب نموده باشد بعد از ثبوت از اموال او باز دهند و چون برادر را  
او نیز که در سلطنت برتر نسبت عم خود و کان ظلم کشوده بود و برفت عم  
خود مخصوص گشت و عیسی برادر او نیز که سر در ظلمان و در ابدار سلطنت  
اصم نان و در سلوک ناخوش برادر اعیانی علیقلی مذکور بود و مخصوص گشته  
مقتدر که بقلعه کلات برده و پیش از آنکه تعجب بر باطل طبعی سالک طوقا  
گردید از وقوع این امر تاملی نیست مظلوم نواری و حقیقت بر روی این خبر

عدالت که بر باطن و جوانب انظار یافت نهال اعمال صغیران در چنین  
امید و آری چه در هم یافت و بعد از آن اوقات بزرگ است عدالت پرور  
درم آید و کند که در ایام بزرگ روز و یوان عدالت فرموده یک و ز احاد  
نک و از او خوشرو نبندگان و غلامان اجرض مطالب حصول از دست مقض  
کرده و یک و ز غایب و برایا و مظلومان و مظلومان ممالک محروسه مطالب  
خود را اجرض رسانیده از چاشنی مظلوم نواری و ظالم کدازی شریف کلام  
شوند و یک و ز مخصوص کدازند از یک شایه های ملوک و خوانین و سلطانین  
اطراف و آنان باشند به باد کتب و اخبار سلف نبوت می خود  
که هیچ یک از زمان دلمان از منزه سابقه را بخشانیده سعادات دارند این  
توفیق از زانی نداشته و هیچ فردی از افراد کاجویان لوای داد و بخشی باین  
عنوان کافه نام از آن است ظلال نمایند نفاخته تا دست صغیران بآید  
عاریض در است اقویا را ایادی تسلط کوتاه و ناقاب حجاب از چهره  
خویشد و روزان داد و گستره مرتفع گشته روزگار آن سیاست تقضای  
نملیت حضرت رحمن از اولاد آن از چاشنی عرض مطالب بکباب کبریا بهر دست  
حصول می شوند و ادای مقاصد بخش و کامکار میر و رسیدن بختهای آما



و اما لی رتبه توفیق **توجه بایات نصرت آیات بشکاک کلک** در اوقات  
که دار السلطنت و زمین موقوف بایات ظفر آیات بود و توفیق بشکاک کلک  
لمو کاه دار السلطنت و زمین شده و در وقت تحت فراخ همایون راند و بگذر  
تصرف هوا الخانی روی نمود و مرا حجت فرمودند و بحسن تدبیر صحت مآثر  
حکم و صداقت پناه جالبینوی زبان و این خلوت برای توفیق و اختصاص  
حضرت ظل رحمت صاحب ریافت و دیدم و میرزا محمد سعید قلی طیب بفتح آن مقام  
شد چون حکمت و صداقت پناه جالبینوی انکسار وقت محمد و کرایه جهان  
حکمت بار یافتیم و هم اختصاص سرور و سروران صاحب بهم میرزا محمد حسین حکیم  
برادر بزرگ حکمت پناه عمومی الیه روانه زیارت بیت المقدس شد و در بار  
اقبال حاضر نموده خدای حکمت سبک بند بود و به نهایی ارتکاب علاج نمود و  
ذات مقدس بر این صحت پوشیده و در مرتبه اخیر تا سال و پنج متوجه شد  
بجوار معلوم و دام کوه کلک بسیاری می نمودند و در آتشی سوزی  
و جولان یکسان مابعد از خطای سیده و از مرکز بسته فیوضات آسمانی  
بر زمین نزول نمودند و در اندام جوان گفت که بر غلامان و فدیایان که بر  
آن نوح ابد و وقت که نشاند اما محمد بنده و الملك که بغوی **ع** و نشاند

و عابدان و آن راه عظمی و واقع کبری بخیر و خوبی گذشت که نذی بان  
کامل التیفات نرسید و بعد از رحلت اطمینان بادشاه اروم که در کما  
جهان پناه بود و با بغامات فطاع که انایه را فرار ساخته و صحت  
از رانی و نشاند و خاندان قلی سلطان حاکم سابق و دوق با لچیک  
اروم مخصوص شد **شرح اموری که در عصر دین سال روی نمودند**  
اوان که دار السلطنت و زمین مخیم اوقات حلال بود و اختلال در احوال  
حاکم عصر و بهر سیده پیروی انساب این دو دمان خلافت مکان با صلاح  
آمد تفصیل این احوال انکه حسین پاشا اولد علی قلی پاشا که از زمان افغانیا  
حد بر روی الیه ممالک عصر و توفیق ایشان بود و در حقیقت والی و حاکم  
مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواندگار و روم می نمودند و در عوض و اله  
خود که اجابت دعوت ارجح نمود و مقلد شغل حکومت گردیده بود و چون  
عناد و بخشش اقربا سعی بیت که تبرایق حسن سلوک علاج تواند شد احمد یک  
و فتحی یک عام پاشای بند بود و بهر اعیان شراع حکومت او روانه است و اول شد  
تحصیل فغانی از کار گذران جهان خواندگار با اسم پاشای بعد او که رحلت  
نمودند و حسین پاشا بعد از اذعان این خبر بکتاب محبت این نیز متعلق بر آنکه



اگر از طرف مخالف مجامعت و زنده روانه بصره کردند و حکومت بهم و  
تربک و خواهند بود و مسلک تحریر کشیده تروا ایشان فرستاد و ایشان نیز  
از طریق خلعت مجتوبه روانه بصره کردند و بنابر تحریک از باب  
فنا و دیگر باره کعبین با ممول ایشان بر خیزه حصول در دست نشسته غیا  
فتنه بهیم انقاص سخن سازان در بیجا آمدن و حسین پاشا در صدد  
قتل ایشان در آمده بعد از آنکه با ممول از کتاب آن امر متذکر نتوانست نمود  
مقرر داشت که ایشان را با اسباب و متعلقات حمل کشتیها نموده نقل الکاء  
هندوستان نمایند و آن دو خون گرفته کالاعت من جفیه عطف عنان از  
سمت هندوستان بکایت اجرت کرده از آنجا بصوب بغداد روانه شدند و با  
غیا که برهنه سطح عشق غایبانه بصره میبایست و ورود ایشان را مضبوط  
تخصیص بدعا نموده با سپاهی نبوه و توپهای آرد و سکو و جوهره بصره کردند  
حسین پاشا را از ملاحظه این حال و میلان خاطر بعضی از مردم بصره بجا  
احمد بیگ فتحی یک بای تبای از جای رفته عریضه مشتمل بر بندگی و  
تسلیم نمودن آن ملک بپدر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر  
فرستاد چون در زمان نواختن آن جوان مکانی علی بن اشیانی

سبانی صلح و صلاح بجهت رفاه و فلاح خلق آن دیار باین نواختن آن جوان  
مکان علی بن اشیانی و سلطان مراد خواند کار مردم میشد و حکم گردیده  
استوار بر این طریق در مسلک تحریر و در آمده همان بایان تاکید یافته بود علی  
حضرت ظل اللهی از نقض عهد و میثاق اجتناب نموده بدان معنی اقبال نمود  
و بعد از ورود ایشان بامداد فتحی یک و احمد یک بجوار قلعه داران حدود  
تقدم اطاعت و انقیاد ایشان را استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند و حسین  
پاشا را مجال اقامت در آن ملک نماده روانه دوزخ و حوزره که داخل ممالک  
محمود است گردید پاشا را فدای آن ملک باز و خواسته را بی میانی منازعی  
در قمر دیده دفع احمد یک و فتحی یک را که قیام محقق حکومت و بود  
و جهت ساخت و بنی که در اعلی بصره یک دیدند و روحیات ایشان را نام  
مات رسانید و این تعزیه عالی آن دو خون گرفته کردید و قمری آن  
بهم بطاقتی و آن که در دو مجبور روانه بجز سوختن خویش نداشت و اعیان  
بصره را در موقوفه از خواست اموال و اسباب حسین پاشا و در سه کجاست  
برضی امور رسانید و کما شکران و صوبان او تدریج قلعه جوار زبان میشود  
ناستوده را و تورا عمل ساخت و صد و آنرا و امانت و عطا بابت داده



... و از یکدیگر قتل آن دو پیکانه و از راهات  
حق آنست عدم خلافتی از آن ناخدا که شکرش بر تخت اهل جوارز اتفاق نموده  
حکام هر یک از خلع اخبار را با تبع و طغنه برار و سوار و ستاده و قلع را  
بدستور سابق بحیث ضبط و تصرف آورده کوس و فاق حسین پاشا را خوا  
فخالصه فخالصه پاشا آنجا را بلند و از راه ساختن و خواص و عوام بهر و نیز  
طریق اهل جوارز را مسکون نشاند و تجار و تمل برکنند عا و مر حجت حسین پاشا  
در طی تحریر در آورده و تفرستار از ارسال نموده و در آن هنگام حسین پاشا وارد  
کوه کیلور شد و مردم دریافت قبضل استان غرض نشان داشت و عبد الرحیم که  
خود را با تحف و هدایا و علفیه محتوی بر بسته ای کومک در کاه فلک بارگاه  
فرستاده بود و بعد از ورود و دستجات بدغدغه آنکه مبادا فرصت از دست رود  
با جمعی از ملازمان امر آن سرحد بر سبل المیار روانه گردید و پاشا پنداد  
قبل از روانه و وصول جمعی از ملازمان خود را تنبیه و تادیب مردم جوارز از آن حدود  
روان نموده بود و کاه فلک آن جوارز اتفاق نموده با انجاعت در مقام معاقبه  
و معالجه در آمده آتش کجا را زدن بکین مکان سهام معرکه که کین افروخته  
از درگاه فاه العظایا عطا فرمودند و چنین شش و نازی یافت و بود و تقابای آن

۱۸۱  
... که شکرش بر تخت اهل جوارز اتفاق نموده  
خبر و صوابین پاشا که تانی خبر شکست بود و ساراطینان و اصحاب پاشا  
نقد و از آن افتاده و در پیر و نه شایسته و از عفو و رحمت پاشا عبا و نت  
اقبال بر وال حضرت ظل اللهی بر ملک مورفی که کلتنه بود از خا رفاق مدعیان  
درونی و بیرونی پر درخته داخل شد **در شرح اختراع آبی که فایده بسیار دارد**  
**عموده اند بر آب** دید و دریافت و صاحبان تحقیق و شناخت که کذاک انظار  
شان منو کما غواض عالم ایجاد و مسین اسرار مبداء و معاوضت یونشیده  
میت که ترکت انواع انسان و حقوق و برتری این نوع بر سایر انواع حیوان است  
که بقوت عاقله که محکم عیا خطا و صواب و جوابی مسیبات از اسباب  
تامل و مصنوعات الهی نموده و از هر گونه مکتور امور غریبه را بخلع شعور و صبر  
و **نیکو و نیکو** که ظهور آورد و نور اساطین حکما دانش پشته و فلاسف دست  
اندیشه نقد معی سلم است و استیانه است که بر بسته طایر بلند بر و از انظار  
که در منظر نشان بر سرده المشی امور دقیق طیران دارد و از امور و زائنه  
بهره نهای حسن افکار آن طبقه حلیه تواند بود آلت موسوم با سطرلاب است که  
بیا و کاری اندیشه وقت بنی احوال فلک کلیه و جریه و کوکب تابه و سبار



بنا تمام عوض و احوال و سبکی و ثاقب و احوال و مقدار کثرت و سستی مندرج گردانیده اند  
بنای عظیم قدر این جسم صغیر الحکم را بدست انشا و اختراع ان کسی نشاید ان چهار تا  
دانش و سر حلقه کان این پیش که معروفه و متفق صاحبان و کاف و نافع علوم اسلام الا انها  
والوالی الله اعلم و تفهیم آن در صغیر دارند و شنیدن عنایت اعتبار را در اثر ارایا  
آن نام ممکن نیست و در است و چپا و درایت هر یک در محالیت صفات بحال  
در حلال و طایر انظار انسان از قبیلین حلیه بین بر شاخا غصاده آن در  
طیارت خانه دانش را تبیین آن ابادان میباید و سبکی و ثاقب و غیر مقیده را  
نفاذ می بیند و الحق این است صفت الهامه آفتاب از افق افق محوس  
مضیه نفاذ اصغان آن علوم و علوم و نافع در یافتن آن معلوم میگردد  
و چند از فطرت انسان وضع انبی جان از غریب و نادر است اما با وجود  
تقرن علوم بوی و مهارت فنون هندسی و ملائق افکار و تعاضد از چند  
غریب است که صاحب بیافنی بمعلی فطرت و استاد بی بعیرت بی انکه ساخته را بط  
بنا تقسیم علوم در کشته ایستقت تحصیل آن کشیده باشد در صد ابداع و اختراع  
این قسم امری در آید بلکه چندانی که دیده اند و ندانند ان شمار بر آید غریب است  
آنکه موهوبه و مقرر از صاحب دریافت از انانی بران حاصل باشد حال این



بخش حساب و نشان کردن کتاب معلوم کرد که این نام غریب را نیز از احتیاج  
اقبال خبر و اهل علی حضرت ظل و الخلال آسمانند و است چه در عهد یک از ایشان  
سلاطین مولود بی چیز از امانات لشکرها قبول حال که با بحال موجود  
نیامده امید که بمواد آنرا قوی و در برتری اقبال این سلطان و جهان در نریاید  
و گویند بخت عادی از افاق جدایی در قفای عباد **تغویض منصب**  
**مردمانی با بند و روی خان** چون شهری که ز فزوده کلانستان طرازند علیها  
سپه سار را اعتضاضی شیوه ستوده عدالت و عقیقت پروری و شیر که مظلوم  
نوازی و دوا کشتی از سپه سالاری و سکا یک یکی گری از زبان بجان و ایالت  
دار السلطنه تبریز و نواحی مغرب و مودت و نسق احوال سپاه و لشکر که اسباب  
نظام بادشاهی و آلات تبریز با انتظام مهمان خطه دلا و غیر تبریز و عتبت نظام  
بخشی و جهان آرا می لازم گردید و چنانچه تنبیه و تادیب مکرر از آن حکام  
بر زمان روایان ناقده لغویان فرض است نوازش جمعی از نظر زمان مرزبان  
سلوک و بندگی نیز بر رقبه قدر خدمت و اهل و جهان بانی فرض است لهذا منصب  
والای سرداری سپاه نصرت توانان جللا و مضاف علیه و ایا فتنه و قاتل  
خدمت گذاری و دست پروردن و نشت ظلمت باری است و در میان محاسب

قوله

قوله انما سی و انیر کما باشی و سکا یکی گویند و میگویند و میگویند که روانه خراسان  
کردید و جمعی از سپاه منصور با جتیا و اینک ما و اراک که در وستان حرکت  
واقع شود و جمعیت نمایند و آن اخلاص شعار ستوده اطوار بهر اخی خدمت  
تأیید رحمن روانه خراسان شد و ایالت تبریز به بنده رسوخ الاعتقاد است  
خلافت مکان و خانه را قدیمی درگاه فلک است و امان مقرر فیضان توپچی با  
متولی فراگیر از انوار نواس خاقان جوان مکان بر خدمات شایسته و  
تردوات بابت شغقت شد و الحاکم ابدان که قبول و مقرر بود بخاصه او  
مضروب گردیده وزارت آن محال بقایان بیک تفویض یافت بی نسیه  
تکلف که منصب این دو کار از ان غلبه بسیار بر جراحات سلوک و استخار  
آن جنگ با خوش زبان سری و دستا بسته و داروی بابت و رفیق شنان  
حل عقد امور پوشیده و تظاهر بود که هر کاری که توقاحت و سخاکی انجام تواند  
یافت مردمی و مدار او استیک نیز غشیت می یابد چنانچه مضمون این شعر را قم  
بر آن ناطقت که **ت** توان کردن نهری کارهای سخت کز آنکه از فضل آن می آید  
معلوم می آید که در بعضی قلع آن کشاد سپاه و سبقت نظر اصابت اثر  
مچسبه که در آن انجام چه به قیام آن نیز کسین و باب نیز صورت قبول



بیا بپس معیار کار وانی است که تر از وی عدالت را کجاست لطف و عفت  
آری مشایخ دولت خدا و اربابان کرم ساز و بمان میزان عدالت را  
کردن اعتبار از افراده عند الخالق و الخلاق مضمی و مشکور باشد **بسی از**  
**مقتضای ای رستان و قو قوین آن ملک منوچهر خان** چون نواز خاقان صنون  
مکان و تاراج که امانت الکمارستان را علیقلی خان با از حقوق خدمت  
حسنان و شاه و در خان و والد و قو قوین فرموده بودند علیقلی خان را و این  
او ان نشو و نما و او از خیران کودکی و صبی بود و معتمد ائین کلام و مرقی زمام  
با جماعت رستان سلوک می نمود و مقتضای **س** سکوی ابدان کردن چنانست  
که بد کردن بجای نیکو داشتن زفته زفته نیکو حرات و مروت و حیات و نفع و نایاب  
گرفته بر سر رشتنای شعله کشی و نیکو حراتی که در حین آن می شد و معنی  
تر از می پذیرفت تا آنکه بجای رسید که کار آن ملک محض وجود او در اوقات  
مغل باشد و درین ایام که خاطر ملوک خورشید ظل الهی شبر از شبر متوجه نظام  
و انتظام ممالک بکین و رفاه جهانیا است موی اید را این مغل معروف  
فرموده و خبر دهشتند که در مشهد مقدس بوده بدعای دوام دولت روزگار و این  
قیام نماید و ایالت بخار منوچهر خان عم منار الیه که در نزد ملایمان بزم قرب

و صبی

نظم بود و قو قوین فرمودند و بعد از روز و منوچهر خان با کمارستان بخاری  
العادة کالطبعه الثانیه جمعی از بزرگان رستان که حقیقت بغل علیقلی  
انرا می دانست و می شنیدند بودند بجان اینکه عرض می نمود منوچهر خان خواهند  
بر خلاف منار الیه اتفاق نموده با قو قوین از معتمدین بحیثیت تمام آن ملک  
شیطنت و بی اعتدالی نمودند و چون در آنوقت هوا خرابان و ملازمان منوچهر  
هر یک در طریقی برکنده بودند با معتمدی که تروشا را به حاضر بودند بداند  
این ان قیام نمود و حقیقت معتمد من جهان پناه که در انید و علفه ام در رستان  
نیز که با او در مقام مجادله بودند و مقارن آن بیایه بر کرد و من میر سید و رستم  
و شرف با اسم آله جماعت غرض اصدار یافت که اگر از سلوک منوچهر خان شکایتی داشتند  
باشند روانه درگاه علی شده بر عرض استادگان موقوف اقبال رسانند و تا  
عین روز در مقام شرف سلک بحیثیت تبعه منوچهر خان مشط و اساس با بدار  
الودار بندم شده با جمیع روائه درگاه علی شده و اردا کارگران شایان  
که تب و دل تنجیل خان زخمی مقرر است که دینند و ایالت پناه فرمود حقیقت عرفتند  
و مقرر شد که بنفقار رئیس سفیدان ایشان را بدگاه جهان پناه فرستد که چون  
سازگاری ایشان من بعد با منوچهر خان و شوارت و سب داری اطلاع و انقیاد



که روی بد بر کاه فلک تو امان آوردند از تیغ و شمشیر استخار و مایه اندوخت  
نندگان منظم شوند و سایر جماعت را در مجالس ساخته در ایالت پناه  
مشارکت و خدمت که بخدمت مقهور خود قیام نمایند و در مقام  
صاوری که تقصیر از امتیاز و اغراض غرضه در صد و دلیلی نبوده باشد  
و بجز این نهایت آن و با قبول از طرف حضرت ظل الهی امور آن حدود و برنج  
و لغو و منظم شد **تعیین شدن محمد علی خان** و بعد از این او را بعلت  
شکوه و شکایت جماعت افشار که بجای خان حاکم و راعی از ایالت مقبول  
و فعل قبول او محمد علی خان علم او شغف شد و محمد علی خان و ولد سیاه و خان  
قوللا قاسی که حاکم سابق بوده و از ایالت غزل شده اکه ای دیگر و اصل خان  
یوزباشی غلامان خاصه سره فرستاده و در ایالت سلطان و ولد قلندر سلطان  
در عوض حسن سلطان توکل که مستوفی شده بود و در ایالت اکه حاکم سر او را  
یافته و حساب استلام هر ام علی خان بیات حاکم غیاثی ایالت و اکه  
او را بر همه خان و ولد و مقهور گشت و میرزا جعفر قزوینی وزیر کیلان پیش  
بعلت شکایت رعایا از شغل مزبور و عافیت که تمیض بود میرزا با هم که از  
سلطان و از سلطه بر است شغف شد **مأمور فرمودن اعلیه حضرت ظل الهی**

**مولانا خلیل الله قزوینی را شریح کردن کتاب کلینی** چون خاطر متون و ضمیر  
میرزا خیرت مقبول پیوسته متوجه سراج و رونق دین پیش و ملت متین  
بیابند و ای عظام را که در شان علوم انبیا و حامیان ملت  
بعضا اند عواره بحمل و تعظیم و اکرام میفرمایند بعد از زور و ددار سلطه  
قزوینی جامع علوم معقول و معقول کثافت مرعزات فروع و حصول مولانا  
خلیل الله قزوینی را که از اهل علمای عصر و فحول دانشمندان و دهرت با سایر  
مفضلان و طلبه علوم مجلیس اقدس و نیز مقدس مجلسی است که آن کرده تراست شریعت  
افطار فرموده و در همان مجلس مولانا خلیل را بخطاب خطاب سرفراز ساخت و فرمود  
که کتاب کلینی را که درین قوام را اسامی بیاد و پست المعهودین مصطفوی  
میان آید و پست مقامی است که باید که علوم کمال این دیار را که انکسار گویا  
ایشان بعلت فارسی است شغف حاصل باشد و نیز رقم شرف با هم مولانا  
محمد تقی محمدی شرف صد و ریافت که کتاب من لا یحضره الفقیه را بدست شرح نهاد  
و چون مضیلت نماز جماعت بر پیشگاه صمیم سر بر تو و صبیح افکنده بود در تم اسر  
طلب علم ربانی و مویده تناسبات آسمانی ساکن طریق آتش عرفان و لایزال  
ایقان مولانا محمد حسن کاشانی بقادریافت شرح **احداث توحید که بخاطر الهی**



**فخایه** **مختصر** **مقاله** **اللمی** **سیده** بار یافتگان و رای استوار را بر روی او خوانا  
 نقوش الوان پس و نه که در میان می افکند و دقیقه شناسان غوامض عالم  
 قدس اند به بنیادی دیرینه بعینت و روشنائی عالم حقیقت دیده است نه  
 که بدیرای امور سکنان طار را علی و قاطنان عالم بالا که عبارت از نقوش ملک و  
 روشنای جهان علویندی باشد و نقوشی که در آن کارگاه رفیع و مستجاب شده  
 قلم تقدیر مکرر و در ساطع اوضوح بیو بی جهام سفلی صورت وقوع مییابد  
 و چون خیمه تمام ضیاء خاطر خورشید شای باو تابان رفیع انان از علو  
 نیست از غنای فلک بنیاد و آسمان چون می باشد لا محاله نفس عالم این کرده  
 جلیل انان و طایفه غنیه بکمان واک از راه اوجیت و انانیت و صفت  
 فعال کالبد جلیل انان معضری جای دارد بصدیقینان بر ماست و  
 کنا و عالم کون و نسا و نسبت متساکت معین و معین است و از انجا که اراده  
 والای این طبقه علیه مدایحه متعلق گردند به مطلب بر تحصیل پوشیده چهره  
 بهر منت قبول می آید و از نتایج حسن اتفاق علل و سبب که باعث نصارت  
 و طراوت عالم حاکم است انکه دین سال و منته مال حکم ریایات جهان می  
 و کشور کثای از دارالطنه و قون در دارالطونین تم مقور ایات

نقوش  
 ملک و  
 ان

حضرت که در دوران کان ترست بنیان و بعد از طوطی اصفهان  
 که موجب رفاه حال جهانیان و شریح بال پر جوان کرد و بخاطر مالون بر تو  
 ظهور آید و آنچه تحت بافتان بهم غیبی بقدر حجت دست نیست نقش  
 و قوی است آن بود که نقش کرده شود که مانند دل شجاعان که با وجه مخصوص  
 بود در حصار به است قلعه روان و سرسواران و پر دلمان تواند بود و بلند  
 و زبان و الا و کم قضا و مضا نقاد پذیر عینت که چندان غراب که شیر حاج حسین  
 حصن آسین صفت جو و مسعود تواند بود و ترست اده بر هر یک چند قبضه بوس  
 آسین که سهولت ماحد و نقل و تحویل و کثرت اثر از نو بهای کلان ایستاد زار  
 و آن نیز از شایع طبع و قادی و دین نقاد است صفت و بزنجیر بار یکدیگر وصل نماید  
 که در وقت بکار و هنگام گیر در راهم دور باش سپاه اشتر لعل و هم بپاه مرصوفه  
 انبسیان است که بر او ده باشد الحی این کار نامه و عجب کاری تعبایات حضرت  
 باری در اندک فرصتی زویر را تمام پوشید و بعد از اتمام در دارالطونین تم کشته  
 رود و فضایی وسیع و مکان وسیع حبه ملاحظه عرض آن شک فنیق مقور ساخته  
 خوب و نیکو با آواز بلند زبان بفرین را عادی و دعای فتح و خیر شناسان  
 کشود و از بر آمدن دو در و در خشدین آتش روز روشن بخود از بنج و چرخ اعا



کنش که دیده آوازه این نواز چون صیقل آفتاب با دشت جهان نواز و کوچه بلند  
کردن چید و از صد صد این صد و ده های مخالفان چون شیشه از زلفش شکسته  
کرده و هم درین اوقات بقضای دینداری و بپوشیدن کاری که عود و قیاس  
خالق و عزیمت غلامان است مسجد جامع حاضر شده اقامت ایام انقیاد و  
محمد محمد حسن کاشی نموده و ادای نماز جماعت قیام نموده بخواهی الناس علی دین  
ملوکم صفت صلوات جماعت این خسرو خدا شناس شیرازه اتفاق اهل جهان  
عبادت و طاعت و کرمی این به کام شریف بود خلاص خلوص منت از باب  
امت و خلعت کرده و از دست دعا و دعا کاران و آنچه ملائکه است آسمان ملک  
خلود و دامن فراموشی این بادشاه خدا شناس مانده و چون بحضرت رضا  
خدا باری را طریقی معذره میباشد دخول این دارالامان را که روح الهی جان  
و ایمان است از راه دیگر و هم به عت ساخته و مقرر فرموده که سه روز متوالی غریب  
محتاج و متوطنان کشور احتیاج را برخوان حسان و مایه بر و امنشان  
سازند که صواب آن روح مقدس و نفس مغرور از خالقان و مخلوقان  
که ساکن آن مکان و کوکب بری آن خاک آسمان شایسته عاید گردد و در وطن  
اجابت دعوات زیارت استقامت و معصوم که محل قضای حاجات است فرست

ببخود و کمالی بنای خیمه و الاله الهی گردانیند و بعد از فراغ اشتغال و آنچه  
بسیار با غایت محالی در آرایش کجا عیش و نشاط و محافل جشن و مناسبت و سپهر  
مستزاد بر سر و پا حضار و کرم کردن بکام کسب و شکاریتادی اند و عشرت  
افزودند و در قریب مد و ماه که در المومنین هم مقور آیات نصرت آیات بود  
متمثل رابطه تناسل روح و بدن بحمان سرسبزبان جان دین مزاج در زبان شمع  
روضه حقیقت جهان حواله و عرض صاحبان و شک دانش و دین حکیم محمد  
و حکیم محمد سعید اناسی که نوزان سایه بر و کار و بهین خیمه گردش لیل و نهان شک  
فرمای بر تو خوشنید که جهان را بر مایه دیدت کرده نور و زفر و جهان از نور و زفر  
در آن مکان جشن باو کانه و سیکاه سر و اندر متب فرموده بخون می کند را بنده  
امید که هر روز ایام عطیعی این سایه حضرت رحمن نور و زفر و پوسته بر عادی دین  
دولت و ظفر و غیره و زیاده و نیمه **دستان که نیکان دستان** چون شر و غیره  
و کینه نیک و سعادت و کائنات امکان و محوای وسیع الکافی کن فکان شام  
مش و ماه و برین نوام بسته و شادی هر یک از افراد آن با اندوه و بگری مقابل  
شسته است و در سبقت بشری که بخت نکارش یافت آیات و حکومت محال است  
زنان دستان که بنیست مشحون بغیاث جمع و ساطیت با راستی صحن



آسمان خضرای برآرزو همان روح مجنوبه همان روز که حسین خان فخری یافت و  
جمع از صاحبان اختیار آن ملک که در ایام دولت علیخان عالم سابق سبب  
ارغای عنان و مدارای زیاده از حد با ایشان بخوبی **بایدان** کی بدی باری  
آورد ای بر شیار آبخوان در فراخ مار که در هر مار کوس آید و لا غیر نه و خان را  
تکلیف کاران خود و شمر و دشمنان و روابط و قواعد و معاهد خان لاحق را از مدانی  
برگزیده عقابان سر که است با آنکه در آن اوقات چون تاب رشتنهای مختلف  
برای میختند مانند رشتنهای که بعد از یافتن برای اتحاد میبوشند با هم می گشتند نظیر  
باغچه کس و آبشاری انال بی و عناد استغفال نمودند و مدتی کوس رسوای و  
مدانی خود را در پرده نوخته بعضی از پادشاهان را نهان با خود به استان رسانیدند  
و بعد از آنکه با اعتقاد ناقص خود داده سودا در یک باغ بخت آن کدر را بکام و  
آن مقدمه را بر انجام تصور نمودند چلهای شایع بر تن ملک کردند و طبل سپاه  
صدای بیداری برآورد و طلماسه بسم خان با اتفاق شاه باز و حضور و تقاب  
برادر زاده خود و امثال برادر خان و زال و پهلوان زال و سایر عقیدین جمع  
عظیم نموده با سپاهی آراسته که عدد ایشان از دو که هزار متجاوز بود در سرای  
خان از دام نموده بر خاست و غوغا و شورش و ماجر آن آغاز نهادند و صلاهیاریات

با شرم ابدال با دغا آنکه از جانب سایه حضرت لایزال بان سحر و اوزی یافت  
در دادند و عطفه شمل بر عجز و سکت بدرگاه والا و استادند خان از سوز  
باطن **بایدان** و از خست طینت ارباب شقاق غافل و در بسته جمعیت  
خاطر آسوده و قاع حال و مفرق شرح الحال غنوده بود که ناگاه صدای سواران  
و صیول سپاهان مسلح و صیوان و شست گشت نباجا با خدی از نظر ابدال  
که مکرر خدمت بر نونی میباشند بجهت دفع صیول حصار می تند و بعد از  
متغیر که بدلان حشران توانان انداختن تفک و دست و قات  
کشوده و در نفر از شرب ناکو استی بهوشی بخشیدند و آنروز تا تمام  
محصنه در آتش شیب که بر دوش صیقل تعارضین و موجب اصلاح ذات البین می  
باشد بحیان در راه لال که درین امر شمع با یکدیگر حلیف و سازنده اجبار بودند  
و در جمعیت نموده متاوره آغاز نهادند که عقرب نفوذ روی اند و کادرب  
بر یک افشای سیده پرده سخنان ساخته با طهر انقاس مخبران صحیح القول  
برهم دریده و عقیدت لال پر کنند و نهال اراضیف که از جویبار دروغ بالا  
کشیده سر افکنده و خوابند و صیقل حال در آنست که طبل حیل کوفه بخت بغداد  
نهضت نمایم حکم این رای را سخن شمرده هاشم در حرکت آمده عازم مقصد



میکند و روز یکدیگر هر یک در استان را بر مواضع ایشان اطلاق حاصل شده  
بنیان می بومند و مانند ضرب من آتش که از چراغ افروخته کرد و در فتنه جمعیت  
خان اقوین و احوال ایران و از کفر جمعی از ملازمان را باند او از میان  
خروج ایشان تعیین نموده خود بر جلع استیصال روانه شود و هر یک را برقرار  
بسیار بهین راه دست از چار فاند که گناهش را علاج تر و شیعیان خان بکنند  
حاکم کلهر شاه پسر عبدالرزاق و قوی این امری که سابقا بملازمه آید رسان نموده  
و شیعیان خان و نوچه خان شرح حال آن تحت کبریا که از تفصیل معروض  
باید استکان سرود قات جاه و جلال گردانیده و فرمان و عهدی را انقادا  
که وجوه و اعیان ایران را شرح علی خان بدرگاه جهان پناه دستاورد نوچه خان  
نیز شخصی ای را بجانب خود تعیین نماید که دیوان عظام بحقیقت احوال اطراف  
طرفین رسیده حقائق حق نمایند و شیعیان خان حضور و زوال و جمعی از سران  
باید تضال را بدرگاه جهان پناه دستاورد و در دارالمؤمنین که که جناب ایران  
مداری حسب الامر الاعلی با اتفاق امر اعظام اظهار نمود و بحقیقت رسید  
برات ذمت نوچه خان و حشمتی ایشان ظاهر شد و آن کرد و راوردید  
جسور را آورده و فرمان یافت که شد و حاکمان ایشان برید و در قیام آتش فتنه

۱۴۹  
فوتورشی که بسبب غار و خسر خیالات فاسده ناعاقبت اندیشان زیاده کشیده  
بود و لال الطاف الهی بی آنکه آب سیوف از حد اول بنایم جاری کرد و  
اطفاند فتنه **و اعانتی را بایست فتنه آیات بدو السلطه مهین**  
چون خاطر خیر دقیقه شناس و غیره خورشید اساس از ریکند را عاوی  
از دین و تیره دلالان عاری از نور هدایت و یقین عمده ماکر و ظالمانی  
بند و ستانی خصوصاً جمیع گردیده منصف ثواب حق سلطنت و محیط رحال  
خلافت یعنی دایر سلطه اصهبان از خاطر اشرف سر بر زد و بتابع نمود  
وزان بطن این عیث و الا تقیم یافته متوجه مقصد گشتند چون در اوقات  
که الیودولت و اعظم سعادت و عزت و مرتبات فرج آباد بهر دست بنیاد  
کلیش و حشمت قرین بر آن حال و ستون افلاک بود و خاکی و کونان بنجاره قلم  
ببر و عهد و السلطه اصهبان جاز ریکند را علم تمام منع شراب  
و دین باب حکمت شاهنشاهی با مصفا فیان الی نقاد یافته و جاز و توفیق  
بجا کوشش رفغان و خوشنمایان شده بود و بعضی مقدس میر سید و از دار  
السلطه و درون حشمت قلمی یکسای اول محبت بجهت تحقیق امور و در بعضی قیام  
آن مشاوری و دلائل این چنین شده بود و بعد از زور و دارالمؤمنین کاستان



مستور بخت قلی یک بخت تیره و بادیا و و ساز و سامان چرخان از دور  
دولت الی یک که مستحیات نواب کتیستان است روانه صفتان شد  
در قصر ایادی بخدی و از روس رعایا تقصیر نموده الوی و ...  
فج و حضرت نیز تصویر السلطه اصفهان نهضت نمود و ساعت  
سکنان آن دیار را از اطلال اعلام جابه و علال عیش جدید ازانی فرمود  
روز دخول ملک بصورت اعلام بخدی و بی شه و اوصاف المم و افراد بی آدم  
از وضع و ترفیع و اکابر اعلی و اقلانی و ادالی کرده کرده فراهم و آنچه  
باعتقال ملک مستحیات و تفتیش مکان دیدار آثار کمار از اوصاف  
آجیات بخش آمد و تیره روزان حرمان خدمت هماون را چون آسمانی  
یعنی آفتاب بخدی روشن گشت زمین با وجود چنان خاک مالی که در  
استقبال دیدار خدای مریات بر آسمان خود از خاک برخاست و عیش  
مراود و شمسان عالم بالا که چشم بر کمال الجواهر غبار را ...  
موافق گشت سر و سرایان و ملک طرازان بتعلل آواز نوای زیر و بم ساز  
در یکی مکان نشا ط کوشیدند و پیر و جوان با تندرک و شکوفه دست و پا  
مدعای دوام دولت گشوده بر شاخ حیات جوشیدند و آمدگار سکان

آمد یا ستمی اعلایم حضرت شکار آمد و در سنگی متوطن این ملک  
ماتله تواری عدم وقت خروشی که طایرین بوستانی را شکام دیدن  
صادق را بر سر در و غنوم طایق را از خواب جمل پیدار ساخت و هتکا  
و شکلی که در مقام زین نو بهار را ز باره جاد و خدای مادر او پرو  
آورد و لهای صاحب لانه را از اوراق گل آریسین پروان انداخت و عباد  
دربار مبارک تو سخنانه و در موده شکام عصر تماشای چرخان خانه زین  
را رنگ و نای بیت الشرف خویش ساختند و بعد از نور و چشم چرخان  
خانه زین را شک چون چراغ چشم مردم اصفهان روشن کردید و از بر او  
چراغها شکام عیش و نشاط گشت ساز نای بر می از شکام چشم شک  
اندرید و چرخاروان میا خشد و دلهای نشانه لبان صهار را از شمع  
آبی برداشتند تا دین و در وقت معین که ساعت برای  
زاد و در یک مدتی در بالا بایغ تخت شکام آراسته بعضی نشا  
جنتی فرموده برخی با شتران رکاب بر سر خیابان چرخان نمودند  
و بعد از رسیدن ساعت و الت او عیش و عشرت ما و نجان هماون عیش  
تزیین ازانی فرمودند امید که عوار چراغ عیش این خسته و اقلیم گشت



شریعت مقدر مظهر مصطفوی بدست و ارادت مقبول بسیار است  
 شرح انور سیر او خدای خود دست از تقدیم نشود بکس باعث اذکار  
 سعادت جادو دانی و منشای نظام و نسق امور جهانانی و انوار  
 دست ظالمان اطراف و انکار انکار بیان مظلومان چون رسته است  
 خود که تاه و چهره بد بختان چون ناله اعمال سیاه گشت اکنون از بخت  
 نشانهای نقش پای آهنگور را در دامن مار شیطانی آلوده کنیم  
 مبارک کو سفند را در خواست بزرگ برت زدن کانی می یاقاید خاوار  
 بجای بر بنده پامان چون پارسایان نمیکند اجتناب دارد اگر سیلاب را که در پیش  
 نقد چون قطره در شوره را قدم حرارت برش نمیکند و فو لن کومان  
 بخواند و لبري النج و ناب خود بخبری و بجای کشتی و دریایی که فاسد  
 و دگر است فراغ عالم چون فراغ ملک سیاهی می اندازد و آب و هوای شوره  
 داووسی جز مظلوم و مظلوم با ملاح و دیکری معیار از بر نام او بر آید  
 اقتدار رسیده و ناب جو زانسان ضار چون نشین عقاب بر دریا و دریا  
 اگر پای ظالمان از خواب محل ستر راحت برنگد غایت به سنگ صبر است و اگر  
 آتش دوزخ بر آید از آنجالت در کلک و در سکوم افاج را غایت است چون شعله

مظلوم

مظلوم ای استبدادت غرور و دولت عیاشی که غرور دولت آرا  
 حسرت و عدالت نیست با غلوه و دوام بد آغوش و خلاف کار می گوی  
 و چون از خاطر زانو من خواهم بود شرح **بکس ستم را باید درود و آقا**  
**در این راه** و ناله های استی و بود این غلبه کائنات وجود این ماضی  
 عنایت آبی با کاست به و غایت و بوی زندگی در تار و پود اوراق  
 از کار کاله مصری این ماکا سیده و دست و دامن خبر عواید رازت کشاد  
 در اندام بنده و روز می سکوت را خبر نیک کلام صدق نظام بخشیده  
 که در شیر خونی که از پستان خانه بخت آب خلاف داخل کرده و بدن شوره  
 نامتحن عرض و قیاس حدیث و آبروی سخن را بر نه پخته قلم در بیان ترجمان  
 شمع آن بوده و آن از طریق سنی و انهای کوش القایافته آنرا به جوج  
 خنده از لایله و آفتاب کاذبه و باد و بهای چون نور چراغ از تاب و زرا  
 کاف برای و دست این برای مانند صحت از محکم نیزان است از بین این  
 مردم و تفصیل این نظام مطلق است که اگر درین حمایت ترجمان غایت  
 در روز و یک شب و غایت پیران را در عیوب عدم وقوع خالی و در وقت نقوش  
 و انظار از غرور و سستی گفتار است درین اوقات سعادت و غدا و زمان



امیدندان که در این سالها اصفهان مقور آیات دولت الهیه  
ظن بحسن و خلاصه نیل او و از زمان بقصد سکار و سوار شدن در این  
میسوزند و چون عده اموری که زکات ندادی کلکت از آنست که در این  
تواند بود ملاحظه آنروان که در این سالها نبات و حیوان طراوت  
میتواند بود و بخاطر اینها تر جان خطر فرمود که اگر سدی بر زنده ندرست نشود  
که بکشد که از امارت تماشای و از زمان منزع امید را مایه زد و است چو سه میا  
باشند و هم موجب سربیزی بوستان استعاش نظر کیان و هم باعث آباد  
اصفهان خواهد شد لهذا حکم نافذ از کلان و اعیال و اعیان مصلحت و بروت  
که کارگذاران و در اینجا سکا نشین می آیند پیروی فرمان و احیال از اعیان در کم  
زمانی از آن و در آن سکا و سایر با محتاج کوچه ها و حوالی بود و سرفروش بر آستان  
سود و هم در اندک وقتی مباحی سبک استی ضاع آتش و شست و شوی و بخت  
که دیده بازین عوار شد از زور فقر این کوچه ها در آن کوچه بود و چون کوچه  
سرفروش از دست چنانچه پخته را همان شد که زنده رود در این و بخت  
در شست و شوی نگاه از دیدن عرض آن کوچه و بازوی و بخت و بخت آن  
در اینجا و سود و خنده است حساب بهاری و آنرا می راراه دور و دراز

بوی خوش

بوی خوش و جاست و شیرینی اجناس که آنها در رنج این مانتد شد  
و آب کاشته است آب رود و شاکرت میاه ابار و عیون اطرا  
سید و نلال معانی از بوی بسیار زبان مردمان بهر تریخ این کارگاه تماشای  
بوی خوش و در او و این عجب کاری چون بهیت کلشن طرازی حساب  
بهاری با قضا و کائنات و عالم و دیار و حمله توانی که خامه نگارش آن طلب  
اللسان میکرد و تو این خط و صورت است امید که بپوشد آب سعادت بر دربار این  
سرو و بنال در تردد و نگاه بوی باد **شیرین سکار کندمان و تفریل و تفریل و تفریل**  
برای استفاده بخش جهان ظل حضرت حسن و ضحی واقف رموزات فرمان و مایه  
دوران که پیوسته در فک اصلاح احوال جهانیا است اغلب و اکثر اوقات معروض  
تدبیر صایه امور ملک و ملت و نظام معاملات دین و دولت میباشد  
چون در نظام مهاد نام را از کثرت اشتغال و تراکم مفصل اعمال چون تیغ  
که از کثرت بدین جهان شود و ناچار است که شخص دین ملاحظه  
امور و احوال و مایه بخواهی اعیانی علیحضرت ظل سبحانی در خلال اشتغال  
ضروریه کای سیر سکار و سواری دیو شرادان مری کاکل سبیل مود قیاق  
الهدی و حیدر بازی عبت میفرمود و زمانی از تماشای که اسپان



این زاد و متعت بر خاستن بدویت شعار خلاص نهادن  
و بی سپاسی می بود چون زمان شتغال شایسته بود و قطع و فصل  
بام ایام با خبر رسید رسیدن فصل گذار کنگار و در شتغال و در شتغال  
و کنگار با تهاوس سواری و تهاوس و جهان و در شتغال و در شتغال  
بر خاست چون علل موجب این امر با هر با حق و موافق و در شتغال و در شتغال  
این استند عاقل و با حق و تشریف قبول رسیده و در شتغال و در شتغال  
این سیت با ریافت محفل ضمیمه اندرس موزدان خاطر مقدس است و در شتغال  
که تشریف آمدن او صادر شده بود و در شتغال و در شتغال  
آن بود که پدر کیان به تهاوس و در شتغال و در شتغال  
مرغان نفس زاده پارس شریعت انداز قید صابر آمده بال و پر افشا  
نشاط و لبساط توانستند و زنده مختصان خدمت نبش و نفاوه  
درست اندیشه صفی قلبی یک ناطر سومات عقور کرد که با تهاوس جمع ازین  
و یوزباشیان و تهاوسیان خاصه تهاوس شش موکب و در شتغال و در شتغال  
و حجاب را از ذکر و زاناث خالی سازد و عاقل و با حق و تهاوس  
خوبی باشی و سیکر کی آذربایجان و تهاوس و در شتغال و در شتغال

نموده و در شتغال و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
سیده خست اسیر و اندازند و در شتغال و در شتغال  
بر و در شتغال و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
از شتغال و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
و تهاوس و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
تواضع و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
صدیاف کنی و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
شد و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
احلال بلایع کوه واقع شد و در شتغال و در شتغال  
در حقیقت جای خوشبختی و در شتغال و در شتغال  
رئی و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
طه و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
عظمت و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
شش و در شتغال و در شتغال و در شتغال  
از مسیدن و در شتغال و در شتغال و در شتغال



تشرلی از محالی را در مروج در جنان حیوانات نماند و در این میان  
در روزی قامت می نمودند تا محالان دولت و حکم را به این قریه خیر  
محل رجال قبال شد و چون خوشنکار و کمی گذارد و درین بد و برکت مان بود  
و هواد و محال خونی و اعتدال مسکن داشت که روز غلط و الا آن بود  
و در محل چند روز قامت واقع شود از آنجا که عنان چو کمی هوا در دست کار و  
قضا می باشد و حکم را شناسای وقت از قبل است و تیرست در او  
عقب که هنوز در تهازبان نرول برت و وقوع سرمانده بود آسمان از غروب  
سحاب بخود از چهره سر جنبان شد و تنیدی و احکامات از دم سردی و ام خوان  
مخود و بر دم لغا چون زبان و شور از آوا بر آورده و کو بریزان قطرات باران  
چون کج تارون در طبقات زمین فرو رفت و شب و یکروز باران برین عنوان  
باران و سیول از سینه بحال بدانان بخار روان بود و باران که خیم اقبال شان  
بر کنار رود و مجری سیل واقع بود و داده نبضت بحال که زمان کشش بر عالم  
آسمان نیانت تقیم یافت و صبح همان روز که نعل و تحویل واقع میشد سردی هوا  
باران را کسوت بند و از برت پوشید و شدت باران و سردی و درزاید و  
ترقی نهاد و بعد از نبضت مرکب صعود و حیران و زبان قضا چند تهازبان

بر باد و درین سیه و بر ما لطف کشند و الحی در آن روز سیاهی شکر و انکشت نیر  
با بان و برت حایر و برده خوش اودید و صحرای سده بود و چنانچه پستان را همان  
یستند و هوای ارسبی و هوای سپیا کاری سیم روی اندود و برت کسوت آبی پوشیده  
و ما درین آن را مدام سرعان بادیه با از هر جزیرین چشمه جوئیده با وجود وقوع  
چنین از آن امل که از هر که با برت سحاب و ابل هم رسیده با وجود نواب با عجزت  
طل السیه با چنی سفید عطف حلقه سیه و سیاه مبرم مقصود نرول اجلال نمودند و  
ماثر مان درگاه و احاد سیاه بختی مقارن در و باد شاه فیروز و برخی فزادی آن  
روز رخت قامت ساحل مثل سایند و شاه خورشید عالم افرود بخودن روی  
کرم لانی چند روزه احتفاد و احتجاب نموده سیاه سفید خوش رفت را از شهر بند  
وجود و تیغ و خشان فروغ پرورن کرد و قوی و حواس را که چون انکشتان سرما  
نموده با وجود و برت حایر که آفرش نموده بودند کجالت تحت خویش با نا و در بعد  
المطاف را نایز برودت غرم و راجعت متحرک سلطت عطف عنان بخت آسمان  
حیوان و بحال بخت نعمان نمود و در ساعت مسعود رجوع واقع شد و بعد از استوار و  
مکر خطایف بموجب و آن بهایون آسانی جمع را که در یابی بر دوسر و در آینه پاسدار  
که به خسر و فرمان روانه شد جلالت و من بر آوازه دات بود و تفصیل بخود نظر کرد



سایند و هر یک از اینها صاحب انعامات و توفیقی یافته اند  
چنانچه از امر عظام نیز که در کتاب بود و در تخیل نگار نمایم افزایند و در این  
جایی که در آن روز خلوت گزین را و به خاک شده بود و این جوید و نامیده  
از خاک برخاسته حکمت بالغه الهی این امر کرده و آنها بفری از عالم محض  
که نشان داده و یکدیگر در میان حوالی حال نمود و امید که شایع شود  
و نشان این دو دمان خلاف مکان یکدیگر است پس بی امان حوادث  
دوران حشر و خوفشان در عروق مانند قطعه قیال مرد مهربی دوران است  
با **شرح آئین سید** چه بد و در که نوع و مناصب آنها از هر جهت نای حاصل و  
پیرایه نیاز و بی نیایی کاملست چون نشان دادن زیبارا از تمام و جزئی که من  
اصابت عین اکمال نماید ناچار و تحسین واقع گردد ضرورت و در کار است  
لبنه بقیتضای هم باستان و طریق پیشینان در سال کرمی که کار است  
در سال روز اول ماه استقدار نماید داخل اسواق و در شش و صلی و عین  
روشن نمایان سازند و در این که **سید** با صفت و نشان و در هر یک از که کین  
می اندازند و بهشتی طلقان حوری نقا و بری خستگان ماهیما مانند کواکب  
در یکستان و فعل و یا قوت در که کان رفته رفته بجا می آید را

و کسان که در این دامن غارتان و دل بردن اسیران مغلول  
درست قناد و در شمع و چراغ عمرت بر سر که درون اسواق مانند باطل  
روشن و از غارت وجه نمایان بشویش برق غریب سوز نو بهار و گلشن  
میکرد و در چرخه سایه این جشن بگرید و کشیده جنبای کرده و در اوقات  
که سوز و غمناک بار یافته بود و قریب و حضورت سرمدان امن میداده و هر آن بین  
رسیده اما هر که بدین زیبای ساد این تماشا چهره خیره خسته و خوشدلی بدین  
از زمانی و در وقتای بیشتر این جوهر شمع و نور خسته بود درین سال در آن موضع  
ساجدات و آنچه جلوس اعظم شغل رحمن انداخته و حساب کامیابی که از هر کار  
خاصه ترتیب یافته و از کثرت خلوت مرصع و زویش طبع نمودار صحن آسمان  
و کواکب در خشان کرده بود و ساد جشن دیگر در برابر در قصر بر صدر یکجایی  
فستان در چیده و طراز مجلس سوم در تختگاه درون قصر بآئین شایسته بهر  
بازگشیده خوش آفرینان و معرکه طرازان و لولیان و ارباب الوصول  
و نعمات خرس دسته دسته و خواتین بازاری مانند کلهای دسته بسته و به  
رقص و سماع نو و بخش انصار و احرار و ای استیلا میکشند و نشسته و پناه  
که که کشتال و بهر شوخ و خنده و عین آرای قیام درشت و این جشن از



نزد و نجات مبار که در درجه مرام ملا عبد الله کشیده و سبطا  
به بود درین سال میر تحسن که از عطای امرای گزین است و شکست  
مردم مرام سبطا فاطمه بود و از غرایب آن جشن و ایند که فطرت آن در آینه  
خانه تجلی و تصویر ملاحظه کرده نقیب بر نقیب می افتد و امید که همیشه جلال  
ابد فروع این حس و محال تا بلبل و قلوب و شمعان پروانه این شمع و شمعان  
**شرح تسکا و جشن بر آن شدن تیرا و شاه بهرام در اندو کو بعد از مرگ**  
از شکار گزینان و ترو و لاجال مدبر سلطه اصفهان خاطر مایه این عجزت  
صاحب توان ظل رحمت معلق استقام مدام عمارت تو امان بوده یعنی  
اوقات فرستد ساعات را بر حرف ملا روضه عرض غایبان طوفان که از  
نظر کیمیا اثر نیکو داشته بود و می نمود بقانون نور مداد برسی و مظلوم و آزاد  
استغفار می داشتند و بصیقل عدالت رنگ که در دست انداخته فلور سحر و  
کبریز و دود و چون زبان بر آمدن شاه محبوب نور الهی شمع آفتاب  
تردیک رسیده و حد اول را سیر خط گردان نمودیده بود و عیت از میان  
سیر فلک جولان بشمار باغ کوه و چشمه که آن کا به و سبک عنان گردید  
و چند روز در باغ کوه سیر و شکار است و بعد از آنکه از شکار

مرغان

مرغان آسمان جولان خواهش شکار گزینان و لایزال عطف عنان  
صاحب قمران بجانب باغ و شمع نمود و با جمعی از خاصان و میر مجازان  
و سایر عطای گزینان که مکرر مرام سبطا فاطمه بودند و اهل باغ شده  
فوجی از گوزن ترا هو و گوزن با کیره اهاطه در آورده تخت نشینان شکار  
صید گوزن قوی نیزه نمود و نقیب از قوای بررکان گزینان که هرگز  
مهمان در رسیدگاه حیان دیده بودند گردیدند و بعد از آن متوجه کاگرد  
شده امر اعظام و بررکان گزینان را نیز امر یکمان داری نمودند و در  
که چیل کوه باغات حسه و شیر افکن بهرام زور رسید بخانه کمان در آمدند  
**بیت** خود در صحن جامی کمان فست شاه تو کفنی که در هیچ قوس شاه جوی  
از شصت کفش و خنجر و کلاه و کلاه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر  
و صاحب جوان مانند سوزن از حریر اندو کو و صاف حسه بر خاک نشین  
و درین حال ز عیت انتقال خنجر چار بر و ناوک حکم و وز خارا کید  
و کمانه کمان شد که کمانه شهاب آفتاب آسمان اصابت از بهر عت  
سیر که خط افشاده با عقاب بهر جانان و زراع کمان شیش از وقت بال  
سیر فلک کشاده و اندک جستن حزن از دو جانب کوران کلک و خنجر



حسن اصابت و طرز بهارستان اعجاز کاری و غایت کردید و هر یک نام  
مخبر را این است بخاطر رسید که **سید محمد** بران بدانان ناوک نشاء از  
و وصیه کرد و عینک نکند و صفات پنهان **نور** از ملاحظه این امر  
غریب طرز که در تانی اتین اعمال است صدای حتمین و نکست تعجب  
حضار یکبار بلند کرده و صیت این امر غریب از کران تا کران جهان  
رسید امید که پوسته سینه دشمنان بدو نماند و این بهرام جانان در پشت  
افزار و رونق بخش امور جهانیان با **شرح محاربه حاجی منوچهر خان** **بیک**  
**استر اباد** **جامع قنقار** **شکست یافتن اهل نفاق** **برکتی** **تشیان**  
سفینه وجود و ناخدا یان بحر هسته و بود که غواصی کو هر تجارب نموده اند پوشیده  
ست که در اطراف و جوانب مالک بی پایان سلاطین سلیمان نشان  
که بفتح و وسعت تانی دریای محیط و غایت گاه گاه سبب بهر  
ریاح آرا خالفان که بطریق راهزنان و دزدان جو یای **نصرت** میباش  
مانند کنایه تجار خوشی حادث میگرد و تفصیل این احوال آنکه نموده مرده  
تلقا که با انبای نوع انسان متشابهت صوری و ماسع و بهایم اتحاد  
معنوی دارند سبب استیلا می که بعضی از الواسات تر نشان ایشان از اجزای

کردید و سبب قریب جوار محل استر اباد و سنا و بود بهم رسانیده اند  
و در سخنانی که کثرت نزول امطار موجب حصول غنیرت بهار میگرد و نشان  
آمدن جد و استر اباد معیت **نور** درین سال با غزا و اغوای جماعت  
بجهان آن بی و نیان بقصد تاخت بعضی از الواسات ساکن استر اباد  
و درون در حرکت آمده تر زمره روانه درون شده بقیه آن مجاذیل  
که به جهت واپس نمودن بود و داده استر اباد میمانند و چون طایفه  
طایفه مذکور به در سرعت سیر با صبا و شمال خویش و از کره مراکب خود در پیش  
میباشند بنیان حقیقت اراده ناخجاری ایشانرا بعد از آنکه بعضی از احوال  
و الواسات را تاخت کرده مراحت نموده بودند حاجی منوچهر خان بیک  
استر اباد میرساند و حاجی منوچهر خان با اتفاق حمید خان حاکم عثمان و طایفه  
حاکم استر اباد مال خان کرایی و جمعی از قوریان و غلامان خاصه شریفیه  
که بجهت دفعه **جامع** **نور** و در سر حد استر اباد جمعیت نموده بودند و  
آنکه بخیر و سبب و آذوقه سفره راه داشته باشند گفتا بگوشت تو کل کرده نشاء  
آن طایفه نموند یکا پرافت راسته روز قطع میمانند و در یک مترلی هشت  
تعداد ترسانان کم نشان با دیکه نهایت میرسد آن گروه خدلان شروده



معتبره و لا خطه را با ت عساكر فيروزي كمانه فلكه كوي كرايه و در معاني  
چون طريق روزي لي نو ايان تنك و از كثر ت شب و روز عمو و اراره  
بشت تنكست پناه ميرند و پاي ثبات و قرار افشده مشط حركت بكار سيا  
جاي مظهر خان با امر اندوده و بعضي از اعا و شك كرا سب انشا در در  
طاه بي قوتي پاي رفتا لشك كمال قوتي بسته بود و سپاي آن كوه رفيع و ميل  
منبع ميرسد و بعلت دشواري آن مضيق و صعوبت طريق لشكرا و دشواري  
كروي را بر كركي جشيد خان و قلع خان متوجه ميارد كه ايشان راه را به شش  
ارتقاي حصول مامول نمايند و خود پيا ده شده از سمت ديكر با معده و دي چند  
مانده شعله آتش كرم عروج آن سدا جوج ميكرد و در استاي آن خال  
كوفه مرده قلماش با بذا حق تير و تنك و ساير آلات جنگ در مقام نشت  
و مامعت درمي آيند و سب حاجي مظهر خان را كه در سلوك مضائق آن  
كش تالي خان بوده بضر بهر تنك از پاي درمي آن معبد خانك  
تهورشان و ساير غا زيان بچقظ الهی و اقبال بزوال اعلي حضرت ملك الله  
را و قايه خود ساخته روي از طلب مقصود شاقه بقله آن كوه كرده و شكوه  
برمي آيند و از علم ساختن آتش بكارهاي فتح و نصرت برمي آيند

و سب با بار چنان انفصال قير باز و كمان حاصل ميكرد و در و نكي كرايه اسلام  
پرايه انفصال الوان و غامي پوشه مسلمان و كافر مانده و دیده و عينك  
بشكار چنق قارب چشم بهرم ميده و زندوبه ني تيره و تير آتش بكار مي افزايد  
مغرب هلال آتش قارب ايدان مشركان خود رشيد فيروزي نيام منق و قه ناچه  
اهل اسلام ميباش بود از كثر ت در و زيان طاسم بر سمي تنك جاي صديق  
اسم چون بر سمي را و سمي در صحتي راضحتي در قفا ميباشند نيم نصرت از سب  
عنايت بر پرچم اعلام و اهل اسلام و زنده را بقتل عادي نكوتار و روز  
حيات من تيره و ناهيك و دو تيري از نصرت حاجي مظهر خان در انا دار و  
كبر قبض رئيس و سالار اهل تير انده سالك طريق نوار و مسافر اعليم من  
لاخره ميكرد و كوفه را از علامه خطه اين حال تنغ سيزه و او نيز كند و مطيع  
نوارند كرده و كيزه بر ستم اختيار مينمايند و نصرت و فيروزي قوين حال  
و اقرون ميشود و اجمال و انتقال و دو آب و اغنام  
و شتران شتر كاخر با برده و اسير و غيره كه از الوسات تاخت عموه بودند  
آورده آتش بچته آسودكي غا زيان و ان مكان توقف عموه روز و كمر  
و در اين سخن و ضرب و زور و خورد از امر اي قلع خان



یکدیگر رسیده و نخست میرزا علی بیگ یوزباشی قوچان شاهی سیون بفرست  
مسلان مخالفان از حلیه بنیادی ماری کرده بود و پادشاهش جانفشانی  
هر یک از امر او غازیان بخلاف و انعامات سرافرازی یافته میرزا علی بیگ  
بزرگ جلالت بجهت متاخر کرده و آنچه از خولای کلام جمعی که در آن مرکز حاضر بودند  
مستحق شد آن بود که عدد حاضرین سپاه فوت بنه از دولت کمر و جمعیت  
کوفه از دهنر متجاوز بوده و بنیروی اقبال پیروال انجمن فتحی غرب و غوره  
و جمعی از آن کرده خدایان بزرگ که قایم اجل ایشانرا عطف عنان بجایان  
الکافرون نموده بودند چون صفی قلی بیگ ولد و اولاد قاتقان بکلیه  
در انظار قتل با کینه بایست و الی در الکادرون بودند و محافظت ایشان  
داشت تا زاده کوفه مذکور اطلاع یافته و سپاه خود را بهیاساخته منتظر  
ورود ایشان بوده علی الغفله بر سر انجماء تاخت آورده در حینی که باراده  
استراحت از مرکب فرود آمده بودند بغیر و گزنا باوج تریا میرزا بیگ  
قوم که عنان ایشان را تصاحبان در دست خود سپری بود و تصدای گزنا را  
که کوفه پیاده و حیرت زده بجای ایستاده و سوا می نمود که در اصل ایشان  
تا بگیری بوده و خست حیات آنان و در خطر باطل خبات میرزا بیگ ایستاد

عزیز کس واکر میکرد و بعد از عرض این قسمین بیایا قتلان مجرم این  
دولت بدترین صفتی قلی بیگ و غازیان قتلان که آنرا جلالت از ایشان  
بطور رسیده بود و با انعامات و خلع سر بلند کرده و امید که اخبار تنوعات  
مستحق و کوب بفرست مسو بان این دولت به دشمنان و تسلالی باد و **قایم**  
**تسوک** درین سال محمد قلیخان بکلیه ایروان از ایالت آنجا مغول و بکلیه  
بیکدیگر آنجا بخت قلیخان تحقیق شد و کلب علی سلطان سلسله بیکدیگر  
روم معین کرد و در **روان شدن** **رایات نصرت** **آیات بلاق** **مخیرم** درین  
سال اعلی حضرت صاحبقرانی ظل الرحمن بنابر آنکه در اغلب سیاهی و دار سلطه  
اصغریان مایل بکمی میباشد عازم سلطنت الکاسر مجرم و توان کردیده  
و در ایام مبارک و حکام طراوت و قطرات کفزار روزگار که هنوز کاشتن  
میوه نظام اصفا نرا هوار سرد و شکافه زیبای گرم بود و کلهای ریحانک  
آتش تابان کاشتن و بستان و کتب تا از نقاب احکام روی نمود  
شام سکوت از زبان حاضر جوابی بوی خوش گشوده بودند و اندام فرموده که شوم  
سکان دار سلطه اصغریان که در دست پیر و مضبوط هم سر مایه عشق و  
نشاط طالع و این کل و قافله بسبب خدام کله وای و قبا عیسی



آردی در باغ جنت بنیاد عباس آباد بر پای نمود و خور و جهرت سپید  
 و گلست و سیاه و دست بزم از آن آردا پند و بعد از کشودن دام صحت و  
 صید کردن نذر و عیش و عشرت صاحبقران کام این باجندی از مخصوصان  
 تماشای آن بزم ارم نشان توبه نمودند و بعد از گذر وقت و این گمان  
 خوشی هوای صحرایا تماشای سواری حسن و اقلید کشتار غارت و رایت فلک بها  
 متوجه سلطان میرم کردید و در چند روز بیخه سیر کل در باغ غرور توقف و در  
 کلیران نمود با امر اراعیان حضرت کشیدن اقتراح راجع بزم امر در وقت  
 کردید بعد از طی سباط نشاط و ساعت معهود از باغ غرور به عیان دوست  
 و همکاران قبایل متوجه مقصد گشتند و در هر کل زمین که گسترش از راه رسیدن  
 دام نظار و تسمار و خاک داشت و از خور قابلیت مکان توقف و در  
 بدین طریق طی منازل میفرمودند و قبل از وصول محال میرم چون معروض  
 کردید و نو و گدگسار کوی در خیال آنکس و وقت از آنجا میزدند و گدگسار  
 سلطان بقیه کی آفاسی که حاکم آنحال و بعد از مدخل تعاب جبارت بخواهم  
 آوردن سکار که قیام نماید و بعد از غرور و موکب معهود قلندر سلطان  
 احراز زمین بوس بنده می نمود و معروض داشت که بخندت بایام کرده

و در خوش

و در خوش از دایره حرم که در قلعه دام در آورده اعلی حضرت ظل الرحمن با  
 خاصان و ملازمان رکاب آسمان جولان به تیر و تفنگ تسمار حرم معزوده  
 صید افکنی و حکمانداری حضرت اقزای دینه و سلان بل نظار کیا لکن  
 فیرونه نام صیغ کردن گردان کردید و بعد از انجام مرکب و اطمینان مور  
 معضسه و آلاشد که تحت جمع طبع غارت وضع دیدنی و ثمر این  
 کلبش غارت دست مردم دیده چندین بنایین لکن مقصود که از آن  
 انج و موزید بصوب جمع طبع و حرکت آمدند و زمان والا انقادیت  
 که آق و احوال و انتقال را و میرم گذارشته جمعی از خاصان و ملازمان  
 رکاب سعادت نشان که همراه سوای می بود مقصود که دیدنی و تسمار  
 از غریب حاشیت دیدنی و مخصوصات آن رسیدنی تحت خوش عیان  
 فلم رانخت طی بادیه و به تسمیه یا بدیغوز تا بکشتن غریب از بار شرح  
 خصوصیات آن کاه تبار است میان رسیده و به تعان حکایات  
 غریب مینور نماید که عیال صدق این ملام محکم تو اتر رسیده که در هر یک از  
 بلاد و خور و احوال غارت و بیدار گشته اند و آن ملک را چون حفظ  
 القوات حاشیت از راز که در حقیقت عبارت از کاه



چنانکه در کتب مسرعی و مساکین در حشره مذکور است و آب و گل  
میدارند و ستاده جفت مجاوران آن حشره نشسته آب از آن حشره  
برکنده بخوبی که تا حیرت برود و بمنزل عهد و از دست زمین نگذارد و روی  
باز پس نگیرد بمنزل میسازد و در افتادن راه در منزل که اقامت نماید  
باید که حشره را از شاخ و خنجر یا مکان رفیعی آویخته بحال احتیاط  
آورد که نشسته آب مانع خاک نکند که اگر این احتیاط را نگیرد  
کرده شود اثر مطلوب باطل و آب حشره ایرات اثر عاقل میکند و بعد  
از آنکه آن همان عزیز را بشوید و آداب بمنزل رساند و متعارف  
آب فرنگان سید فام که بریان غاسی آنرا سازد و در ولایت فرو  
چون جو و قحط از او سبزه کشیده به هم مقار و چنان مخلوط نماید  
خیل جراد را انهم میکنند و اگر هجوم سبزه را زیاد از روی توانایی  
جمع از فرنگان که بخیال است حال سالک آن در کتب مذکور است  
و دست از جنگ بند داشته شروع در توالی و تاسل نماید و در اندک  
فضی با اتفاق و لا و آتش زمین خنجر و میگرداند و حشرات اهل آن  
در زمین و سیدان از آن شکار می نمایند و محفوظ میمانند و بگوئی

آن حشره و ممکن نوعیت که کو عظیمی در چو رکوه و نامساوت سی سی  
چهل ربع واقع گردیده و رودی عظیم از آن تنگنا جاریست و بحسب  
اصل خلقت بعضی از این دو کوه بدیگی است بل که منهدم شدن حادق  
و معماران هر دو اتصال دارد و در دو فرور و از زیر آن بل جاریست  
شده مذکور از بغل کوه مقابل و ناجیه شیده بر روی این بل خداوندین  
میریزد و از هر جانب بخشی و از هر طرف فسی حاصل بطریق مختلف برود  
مرد و نصب شود و کثرت سبل سقف بل را نوعی پوشیده که به چوبه  
سنگ مرمری نمیکند و نامشای را از زیر بل مکان شود که بل رگ است  
در راه با حوی محروم است کو اک ثار و آبشارهای اطراف بغض چون  
نختمای ششم و بغض چون جدولی کوشه و تسنیم بدان رود عظیم اتصال  
میباشد علیحضرت صاحبقرانی بعد از ملاحظه رود و حشره بجانب میگرد  
فرو رود و تفرج به او که از غار غار آسمان باز ننگ کلفت از دل رود  
امید که همواره آب عشرت این جزو فی النظر در وجود باد که کامیابش در  
سبزه و در و لشکران را بایات حضرت ابی حشره رسانیده رو کند و آن  
بعد از حشره را بایات حضرت ابی حشره رسانیده رو کند و آن



کشتان محرم از هر یک در کثرت و از امام طهران اردویی بهار چو بی رویه  
بر سر مردکی گذاشته و هوای دار السلطنه اصفهان هنوز با عتدال نگذاشته  
و ماه مبارک رمضان از هر یک رسیده در باب و هشتن صیام و خوردن آن  
استفسار از علمای اعلام اصفهان نموده امام قلی بیگ یا اول صحبت  
و در هجوم فراق خان بیکار یکی جاگسالتی شیروان بر خرام استقال روا  
در فرسیده تپل از خول رمضان خبر رسانیده چون غرض نواب همچون علی  
از نشاء سفر دفع ضرر خوا بوده و در از صوم منظور نظر والا و مطر و باران  
بنوده و هشتن روزه لازم نیست بنا برین از محرم متوجه بلاق کندان  
و خرمه زاننده رود و محو که در خوشی آب به هوا نظیر صفت و گوشت کوفته  
و عید روزه را در تری که مانده بخمی و خوشدلی روانه خرمه کشتن  
و هر شب با امر او تر و دیکان بساط قرع و صوم زیم هشتن آراسته علی بنابر  
به ستور سابق بقورق می نمودند تا آنکه شبی از ایلی بیرون تراب و در حال آب  
که سفاین اعلا از تسمیم انصار خطبه باشد بکلیف نشاء اعلا ای بیگانه  
و مایه برز و جوانی بخت قلی بیگ میرا خورای سخن کند و از باران آمده باشد  
بخت یکی از هم زبان زبان آورده و اعلا حضرت غل چون هم در استب امر

زبون که به بر سر آسایان در معصیت از اذیال اعمال او پیش آمده  
چون صبح روز دیگر سالک طلق معذرت نکردیده در نقاب حجاب  
سوی ادب محتفی نشاء بقصد و حسن متا را ایام فرمودند و مقرر داشتند  
که یکی از غلامان خاصه شریعه و راجعه بود و چون والد او را حقوق  
خدمات درین دو دمان خلافت مکان ثابت بود خدمت مذکور برپای  
و مود و امیر خورشیدی گری جلوس حسن علی بیگ برادر متا را ایام و امیر خورشیدی  
با نسکی و الحینا بدین یکی و در هجوم فراق خان غایت سوده  
در خرمه زاننده رود و اقامت فرموده در بلع و نصفه و در ماهی که  
علیل خان بختیاری بمعبای تصرف بطیعت سر انجام نموده بود مجلس  
آراستند و بعد از رجوع دار السلطنه اصفهان با عتدال طبعی نزدیک  
رسید و امای فصل ضریفی که در یکایا تشریفات نموده شده بود و موسسن  
مراجعت مقوی سلطنت عطف عنان بحمت آسمان جولان نموده متوجه محط  
رجال اقبال گردیدند و امیر فرمودند که علیل خان نیز سایشال ملقرم  
کتاب ابلبل بوده باشد و با تشریفات خدمات الکمار خواند  
بر قبول امانت پناه فرمود و بیفتت شد و تا معذیه در کتاب خطو انما



از منزل فروردین خلع قاضی را فراری یافته روانه الحضر و انصار و  
**آمدن اجماعی سلطنت پناه عبدالغزنی خان بدرگاه سلطان ساجانی**  
چون در سینه سابقه ابوالغازی خان والی او کجایه خود در پناه  
ساجانی سلطان والی الکابل پنج برادر عبدالغزنی خان پادشاه تبرکین  
در آورده و با وجود وقوع این الفت عبا کلفت فیما بین عبدالغزنی  
و ساجان قلی سلطان بوسید سبب انقباض شدن در میان آمده بود  
لیندا ابوالغازی خان عبا صندت و پشت کمری حظارت ساجانی  
اشهار فرصت نموده تاخت الکابل را و قویتی نموده مرالی بسیار  
در آخذ و کرده بود و بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعد الغزنی خان  
عین نقاش عبدالغزنی خان قاسم سلطان برادرزاده خود را که  
از جانب سلطنت پناه عمومی الیه حاکم خود و حکمت و مینه توان بود  
با ایلات و اختانات مقور است که بر سر رخ رفت آن ملک پذیر را  
از یادی قوت ساجانی خلع سازند قاسم سلطان باجمعی از مردم  
او یک اختانات که نزد او جمعیت داشتند و کردی که در جارج  
الام عبدالغزنی خان تر و تارای جمعیت نموده بودند با سکه نام روانه

در و در پناه آنکه زبان بعضی از مردم قاسم سلطان با ساجانی خان  
یکی بود جمعی را تبعه و حقه قاسم سلطان بعد از تملاتی فریقین و نقاش  
قاسم خان را و روی کرد آن شده ابروی او را غارت نموده بودند و قاسم  
سلطان بی میل مقصد راجع و خیر قاسم ساجانی شایع کرده بود و عبدالغزنی  
بهووس حیران نقصان بوسید و تادین اجماعی تایل اعانت صاحبان  
عموده عوض محمد چور قاسی را برادر دینی بنی بدرگاه فلک کلام و ستاد  
پرو و خواش آن عموده بود که یکی از وارتان ملک او کج را که درگاه  
کابل را متباده اند و بر کردی جماعت ترکمان ساکن کابل را و دلمان بجهت  
اشراع ملک ابوالغازی خان یقین نمایند و بعد از ورود اجماعی مذکور و  
سیدین نامه خلاصه معجون مطو چون ابوالغازی خان مدتی در  
ملک را تبخواران این استان منظم نموده نیروی امداد کارگزاران  
این دولت و الامبرند حکومت ملک موروثی استوار یافته بود بدون آنکه  
ارتکاب امری بخلاف بدلی نماید از او و دشمنی مروت مخطو و از  
خانان و دو موجودات سلطنت پناه عمومی الیه را بموجب فرمان  
این مروتی در بطریق در ملک تحریک نشد **نقل نامه** زبان حمد سر که یک



از حد قیض تحت طرک کشن ایجا و شتابت حکم و عرفی است  
که گذاری نماید و یکدام طرف دامن بیان باشد از کجی این روضه  
جست عنوان کشایدنی علم که مقدم نو بهار و تالی تابستان را به جمع اثبات  
الوان نموده و از موضوع و محمول شایع و غیر تائید آن بیان قدرت را  
کلام معرفت شیرین نموده و حقا حکیم که در کاغذ خطای اوراق لاله از  
فای سر به بنای نظار کیمان مجیده و احسن ترکیب بدین شرح مضمون  
چهار کانه تریاق از ربع فاج خوش تشنان دیارستی گردیده ستاوریع و  
عوز و ظرف با راستن و پرستن و دو حکمتش مانند باغبان از نهاده و  
و با وجود تبارین ظاهری در نظر تحقیق مثال حواص و عضا در نظام عالم  
امکان که انسان کبر عبارت از انت بله و مقام استیناس اندیشه بسیار  
خوش نشان این کلمات از مقام مدح سکالی صفر سائرانه ظاهر است  
و طویان شیرین کلام این نکرست از جاشی سخن ناموشی و پزیرانیت کلمات  
خج برک حواس ظاهر از ناضیف لطیف و اما صفای باطر بار و بهار و  
و بهر تبار و ناضیف شحات شهاب از دوش در ریاض نور و برق و سار  
کست از تبار این باغ غریبه از زاری میوه پهنی دوستی و بهر کدر و

کست از تبار این باغ غریبه از زاری میوه پهنی دوستی و بهر کدر و  
سیر و یکیزی از باران طهارت طلبت که از نهال نماند سطحی حلاوت میرد  
منتخب این آثار حلاوت آثار کله شدن انوار برایع شعرا معنی  
نام و صنعت بخار سلطنت پناه عبدالغیر خان با القاب در وقتی که چون  
عنایت حسن آرای خدایق غریب و اعتلا و بوستان افروز و زوایس  
محدود و احسن کلهای حصول مرام برابر هم انما عیش مدام میزد و  
امداد و مذاق آشنای را شیرین و بزم یکتا ولی را کجین است  
سری کرد با بسکون ابوالغازی خان بر سر اعتلا و اعلان پوشیده  
بود که چون بدم سردی فریب هم موجب بر روی کلشن مواظات بر نهاده  
قرون و ادوار و برادر و الا تجاران ملک قدر رفیع مقدرا گردیده و هم  
و تحریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهیب و قضیع عقار و صنایع گمان  
آن ملک پوشیده هم از تشنان دو دمان ولایت نشان بتا و پ  
او مامور و در زار رفیقان جلوه عیان نمود و بر آینه ضمیر که متصل  
عنایت الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه و بودی  
ملک را به خواران این دو دمان ابد تو امان از نظام و است و بیرون







که خبر خیر علت تازان است و او ملک را با توفیق خداوند بر سر  
با مستغرق بکار محنت حضرت آفریدگار یعنی سر رشته محمد و برتری و ان  
انظار لطیف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خان عظیم الشان  
و امامان و این نیاتند و نگاه بی نیاز که ریاض و لگشی ایران  
ازین مقدم رشک گلشن جهان ساختند خبر نقصان آن خان و اولا  
ستان و مکان برین حرکت سلسله جنبان کردید و بعد از آن  
پیر به الارباع سر رشته آمدند و زود و خورقا غایب شدند و حال  
پادشاه فرمود دست امید را از چاره کار کوتاه دیده پیر و تنای  
را نسبت با آن دو دمان و الا تبار بر کن گذاشته و آنچه در آن  
کرده بود و نیاتند یا انکار شده و کنایه بجا بکل بر آورده و دوستی  
ادعای میگوشت در دیده خردین بدیع و بعد بنیاید که منهل دوستی با خود  
توینگی جهان دیگر باره صاف و طبع والای تحریر اند و زنجیر  
سلسله الموت من تخری و اخذ مرتین و فیله لوف کراف تواند شد  
اموال محرم بندگی کوشش بگوش که زبان خامر با شجاع آن که با  
شده بود و محبوب طایمان کین ملک بقا من جنت کایت دینه

تقریب سال شد چون کی از او حقوق حضرت میرزا  
و خدمت بیدان زندگان ایزت معاریف با ولادت ایشان تغییر  
اموال کما فرض الله یومر به فرموده خواهد رسید پوسته مرکب کما سمع  
حصه اهرام خوش نشان و مضافات نهایی در دوام در جولان با د  
شرح معجزات امیراموی وزیر فارس چون از نایب کی که وزارت الکافار  
معبین الدین و بعد از آن میرزا دی ولد او نفقت شده بود و او را  
زیرا پس را در باب بعضی محال که در نسخه تشخیص زبان نواب کی شای  
فرودس مکانی که بر ممالک محروسه نوشته شده و داخل نموده و زرا مذکور بود  
جمع نموده بود و با و زرا مذکور مشافه گفت و شنید و حقیقت گفت و شنود  
بکر و سابق باریا فکمان سرادقات جاه و جلال رسیده و در جین نهضت بیا  
جاه و جلال محبوب بلاقات رفیع شرف در باب احضار شتار الیه تر و قصد  
یا شیه و سایر سر خلافت و غیره حاصل شده بود و بنا بر آنکه منظم و در بلاقات  
الکامر شیه ازین وجود و در الیه مذکور و زرا توفیق و تشخیص این امر و عقده  
تقریباً انداده بود و لهذا بعد از مراجعت رایات حضرت آیات مکرر  
جوانان از حاکم سکا سکا عیان فارس علاوه گفت و شنید مذکور شد و







در این حال ظاهر شد که جماعت از یک بی نیل مقصود هر چه بخواهند  
آسانتر سپاه نصرت پناه قورقند که اندر دوی خان که در لکاز خوا  
توقف نموده بود با بر خیز از قورقند غلامان خاصه شریفیه و امر اعظم  
روان مشهور مقدس شده باقی عساکر نصرت آشتر بر امیر حاضر سازد و **وقایع مشهور**  
درین سال شاه وردی سلطان حکام دوزخ بعلت بد سلوکی منوال و بر نود  
بزرگان آن که حکام بند عباسی و استغفا نموده بود در عوض سبب شد و  
حکومت بند خطاب یک غلام خاصه شریفیه قورچی شد و فوایض باقی  
حاکم و متولی دارالارشاد و دینیر بعلت سلوک ناخوار و سکاوت رعایا  
و تصرف متوفات بر کار استانه مقدره مغزول و محبوس گشته اموال و اسباب  
او در عوض تعلبات و تصرفات ضبط شد و عوض تولیت بر تفضی قلیخان  
قورچی باقی سابق فوایض بایخت و دارالارشاد و دینیر بعلت بد سلوکی  
احتضاص یافته محمد حسین یک ولد میر جمال سلطان بوزارت و داروغگی  
آنجا تعیین شد و مردم هر علیخان بکلیه یکی شیروان درین سال بدرود جهان  
گردان نموده و حاجی منوچهر خان بکلیه یکی استر آباد در عوض هر ایالت  
شیروان سرفروزی یافته و ایالت استر آباد بجهت بد سلوکی حاکم سنان شفق

شد و در این سال بکلیه سرفروزی یک ولد اعلی بک مهر دار بوزارت آنجا تعیین  
گردید و عوض یک وزیر خطه لایعالت کبریا از خدمت شریفیه استغفا نموده  
مضبند بوزارت وردی یک ولد او که وزیر یک بود و شفق و وزارت  
کر که باقی یک عمشیه زاده عوض یک بوزارت شریفیه درین سال  
مردوخان سلطان کنکاز حاکم آنجا از او بفرار ملت نموده علیقلی سلطان  
برادر شریفیه در عوض او تعیین کرد و یوزارامو غریبه که درین سال  
تیمای الکای اوی و شکسکه با وجود حصان و رصانت و  
شانت بمان و استحکام جلدن که اصول و دفع آن تمامی از شکهای تشریه  
صورت انجام یافته بود بی آنکه شکستی بایرکان آن راه یافته بغوی کرید ادا  
حاجه امر بنیاد جلاد کا و کان و عدل حق با زمین عوار کردید  
سنگبار درین عمارت عمارت بنیاد از کان فرورانه هم پاشیده بود  
سرخ که عسای خان سلطان نوحه حاکم الکای ندبور در باب وقوع این امر  
غریب معوض گردانید و بدین نوعیت که قریب نظر بر مظلومی احاطه اطراف  
اکامات آنجا زده صدای غریب که از انقسم صدای بزرگ مسموع نکشت بکوش  
میرسیده و مردم را قیام عرض اگر بدو پشت رو بر حشر از خواب بکرا غفلت



کوشیده از جهات آنروز تا صبح روز دیگر این کتاب را با و کوشید و این استقامت  
 این آواز را در صورتیکه که کشف غمام و تهشک تر ظلام کشته بود از یکسایه  
 مژگن بر معدا رانده و هر یک از سال بود از بی باقی نبوده و اما کن و پوینا  
 و مناسبت این اسلام که بهر فرور بهم در بار و نسبت و بهر باره راست از قوه  
 تر نظریافته بر دیده دران روزان روشن و بهر دست که بهر کسبه فرور  
 بطریق سوراخیت از آیات با هر حقیقت شریعت بضا و قهر  
 شکست طاق کسری و تالی خود آنکه به بضا است و هم از نتایج پاس  
 اعلیحضرت ظل اللهی است که ششم آثار در زمان دولت این سر عدالت سعادت  
 ظاهر یکروز امید که روز بروز مانی شرح مصطفوی عباری و بندگی این سر  
 عدالت این شریف و کابا و نیز یکی از آثار عظیم این سال وقوع زلزله و آوارگی  
 قزوین است که بجهان منهد ساکن خاک است خاص آجال جمعی از عزیزان حبسته  
 غریب و فغان مردم از شکسما رسید و عمارت و بنیان شهر و خفتن جای  
 بهر کسبه بر سر صعب نهاده و اندک عالم بحکم الله الاحوال  
 تمام کتاب ریاض التوابع منته و کرده در مکره تا بهر باب است و بهر  
 شهر حایر الاول رفیع جنبه است جلوس شاه عالم با قیاده غار مطهرین





c 189  
25 —